سیاوون

شماره ششم ماه سنبله ۱۳۷۰ ـ مطابق ربیع الاول ۱۴۱۲
مطابق سپتمبر ۱۹۹۱ سال چهارم شماره مسلسل ۴۹



ص ۱۴،

Ketabton.com



ص ۲۲،

ketabton.com - The Digital Library

سیاوون

درتنظیم شماره های مسلسل شماره (٤٦) فراموش شده بود لطفا آنرا تصحیح بدارید لذا تکرارشماره (٤٩) تا درستی شماره های قبلی رامرفوع مینماید .

شماره ششم ، ماه سنبله ۱۳۷۰ سال چهارم شماره مسلسل ٤٩



بمناسبت میلاد حضرت محمد

او ، آنکه دنیا را تسخیر می کند ، می آید ،اواز " حرا " می آید ودر کعبه نمازمی گذارد او ، آنحضرت آن گرامی بزرگوار که در قلب ها جادارد ، می آید تا بشریت را به سوی خدا رهنمایی کند .

آمدن جاری وصدایه صدای محمددرهنگام تولد هر کودک مسلمان باتکرار کلمه توحید تکرار میشود ، چراکه محمد پیامبر همیشه جاودان است .

آنحضرت فرموده است:

کسی که اندوهی را از برادر مومنش بزداید خدوهفتاد اندوه از کندورتما آخرتش برمیدارد و باز آنحضرت می گوید :

هیچ خانه یی نزد خدا مورد غضب واقع نشود جز خانه یی که با طلاق ویران گردد .

محمد (ص) برگزیده باری گفته است:

بهترین خیریکه در دل قرار می گیرد یقین است ، و بازگشته باتر سو منورت مکن که راه را بر ایت تنگ می گرداند .

آیا این توصیه ورهای او برای همیشه برای ما مومنان درس زنده گی نیست ؟

نظریات به نویسنده گان متعلق است مطالب رسیده مسترد نمیشود

ketabton.com - The Digital Library



هدیه های سینمای هند

صفحه ۱۴

فشارهای عصبی چیست

صفحه ۲۰

در شهر مولانای عشق (رپورتاژی از ولایت بلخ)

صفحه ۱۰

دستی چینی مست

۲۶ مخ

کشتزار سوخته

صفحه ۴۴

سریال دکوندی زوی را دیدیم و ...

صفحه ۱۸

در شماره آینده مطالب ذیل را بخوانید

- سلسله اختصاصی نظریات درباره آزادی و دموکراسی.
- ظاهر بیدا به شناخت دیگر که چگونه است.
- مصاحبه با هما واکبر نیکزاد.
- تست جالب روانشناسی.
- و ده ها مطلب جالب و خواندنی دیگر.

PROPERTY OF ACKU S803

خدایا! دعایم را مستجاب کن

صفحه ۳۲



گلناره

مصاحبه گلناره رقاص معروف وهنرمند تاجکستان را در این شماره بخوانید

صفحه ۲۳

SABAWOON
Monthly Magazine of Journalists Union of Afghanistan
Editor-in-Chief
Dr. Z. Tanin
Assistant
M. A. Maroof
Add:
Block 106, 3rd Microrian
Kabul — Afghanistan

مدیرمسوول: دوکتورظاهرطنین
تیلفون: ۲۴۵۱۰
معاون: محمد آصف معروف
تیلفون: ۶۲۷۵۲
سکرترمسوول: ضیاء عبادی
نشریه اتحادیه ژورنالستان
خطاط: کبیرامیر و محمدنعیم نیکزاد
گرافیک: نورمحمد ورغنبه
عکاس: شمین گل
تایپ: محمدجمعه، خواجه مرزا محمد و زلمی «بویل».
همکاران چاپ: محمد ظاهر (غفوری)، عبدالله و عبیدالله
آدرس: مکروریان سوم، بلاک (۱۰۶)
(۴۳۳۴.ب) ۸ افغانستان
بانک
کابل ـ افغانستان



صنایع دستی ما در چی حال است

صفحه ۳۶

ketabton.com - The Digital Library

از زمین و از زمان

آب بحیره کسپین رو به افزایش است

سطح آب بحیره کسپین بطور دایمی سالانه از ۱۰ـ۱۵ سانتی متر رو به افزایش است.

این افزایش آب به مناطق ساحلی ایران خساره وارد میکند. تنها در ولایت گیلان، ایران بیش از سه هزار خانه و هزاران هکتار زمین زراعتی مورد تهدید فرورفتن به زیر آب قرار دارد.

از سال ۱۹۷۹ به این طرف سطح آب بحیره کسپین ۱۷۲ سانتی متر بالا رفته است.

دانشمندان به این عقیده اند که امکان دارد سطح آب بحیره‌یک متر دیگر نیز افزایش یابد.

چندی قبل هنگام وقوع طوفان در بحیره کسپین به پنج تره ایران خسارات زیادی وارد گردید و ۸۴۵ فامیل از خانه های شان به محلات مصون نقل مکان نمودند.

به اساس گزارش آوانس مطبوعاتی نووستی آنگونه که تحقیقات دانشمندان ایرانی نشان داده ارتفاع دایمی آب بحیره کسپین ناشی از آب شدن برف در سایبریا، زلزله ها، تغیر شرایط اقلیمی وسطح زیر آب بحیره می باشد.



آرزوهای من

رئیسه گریا چف که اینک بعد از شکست یک کودتا در شوروی دوباره درکار شوهرش ایستاده رئیس جمهور شوروی را صمیمانه درکار هایش یاری می رساند بر- علاوه اوبه نوشتن کتاب نیز می پردازد. دراین رابطه یکی ازکتابهای تحت عنوان (ارزوهای من) اثر- رئیسه گربا چف از طرف مو سسه نشرا- تی نووستی باتیراژ زیاد از چاپ برامد که از پر فروش ترین کتاب- های شوروی پیش بینی میشود.



مبارزین ضد صدام دین اسلام را پذیرفتند

پنجصد نفر از مخالفین نظامی امریکا و کشور های اروپای غربی که در ترکیب نیروهای چندین ملیتی در خلیج فارس شامل بودند، دین اسلام را پذیرفته اند.

آنها چندی قبل بعد از آنکه مراسم حج را از تلویزیون مشاهده کردند، به این کار اقدام نمودند.

مطابق اصول دین اسلام بالای آنها نامهای جدید اسلامی گذاشته شد که اکثریت آنها نام حضرت محمد (ص) را انتخاب کرده اند.

این خبر در روزنامه (اسلام) که در باکو به چاپ می رسد، منتشر گردیده است.

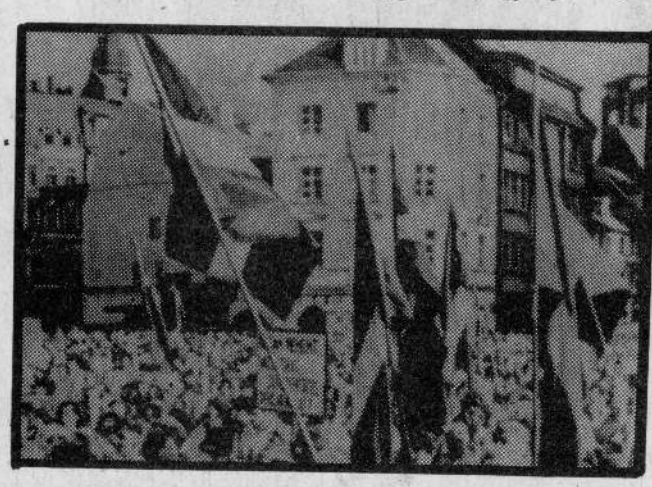
ketabton.com - The Digital Library

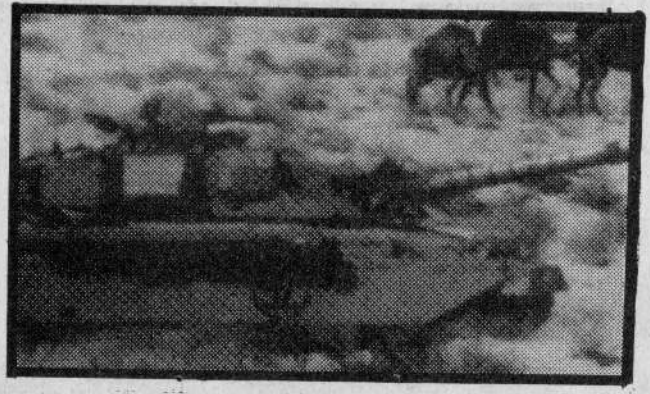
حزب رستاخیز اسلامی

در سال ۱۹۹۰ در شوروی حزب رستاخیز اسلامی به فعالیت نخواهد نمود. این نخستین حزب سراسری اسلامی در شوروی می باشد که مرکزان در مسکو و ساختارهای سازمانی آن در آسیای میانه، قزاقستان، بخش اروپایی شوروی و سایبریا فعالیت می نماید. فعال ترین بخش های این حزب در آسیای میانه و مناطق قفقاز وجود دارند.

در مسکو ارگان مرکزی این حزب روزنامه الوحدت را منتشر می کند.

ستراتژی حزب رستاخیز اسلامی را شورای علما طرح می نماید. این شورا توسط سازمان های محلی از جمله اشخاص با اتوریته در بخش دینی انتخاب می گردد. در ترکیب این شورا هفده نفر شامل اند.





خسارات اقتصادی کشورهای عربی از جنگ خلیج فارس

خسارات اقتصادی تمام کشور های عربی در نتیجه جنگ خلیج فارس بالغ به ۴۳۸ ملیارد دالر گردیده است.

این رقم توسط کارشناسان مصری افشا گردیده است. دویست و چهل ملیارد دالر به کویت، یکصد و بیست ملیارد دالر به عراق، شصت و چهار ملیارد به عربستان سعودی ۳۱۵ ملیارد به مصر، دو ملیارد به اردن و ۵ را ملیارد به یمن اسهب رسیده است.



مافیا به اندونیزیا علاقمندی نشان میدهد

پانزده سال اخیر تعداد دین مواد مخدره دراند و نهها پانزده بار افزایش یافته و بالغ بر (۸۵۰۰۰) نفر گردیده است.

به عقیده مقامات اندونهیا در آغاز سال های ۱۹۸۰ مزارع کوکنار در مناطق شمالی و بعدا در ولایات جنوبی کشور وسعت یافته است. در دو سال اخیر در اندونهیا (۲۰۵) هکتار زمین تحت زرع بوته های حواد مخدره کشف و مقدار ۱۷ ۸ تن چرس بدست آمده است.

ایران و شوروی خط السیر قطار آهن جدید را فعال می سازند

به زودی خط السیر جدید قطار آهن باکو- تهران افتتاح خواهد شد. این مطلب را آمر خطوط آهن آذربایجان به خبرنگار آژانس اطلاعاتی نووستی ابراز داشته است. موافقه مربوط به خط السیر جدید قطار آهن میان شوروی و ایران قبلا به امضا رسیده بود.

ایران ملکه زنبور عسل خیلی داری نمود

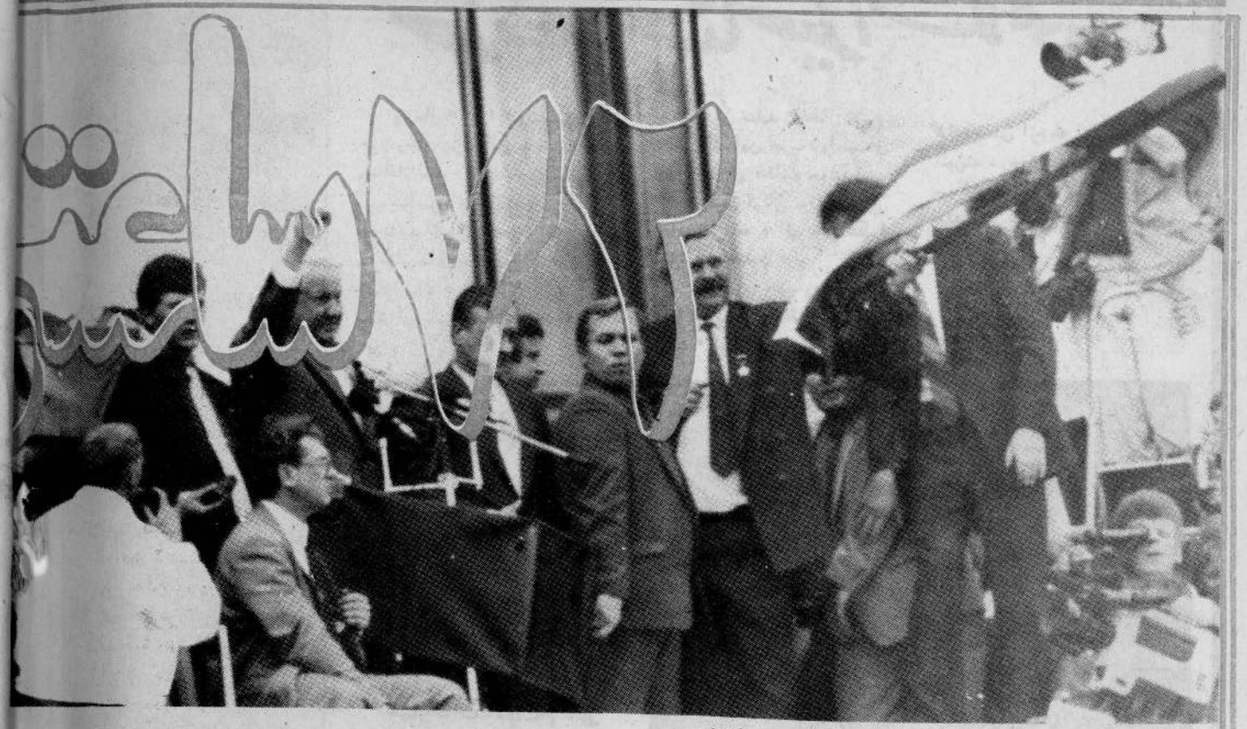
ایران ۴۰ الی ۱۰۰ هزار ملکه زنبور عسل را از شوروی خریداری نموده است. این اولین بار است که شوروی چنین مقدار زنبور عسل را به خارج کشور صادر میکند.

ایران در گذشته درین زمینه از خدمات شرکت های اروپایی مستفید میگردیده، اما تنها بزودی نهاده از حد زنبور های عسل اروپایی باعث آن گردید تا از خریداری آن صرف نظر نماید.

به اساس گزارش آژانس نووستی، یکی از علل توجه به سوی ملکه های زنبور عسل شوروی این است که آنها برای شرایط کوه ها اماده اند.

ketabton.com - The Digital Library

۳ سال از سقوط کمونیسم در اتحاد شوروی گذشت



یلتسن جسورانه رهبری مقاومت در برابر کودتاچیست ها را به عهده گرفت.

یک روزنامه انگلیسی گفت:

یلتسین گرباچف در حال حاضر این است که مردم ارزش او را نمی دانند.

نوشته دوکتور ظاهر طنین

همزمان کودتای ناکام در اتحاد شوروی وپیروزی برآن (۱۹ تا ۲۵ اگست ـ ۱۹۹۱) مدیر مسؤول مجله سباوون همراه با یک عده ژورنالیستان افغانی، در ماسکو اقامت داشت. وی در بازگشت به وطن، گزارش و تحلیل جریان کودتا وانقلاب ۲۲ اگست را که به پیروزی دموکراسی در شوروی انجامید، گام به گام از زاویه اخبار هفته به نظر سپرد.

از آن جا که مجله سباوون خوانندگان و پژوه خود را دارد ونیز به خاطر آن که این مطلب جالب و مهم به وسعت و فراخنای بیشتر به دسترس خوانندگان و علاقه مندان قرار گرفته باشد، اینک قسمت دوم گزارشهای مذکور را بدون هیچ تزییف و تصرفی به نشر میسپارد.

هنگامی که میخائیل گورباچف رهبر نجات یافته شوروی ساعت ۳ صبح از زیله های هواپیما در میدان هوایی وونوکوواپا ـ ثین میشد اثار خسته گی عمیق از سیما یش پیدا بود. در تاریخ شوروی این اولین بار بود که "رهبر برکنار شده با معاذیر صحی" باتکیه برارادهٔ مردم صلاحیت قانونی خود را دوباره بدست می آورد. اما گورباچف را آثاری عبد تاء "نجات" داد ندکه دوستانش تلقی نمیشدند، همان رقبای سابق که نه به او بلکه به رئیس جمهور یلتسن باورداشته ودرهمان روزه دشوار علیه کمونیست های محافظه کار راه درازی را یکجا طی نموده بودند.

دموکرات ها با برگشت رئیس جمهور بیشتر از موقف خود را در افکار عامه تحکیم بخشیدند. آنها به مردم حالی می کردند که: یاران گورباچف علیه او توطئه کردند و ما توطئه را سرکوب نمودیم، نه برای آن که قدرت را بدست آوریم، بل برای آن که دموکراسی را نجات دهیم....

پیروزی همیشه سرور و نشاط وبالاخره احساسات را به بارمی آورد. دموکرات ها روز ۳۱ـ امد ۲۲ اگست را با شور بزرگ آغاز نمودند. پیروزمندان در میان امواج احساسات خواستهای شان رایکی پی دیگر پیش می کشیدند. ۱۰ جلاس پارلمان روسیه و روز بعد میتینگ یک صد هزار نفری در ماسکو به محل تبارز این خواستها مبدل شده بود: پرچم سرخ کمونیستی باید از فراز قصر سپید روسیه پایین اورده شود و به جای آن بیرق سه رنگ روسیه تزاری به اهتزاز درآید. این نهاد در پارلمان روسیه پذیرفته شد و چند لحظه بعد همه شاهد برافراختن بیرق روسیه تزاری بر فراز ارگان عالی قدرت در این جمهوری بودند. این نه یک اکت ساده ونه یک همچان پیروزمندانه، بلکه یک حرکت تاریخی بود. بدینگونه رو سیه بر ارکان عظیم قدرتی که با انقلاب اکتوبر در ۱۹۱۷ پدید آمده، خط بطلان کشید و به یک عصر خاتمه داد، عصر انقلاب سرخ کمونیستی که به وسیلهٔ بلشویک ها تهداب گذاشته بود. دموکرات ها در ترتیب خواستارانحلال حزب کمونیست، ملی نمودن دارایی های آن و قطع نشرات روزنامه آن پرداختند طی نزدیک به یک قرن مشعلدار اندیشه های این حزب بوده است شدند. ظاهراً از عقب مانیتور تلویزیون ابراز این خواست ها چیزی بیش از امواج احساسات چند نماینده لیبرال تلقی نمیشد. بعضی ها فکر می کردند که "نه! حزب کمونیست آنقدر رها ضعیف نیست که آن را بتوان با چند پیشنهاد مخالفین از صحنه برداشت! حزبی با ۱۵ ملیون عضو وبانفوذ وسیع در تمام دستگاههای حاکمیت!"

لطفاً صفحه برگردانید



ketabton.com - The Digital Library

۷۲ ساعتی که جهان را تکان داد

در مصاحبه مطبوعاتی میخائیل گورباچف عصر همانروز تلویزیون شوروی پخش شد، نخستین حدس و گمان تعویض گردید که پیروزی دموکرات ها مساوی به عقب بردن حزب کمونیست نیست. گورباچف از "صداقت صفوف کمونیست ها" سخن گفت و در حلقه رهبری هم صرف به دو عضو پیروی سیاسی اشاره کرد که به طرفداری از کودتا اعلامیه یی صادر نموده بودند. در کنفرانس مطبوعاتی میخائیل گورباچف به مثابه یگانه شخصیت صحنه حاضر سیاست شوروی از وفاداری به ایدیال های سوسیالیستی سخن گفت. اما فردا وقتی گورباچف در تریبون پارلمان روسیه در برابر نمایندگان جمهوری روسیه قرار گرفت، با تصمیم رئیس جمهور یلتسن در مورد معطل قرار دادن فعالیت های کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی و قطع نشرات روزنامه پراودا و سایر روزنامه های وابسته به کمونیست ها مواجه شد. در این حال گورباچف بی آنکه آهی بکشد به شاهد پاسیف چنین تصامیم چرخشی مبدل گردید. به نحوی رسید که دیدر صفحه کاملا" رو خود رده است طی چند ساعت به دفاتر کمیته مرکزی حزبکه از کودتا پشتیبانی نموده بود، مهر زده شد، پراودا اجازه نشر شماره فردا را نیافت و گورباچف اعلامیه یی راد رمورد استعفا" از مقامش به حیث منشی عمومی و عضو کمیته مرکزی حزب به آگاهی عامه رساند.

قابل تصور نبود که حاکمیت هفتاد و چهار ساله کمونیستی طی چند ساعتی درهم بشکند.

پیروزمندانه که در رفتار دموکراسی را در دست داشتند مردمان عادیی بودند که از خانه های شان به جاده ها ریختند و با دستهای خالی در برابر تانکها ایستادند. حزب کمونیست



را اشتباهات خود ثر به ورطه انداخت: پشتیبانی خاموشانه از کودتا سکوت سه روزه در برابر اعمال پوچ ست ها و عدم درک واقعیتهای زمان اینها همه به رئیس جمهور یلتسن و یاران او امکان داد تا در صدد ور فرامین شان برای انحلال حزب و نشرات آن لحظه یی تردید به خود راه ندهند.

با پیروزی بر کودتا بحران قدرت در شوروی وارد مرحله جدید شد. با برگشت دوباره به کریملین میخائیل گورباچف متوجه شد که در اطراف ازیاران دیروز کسی باقی نمانده

با پیروزمندان است پس پست های کلیدی را باید به کسانی سپرد که "مرتز قدرت" برایش توصیه میکند و به همین گونه صدراعظم روسیه سرپرستی صدارت شوروی را به عهده گرفت و کاندیدهای یلتسن یکی پس دیگر اداره ماشین نظامی شوروی مانند ارد و وپولیس را به عهده گرفتند، گورباچف چون رئیس جمهور تنها مانده شاید هم با دلسردی و خشم به سخنان گوش فرا داد که دوستان دیروزی اش یعنی سنتر

یستهای مانند شوارد نازی ویا کوفلیف این جا و آن جا علیه او پاروی نمودند و حتی ویرا به خاطر اتابه کمونیستها مقصر کودتا شناختند.

به گفته یک ژورنالیست شوروی میخائیل گورباچف در رهگذر قهقرا به دو گانه قرار گرفت: اولا" در جای پیروز مندان در کنار یلتسن و دیگران، زیرا اگر گورباچف نمی بود و به خواست کودتاچیان تن در نمیداد استعفا" نامه خود کار مشکلی بود.

ثانیا" در موقعیت کسانیکه به خاطر شور شر نظامی ها باید جوابده باشند. خود او با اعتماد گذشته به کودتاچیان اکنون از تقصیر خویش سخن میکرد، ولی طرف نظر از این عوامل زنده گی این شانس را از رئیس جمهور



گورباچف گرفت تا در تصامیم خویش امروز آزادانه عمل نماید.

دموکرات ها نیز سیاستگران بدی از کار در نیامدند. آن ها به خوبی محاسبه نمودند که گرفتاری کودتا چیان کافی نیست در اولین فرصت باید عقب گاه آن را ضربه زد: حزب کمونیست، نشرات آن و ک. ج. ب. اعتراض علیه ک. ج. ب از همان شام ۳۱ اسد یا ۲۲ اگست آغاز شد. هزاران تن در میدان در ژینسکی به عمارت سازمان جاسوسی شوروی که یکی از مخوف ترین سازمانهای جاسوسی جهان به شمار میرفت حمله بردند. در برابر عمارت ک. ج. ب. مجسمه فلیپ در ژینسکی بنیان گذار سازمان جاسوسی شوروی بنام چکیست ها که بالاخره نام ک. ج. ب "کمیته دولتی امنیت" را بخود گرفت با بلدوزرها به زمین زده شد.

روز ۲۳ اگست هنگامیکه ازمیدان در ژینسکی میدانیکه مردم شوروی زمانی از ترس ک. ج. ب از آن عبور نمی توانستند وحتی مهمانان خارجی با پس پس ترجمانان می فهمیدند که در برابر شان مرکز چه سازمان ترسناکی قرار دارد، دیدن نمودیم، تنها ستون سنگی را که مجسمه تا دیشب بر آن ایستاده بود تماشا کردیم. در سنگپایه مجسمه بنیان گذار ک. ج. ب نوشته بود: جلاد فلیپ گم شو! این همان فلیپ در ژینسکی است که پدر جاسوسی سوخ خوانده می شود. فقط مجسمه در ژینسکی پارچه پارچه نشد، مردم به تاریخ سازمان

امنیتی شوروی که مشت سنگین آن از هرقلب وازهرخانه می گذشت چله های سیاهی کشیدند.

ک. ج. ب یکاردوی مجهز جنگی در اختیار داشت. قوای سرحدی را کنترول می نمود و تعداد کارمندان رسمی آن به ۷۰۰ هزار نفر می رسید.

از ک. ج. ب حالا عمدتاء یک نام مانده است، دموکرات ها پیش از همه بر کناری رهبرا و ساز ماند هی مجدد آن را به مثابه یک اداره امنیتی که حاضر برسرهمه و کنترو لر تمام زنده گی نباشد تقاضا نمودند. چیزی که امروز آغاز یافته است. ملت شوروی با پیروزی دموکراسی شمشیر داموکلس سازمان اهریمن را از فراز سرخود به دور افگند. ک. ج. ب. رفت و ترس از آن زایل شد.

یک ژورنالیست شوروی گفت: "ضربه به ک. ج. ب. بزرگترین دستاورد انقلاب ۲۲ اگست است رهبران ک. ج. ب عمده ترین سازمانده، کودتای ۱۹ اگست بودند."

طی دهه های قدرت شوروی قهرمان سازی با هنر مجسمه سازی پیوند نزدیک داشت.

هزاران مجسمه کوچک و بزرگ پرازسالهای انقلاب اکتوبر چهره های انقلاب کمونیستی و جنگ میهنی را در ذهنیت عامه جاگزین می نمود.

اما اکنون جنبش مردم راه نابود کردن بسیاری از این مجسمه ها را در پیش گرفته است. همزمان با برداشتن مجسمه در ژینسکی گروههای مردم میخواستند تا سایر مجسمه های رهبران اکتوبر را در ماسکو یکی پس دیگر فرو افگنند اما شاروالی ماسکو از شهریان تقاضا نمود تا خونریزی نشان داده و کاری نکنند که آثار با ارزش هنری قهرمانی احساسات سیاسی گردد.

بر عده وه مردم شروع نمودند تا در پای مجسمه ها شعارهای مطلوب خود را بنویسند. در پای یک مجسمه کارل مارکس نوشته شده بود: "مارکس: مرا ببخشید!"

یلتسن و طرفداران وی همزمان با هجوم به حزب کمونیست، سازمان امنیتی ومقامات عالی ارد و و دو رکنار بستن دروازه های نشرات وابسته به حزب کمونیست د و ارکان عمده نفوذ کمونیست ها بر افکار عامه یعنی تلویزیون مرکزی و آژانس تاس حمله نموده و روی سای آن را برنتار ساختند. آنها همچنان در نخستین روز پیروزی، رئیس جمهور گورباچف را از اعتماد به وزیر خارجه آقای بسمرتنیخ که به نشر دموکرات ها خاموشانه باکودتاچیان همکاری داشت، برحذر داشتند. بدینگونه پیروزمندان دموکرات طی سه روز بعد از پیروزی (۲۲ تا ۲۴ اگست) سه هرم عمده قدرت یعنی نیرو های مسلح، وسایل اطلاعات جمعی و ارگان سیاسه خارجی از دست کمونیست ها خارج شده و در اختیار دموکرات ها قرار گرفت. هنگام اقامت در ماسکو در جریان سه روز بعد از پیروزی بر کودتا چنین به نظر می رسید که کشمکش نو بر سر قدرت وضع راد رمسیر بسیار مبهم قرار داده است. در یک میز مدور تلویزیونی نماینده یی از روزنامه دموکرات ها بنام "کورانت" صاف و ساده پیشنهاد کرد که در برابر گورباچف دوره با قی مانده است: استعفا یا میدل

بقیه در صفحه (۹۰)

ketabton.com - The Digital Library

پرواز

امروز سفر با بویینگ ۷۲۷ که فاصله یکساعته راه پیاده میان پایتخت و بلخ را تا چهل دقیقه کوتاه ساخته ، انسان مسافر را به پرنده یی مانند می سازد که مجبور نیست حد اقل یک بام تا شام با عبور از ارتفاع سالنگ سفر کند . وقتی هوا پیما بال گرفت پایتخت ، از هوا پیما تماشای خاص داشت . شهر ، خیلی به هم چسپیده و خانه های به هم بغل داده ، حکایت قدیمی صمیمیت مردمان قدیم را به یاد میاورد ، که خانه های شان با همسایگان دروازه یی برای ورود داشت ، همسایگی و مهربانی بود . آنان همدیگر را نمی کشتند ، اگر ضرورت میشد بخاطر هم تا حد کشتن قربانی میدادند ، اما حالا ؟

نشست

پیمودن پل هوایی در چهل دقیقه ، خیلی هم ساده میسر نمیشود ، زور وزر لازم دارد تا پس از زحمت فراوان تکست بدست آوری و سپس لاغل برای پروازی که ساعت یک بعد از ظهر صورت میگیرد ، صبح وقت به ۷ بجه در برابر سربازان تلاشی دست به ادب و احترام ایستاده باشی ، فقط فاصله پوسته امنیتی و ترمینل که کمتر از یک کیلو متر است ، دو ساعته راه است . اگر بار و بسته باشد مبلغی هم به همراه و تا آنکه به شهر مزار شریف مهرسی و معجزه را تماشا می کنی که یک هواپیما مسافر در یک بس ۳۰۳ با ۱۸۰ مال و آل باید به شهر بروند ، به کسی چی ، که مسافر چی حال را از سروش گذراند ؟ اما برای مسوولین و مقامات ، تیزرفتار ما آماده است .

در شهر دعا

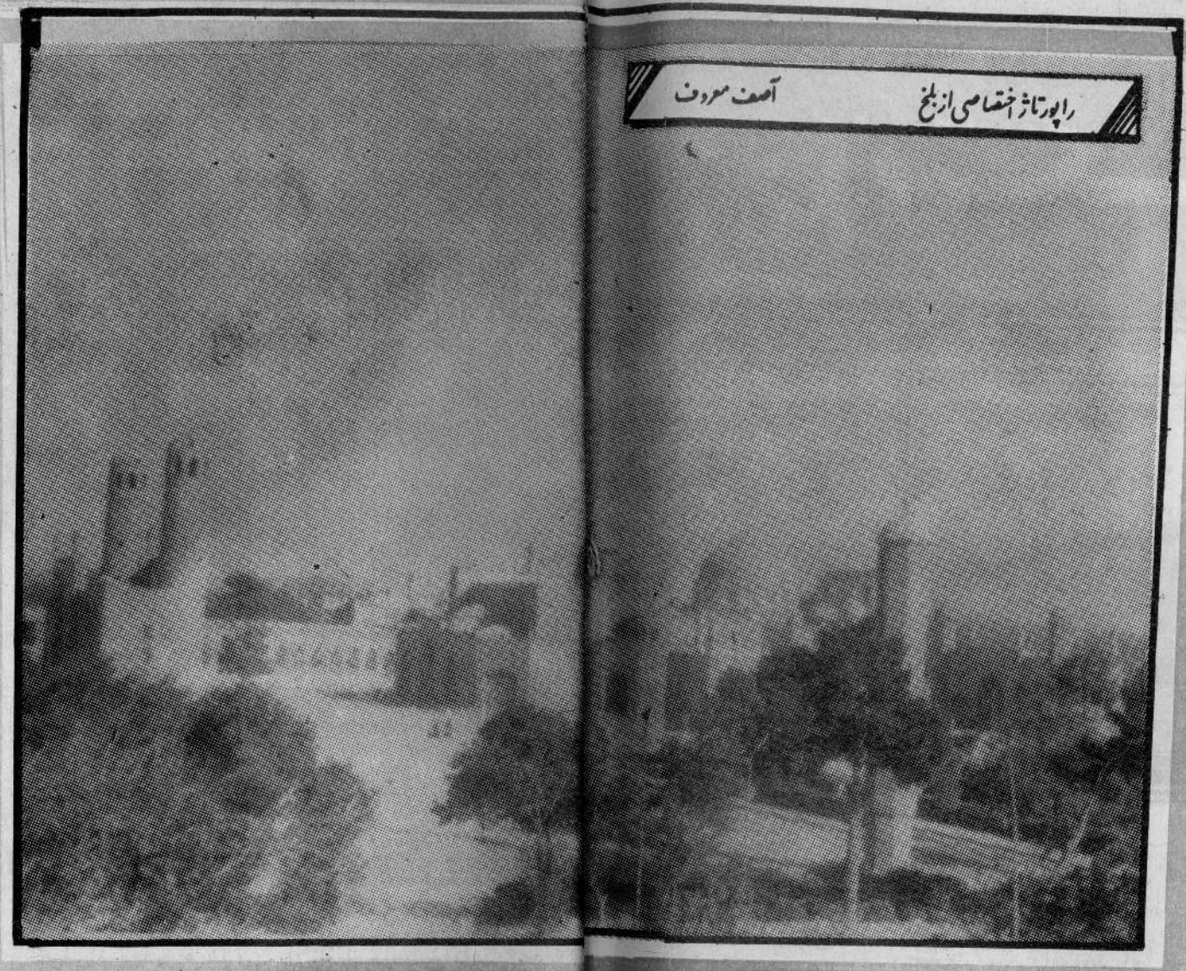
سیر وسیل عاشقانه شهر ، دل را به نیاز و دست را به دعا میخواند . بارگاه مولا علی (رض) مزدحم است . مومنان به دعا آماده اند ، گنبد بلند ، سینه بزرگ برای شنودن فریاد ها دارد . قران میخوانند ، دعا میکنند

و سینه هموار می سازند تا خدا بنگرد ، صمیمیت را دوبرکند و مهربانی را جاری . خدا بزرگ است (الله اکبر) ، مومنان به نماز فراخواند ، اینجا همیشه دعا ست و اینجا همیشه به دعا می آیند ، مردمی را که جنگ اند و هگین ساخته ، همینجا می آیند ، در مسجد و مزار دستان خدا ، تا در حضور خدا ای یکتا سجده بگذارند و توبه .

مردم دیروز و امروز

دیروز اینجا مثل هرجای دیگر مردمی بودند که کمتر با سیاست بودند ، کاری چندان نداشتند که کی در دولت و حکومت است ، لقمه نانی میخوردند ، خدا را شکر میکردند . جنایت کم اتفاق می افتاد ، مردم از سفر های خود یک عمر قصه و خاطره داشتند ، گاهی ناب ترین خاطره برخورد با سارقان و رهزنان مسلح بود ، ارباب و دهقان نظم ده را مقرر میکردند ، وعده یی در شهر در سایه قانون مدنی زنده گی داشتند ، ظالم و مظلوم بود ، اما مشهور نبود ، کمتر کسی جرئت داشت کسی را بترساند ، اگر دستی به قتل آلوده میشد ، در سراسر کشور خبرش میرسید ، او منفور و مقهور می گشت ، مصرعها در حق بندگان آموزنده یاد داشتی داشتند : " من کسی را نترساندم " . اما امروز کمتر کسی خواهد بود که روز جزا از زمره آموزنده گان به حساب آیند . حرمت و رفعت زنده گی را ، موجی از سخنان مردم فریب ، همچون مقوله " حمله و دفاع " در نبرد های مشکوک و مغضوب ، لکه دار ساخته است و آیا امروز تعداد سارقان همانقدر است که باید از آن خاطره یی حکایه شود ؟

امروز ارباب وجود ندارد ، یعنی فرض می نتهم ظالمی وجود ندارد ، اما در عوض تفنگ داران زیاد ارباب و حاکمان جدید اند : مالکان ایدیالوژی آنهایی که خود را حق داده اند به حریم زنده گی و نفس آدمی دست دراز کنند و در مقام قضاوت بی عدالت تکیه زده اند .



راپور تاژ اختصاصی از بلخ — آصف معروف

در شهر مهربانی

در بابستان امسال مذاقیق خیلی خسته بود

روانم را حکایت دختری که در حومه شهر ، قطعه قطعه شده بود ، کوچک ساخت . بلی ، ترسیدم . آیا آنجا خدا حضور نداشت تا آنها می ترسیدند ؟

اینجا و آنجا :

مردم را جنگ سرد رگ پیا ن کرده و شهر ، آن از دحام هشیار ، سودا زده و بهرنگ بود گویی مردم خندیدن را سالها ست که فراموش کرده اند ، و هنوز حکایت تلخ ازاژدهای هفت سر دارند که هرسال دو شهزه بخت شهر را به قربانگاه میخواست و حالا جوانترین مرد را . هر خانه مسافری و هرسینه شهیدی دارد . گرچه جنگ از نفس مانده ، اما مجالی برای تنفس مردم نمیز نمانده است . اقتصاد ویران است ، کسی مسوولیت چیزی را نمیتواند بگیرد ، همه چیز را باید از نو ساخت . گفتند والی ها و مقامات حزبی گذشته نداده ، و آیا مقامات موجود قادر خواهند بود ، کاری انجام دهند ؟

چی نیست ؟

اگر همه نبود ها و کمبود را نگویم ، لااقل اگر نگویم که امسال در تابستان سوزان ، شهر خیلی تشنه ماند ، دین بزرگ بردوشم باقی خواهد ماند . تشنگی تابستان زمین بلخ را تلخ ساخته و مردم را به جستجوی آب کوزه بردوش .

آب در شهر نیست . چاه های عمیق که با حسن نیت حفر شدند ، متاسفانه در برخی نقاط نتیجه منفی داد ، چون چاه های منازل را خشکانید . در شهر ۱۷ حلقه چاه عمیق فعال است که کم است . بخش ملل متحد وعده همکاری داده است ، اما مشروط به همکاری حکومت نیز است . به یاد مردم قدیم که نهری از آب آموآورده بودند ، پایپ لاین آب را تا دروازه شهر رسانیدند اما بیش از بهست ساعت جان نداد ، گفتند برای آوردن آب به تیل ضرورت است و اما مردم میگفت ، اگر تیل باشد ، همان بهتر است ، به آب کاری نداریم ، ولی هردو نبود .

امروز که شهر مزار به یکی از با آینده ترین شهر های کشور ، چهره عوض می کند ، حکومت باید در حل این مشکل هرچه ضرورتر اگر اقدام کند هم ثواب است وهم خوب .

وضعیت موجود سیمای شهر که سالها پیش آنرا دیده ام خیلی کم تغییر کرده است یعنی در شهری که جنگ جدی وجود نداشته ، نیز کاری نشده که حساب شود . مردم به رهبری جدید در ولایت و شاروالی امید فراوان بسته بودند ، که اگر آنان کاری را که دیگران انجام نداده اند ، انجام بدهند . کم کم درباره قاطعیت و جدیت صحبت میشد . یکتن از شهروندان ، میگفت : " رشوت بگیرید ، اما کارهم کنید اما آنان چور کردند و کار نکردند ، حالا اگر راست را بگویم اینست که باور کم شده ، ولی باز هم امید وارم مسوولین جدید کاری کنند که گذشته تلخ کارنکردن ها جبران شود . "

شخص دیگری که میگفت ، شاعر ست ودر گذشته عضو حزب (حزب حاکم بعد از ۷ ثور) بوده است گفت : " چوکی مقام در اینجا برای یک قرن یک خانواده را تامین می کرد ، در بلخ جز بیانیه انقلابی ، چیزی دیگر بخاطر نداریم که از جانب مسوولین انجام یافته باشد ، کو آن عمارت و ساختمان عام المنفعه ، یا فابریکه جدید و زمین بایر که آباد شده باشد " وی که معلوم میشد خیلی از مقامات حاکم در محل ناراحت است گفت : والی ولایت . . . در

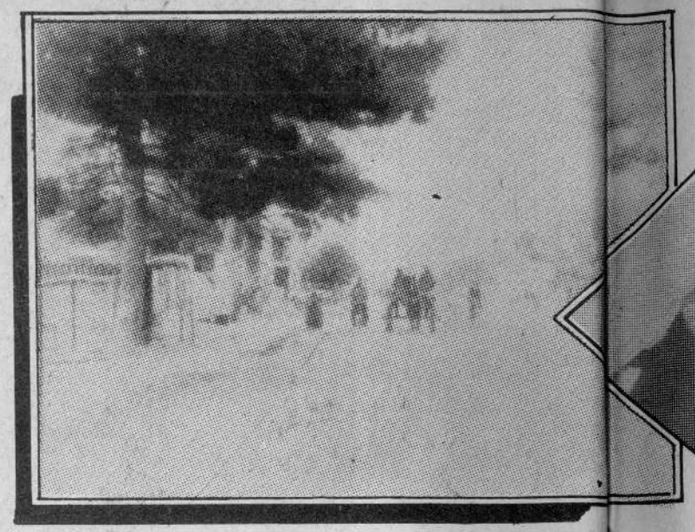
صفحات شمال) در فابریکه یی در تاشکند شریک است در کابل مناصر نزدیکی او یا مقامهای رتبه حکومت " سابق " هیچ اطلاع در مورد او راجع دی نگرفتند .

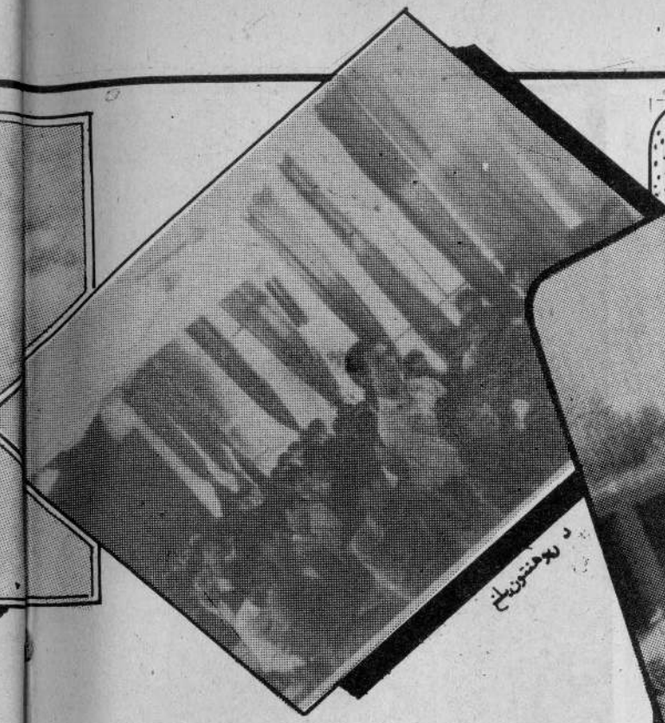
شهروندی گفت : " مسوولین امور اکثرا خودشان موجب بلند رفتن قیمت ها می شدند ، مثلا ، اگر برآورد یک پروژه دوصد ملیون تخمین میشد تو صیه

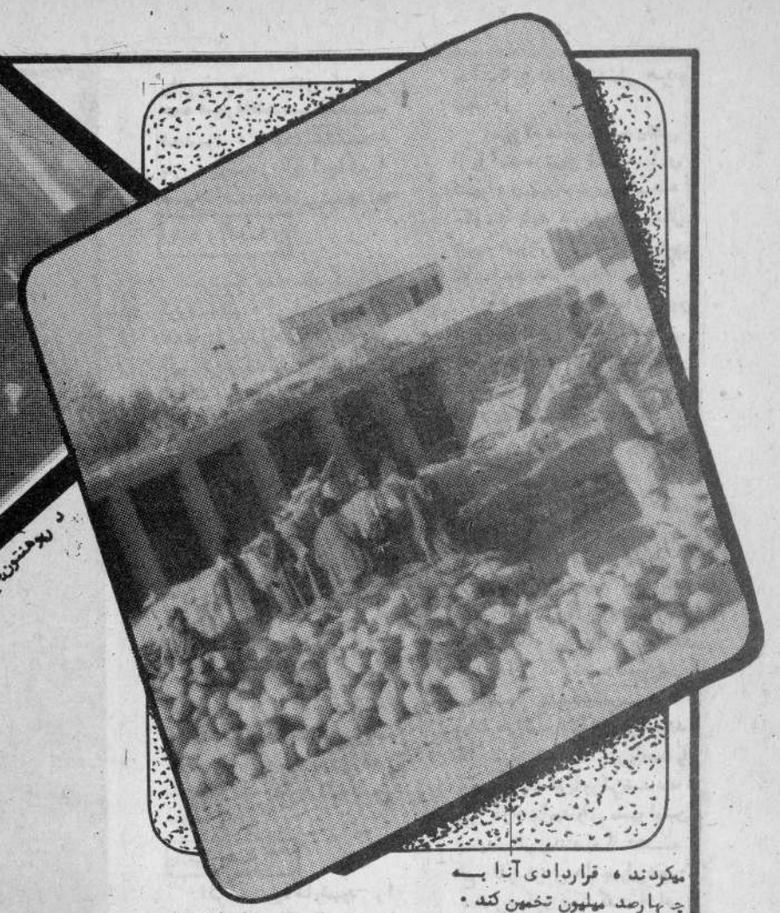
لطفا صفحه بر گردانید

ketabton.com - The Digital Library

در شهر مولانای عشق







میکردند ، قراردادی آنرا به چهارصد میلیون تخمین کند .
اگر قطعه قوس پنجصد سرباز فهرست میکرد ، میگفتند « نخیر تو یکهزار سرباز داری و ... »
شهروند دیگری که محاسب یک تجارملی بود گفت « پروسه فعلی تشویق برنامه متشبثین خصوصی یک پروسه سیاه است ، زیرا هیچ قاعده واصولی وجود ندارد .
یک تاجر در یکسال ملیارد و میشود ودر مقابل ملیون ها نفر گرسنه ودر بدر طور مثال تاجر یک شیشه لمپه را به ۲ افغانی و ۲۵ پول خریداری کرده اما آنرا به ۲۵۰ افغانی بفروش میرساند ... »

به گونه می دیگر

جنگ مردم را در فاصله دو نقطه آتش در فاصله دو انفجار چار حادثه ووحشت گردانیده است ، زندگی در فاصله دو انفجار به قول یکی از شهروندان « مردم در دست دولت و مجاهد ، گروگان مانده است » معمولا در مقابله میان این دو ، گروگان ها قربانی میگردند ، آیا کفایت نمیکند ؟ یکتیم ملیون کشته چه قدر است ؟ به حکم فلان نظریه فلسفی ، راهی نبود ، جزاینکه همه ، همسان آن بهجان و کور وکرشوند وحالا مگر امکانی نیست که در زمین بزرگ و آسمان بلند خدا ، مو من بسانیم ، فرزندان خود را بزرگ سازیم و خانه خراب را آباد زمان و زنده گی چانس رابه کسی می سپارد که از بند تفنگ بدر آید مفاهیم کشتن وکشته شدن یکجا با میله تفنگ پیرشده عمر دراز نخواهد داشت .
کسی دیگر که باهم ملاقات داشتم گفت : « بهتر است کاریه اهل کار سپرده شود ، نه به اهل بهت »

ملاقات در پوهنتون :

پوهنتون هادر جهان ، کانون های بزرگ روشنفکری اند . برغم آنکه ایجاد پوهنتون های متعدد در ولایت مختلف کشور ، نمودی از انکشاف وتوسعه تعلیم وتربیه است اما مشکلات موجود پوهنتون ها ، منجمله در کابل از نظر امکانات تخنیکی وکادر ها سوال بزرگیست . در ظرف سه سال پیش پوهنتونی را افتتاح کرده اند وفعلا در تعمیر لیلیه تخنیکم نفت وگاز ، شب وروزی گذراند . گفته شد زمینی راکه شخص صدراعظم آنجاد ربهار امسال تهداب گذاشت ، دوباره از ملکیت پوهنتون بیرون کرده و در دشت علی چوپان زمین دیگری بدسترس قرار داده اند . محترم شهرآقا جرئت رئیس پوهنتون باد لسوزی خاص نسبت به آینده پوهنتون سخن میگفت . وی به رویاهایی که با پوهنتون دوشنبه در تاجکستان ایجاد نموده بود اشاره کرد که نتایج خوب داشته است . فعلا در ظرف ۱۵۰۰ محصل در پوهنحی های ادبیات وتاریخ ، اقتصاد وزراعت درس میخوانند .
با محصلان در اردیتوریم ملاقاتی تنظیم نمودم وبرامون ضرورت نشرمجله ، سباوون که چهار سال پیش آغاز شد ونیز در مورد وظایف بعدی مجله ، اهمیت آزادی بیان در شرایط دموکراسی صحبت نمودم . انتظار داشتم . یک بحث راه افتد اما نظریات در حدود صرفا مضلات تخنیکی مطرح شد . اساسا به نظر رسید که سخن گفتن از آزادی بیان ودموکراسی در شرایط امروز دراز مرکز هنوز یک پدیده غریب است ، چراکه در آنجا در میان دو میله تفنگ

توریست ها میایند

گفته شد ، بیش از سه ملیون توریست از تاجکستان وازبکستان قصد سفر و زیارت برای حد اقل سه تا چهار شب به شهر مزار شریف را دارند اما پذیرایی ازین مهمانان عجالتا ، ممکن نیست زیرا هوتل و مهمانخانه های شهر اندک و نامناسب اند ، حتی دفتر ولایت وشاروالی در تعمیر یک هوتل جابجا ست و طی سال های گذشته کس به فکر اعمار یک تعمیر برای این دو ارگان نیز نبوده است . آیا ممکن است این پروژه که میتواند اسعار زیاد جلب کند مورد توجه قرار گیرد ؟

تلویزیون یگانه تفریح

در دفتر تلویزیون بیش از شمار انگشتان دست ، کادرها وجود ندارند ، اما خیلی با دلسوزی مواد برای نشرات تهیه می کنند ، حتی ، امکانات تخصص فلم ها را ترجمه نموده و باکمره های غیر رسمی مواد نشراتی جمع آوری می کنند ، مردم به عنوان یگانه محل تفریح وسرگرمی شبانه فقط تلویزیون را دارند . متاسفانه بنابر توصیه مرکز خبرها وتبصره ها با مصرف خط لین بلند از طریق دستگاه شمشاد برایشان داده میشود ، درحالیکه آن خبر را مردم قبلا از رادیو شنیده اند ، اگر در عوض باهمان مصارف برنامه های هنری و تفریحی داده شود خیلی مؤثر است ، انتظار بود در این مورد در مرکز تجدید نظر نمایند ، دادن خبرها وتبصره ها از مرکز به شیوه فعلی بمعنای ادامه همان کارهای سیاسی گذشته است که نه به درد سیاست میخورد ونه به درد مردم .

فراموش نکنم تشریه های مرکز ته انیس ، نه هیواد وهفته نامه حتی تا یکباره هم به مزار شریف نمیرسد .

و بالاخره

پرسش های زیادی در شهر و حومه آن وجود دارد که اگر جنگ ختم میشود ، چگونه به مشکلات اقتصادی حل خواهد شد ؟ مساله پروژه های آبرسانی ، ساختمانی ثمرات مسکونی آبادی زمین های بایر توسعه تجارت و زراعت را شخص والی و شاروال که جدیدا تو ظیف شده اند چطور حل خواهند نمود . من در میان صحبت های مردم بعضی نام ها را زیاد می شنیدم که می گفتند اینها کاره کنند وجدی هستند .
به قوماندان اوپراتیفی شمال رئیس امنیت ، معاون سیاسی ، خارنوال وکاندید معاون اول شاروالی وتاوده در باره والی وشاروال چشم امید زیاد بود .



ketabton.com - The Digital Library















هدیه‌های سینمای هند

برای یک مرد عشق هیچ ارزش دل آزار

مگر برای یک زن مستقر زنده‌گی اوست



خاطره‌های اخیر از هنرپیشه‌ها فلم را صاف و ساده به خاطر دارم. مادهو بادهنر گس، نیمی، ثریا و بینا رای شمه‌یی شان زیبا رویان بی‌همتا یی بودند که فقط حماسه‌های عشقی و تراژید یهای زمان را آفریدند. آنها ستاره‌هایی بودند که به انسان «خداوند» گلها و کودکان عشق میورزیدند. شور و هیجان پرپار آنها را میتوان در عقب موسیقی پرشکوه شان مشاهده کرد.

تا به سالهای شصت فلم‌سازان ما علاقه مند تجسم عشق دختران بودند. برای آنها دختران منبع فرو نشاندن عطش شهوانی به شمار میرفتند. این مساله روابط متقابل را بین‌ما شقان ایجاد میکرد. آنها یکدیگرشان را میشناختند، برای عشق میزیستند و برای عشق میمردند؛ قهرمان، بدون احساس خوار و زار شدن میتوانست با اعتماد تمام خود را به معشوقه اش بدهد و معشوقه اش نیز با همان گرمی پاسخ متقابل بگوید.

در ستایش او واژه فلم آئینه یی میشد که با عطوفت و شکوه عشق خود را در آن میدید.

مادر مورد آنهایی که نامهای

شان با هم پیوند ناگسستنی دارند، با احترام حرف زده ایم. دلیپ ـ مادهو بالا راج کپور نرگس، گرودت ـ و حیده، دیوانند و ثریا هنوز هم در خاطره‌های ما نقش بسته اند.

البته این مساله با فلمهایی که در سالهای قبل از هفتاد ساخته شده، متفاوت است. چنین فلمها عبارت اند از: زنجیر، دان، قربانی و مقدر کا سکندر که در آنها سکس به گونه یی اجتناب ناپذیر با حوادث و جار، جنجالها (مردانه گی) پیوند دارد و بیشترینه درامه ها و حوادث از تفوق و تسلط یک جنس بر جنس دیگر منشاء میگیرد. به این ترتیب قهرمان در دفاع عام و تام از قوانین جامعه و دولت میبراید. سمبولهای قدرت نا ـ برابر در چنین فلمها شاید تکانه آشکار شکنجه ها و تهدید ها در جهت پیشرفت بالقوه تجاوزها باشد و یا شاید هدف استفاده نادرست از برهنه گی دختران و یا نگاههای دزدانه آنها باشد.

هیچ کدام از فلمهای نوع بالا جای شک را در مالکیت مرد باقی نمیگذارد. یک جوره پسر ـ دختر که بمثابه بت تراشیده شده بودند، دیگر در فلمهای شعلی، امر ـ اکبر ـ انتونی و شمار دیگر از فلمها به سه تا یا بیشتر تبدیل شدند.

از آنجائیکه کرکترهای فلم ایجاد تصورات مرد هاست، کتاب اصلی هنرپیشه ها در سینمای هند عبارت از آغاز استعداد ما، نقش آنها به مثابه وسیله آشکار شدن نقش و تلاش برای زنده گی کردن توسط تمثیل میباشد. اکثر او چنین میکند، این مساله در مجموع ناممکن بودن عشق را در جامعه هند برایس مکشوف میسازد، چنانچه تمایلات جنسی در درون اوضاع اجتماعی ـ اقتصادی ما قرار دارد. همین موضوع باعث تباهی یک تن از هنرپیشه های خیلی با استعداد ما گردید که خداوند آن را برای ما تحفه داده بود. این هنرپیشه بدون شک میناکاریست. اکنون تقریباً تراژیدی او در عصر جدید حوادث در زنده گی یک هنرپیشه دیگر تکرار میشود. بلی ریکا میگوید:

"همیشه در احساسات عظم را از دست داده ام. به آنچه پایان عشقی داشته باشد، معتقد نیستم."

بقیه در صفحه ۸۲

ketabton.com - The Digital Library

شادکام و شکوفه‌ها

درخشش آرزو

اگر از کنار عرصه قضاوت
کنیم باید بگوییم که هنرمند
پیوسته رویاها و تخیلات خویش
را با تغییر شکلهای دلخواه
چنان به آرایش و پیرایش مینشیند
که پدیده‌ٔ هنری وی قبل از همه
برای خود و سپس برای سایر
هنر پذیران پذیرفتنی آید. اما
آنچه که ناگزیر از گفتن آن میباشیم

بیان این نکته گرهی است که
روح وسایه‌ٔ تخیلات آدمی
" به ویژه هنرمند " از کدام
سرزمین های تجربه، اندیشه
و برداشت جان میگیرد ؟
شاید و به گمان اغلب که دست
یافتن به چنین خواستی نیز
خود در یک لفافه راز پیچیده
مانده است
به گفته‌ٔ بانوی هنر سنج
همروزگارمان دکتور سیمین،

ضمیر، تمایلات وتخیلات خویش
بیشتر راز یک دریچه بگشایند.
آنانی که استعداد خویش را

سکن ا... آدمیان به گناهان
شان اعتراف بکنند، اما به
تخیلات شان هرگز. و شاید
دیگر اینکه تخیلات اصیل و
حقیقی همواره در مالهٔ رازها
نگهداشته میشوند.

هنر تجسم ومظهرجاودانه-
گی آرزوهای آدمیست. روا-
نشناسی هنر باتمام قوا میکوشد
تا طبیعت ونفس خواستها وآرزو-
های درونی انسان را بشکافد
تابه‌رزند «هنری آن راه ببرد»
زیرا یافتن ژرفهای درهمین جابه
درد میخورد.

باری برگردیم به توانمند-
یهای پویشگرانه و روی بیقرار
آفرینشگرانه‌ٔ شماری ازآدمهای
اندکی که قادرند برای نهانخانه‌ٔ

درچند رشته‌ٔ هنر به آزمون
گذاشته اند.

عبدالله نوابی هنرمندیست
که چهل بار شاهد شکوفه گرفتن
شاخه‌ها درباغ زنده‌گی و دوباره
فرو ریزی آنها بر گستره‌ٔ خاک
بوده است، اما گویی هنوزشا-
دابی چهره اش، از حسرت
روزهای رفته نشانه هایی به دل
ندارد.

او گامهای عمر را با بالنده‌گی
و بارمندی تمام پیوسته در هنگذار
دشوار گذار هنر برداشته و نقش
بسته است. انکار عمومیت بیان
ناپذیر جوهر هنر او از همان
دوردستهای ایام بنام عدا-
زده ونزد خویش فراخوانده است.
ازکودکیها علاقه و گرایش زیادی
بنقاشی ورسامی داشت وبه جای
مشق الفبا در کتابچه‌ٔ خط، گل
ودرخت میکاشت، عشق به ترسیم
خط های درهم وبرهم در واقع
یکی - و شاید هم نخستین -
علامت راهداری و چراغداری -
برای او به سوی اقلیم های نا-
شناخته‌ٔ هنر وادب بود.

* * *

آهسته آهسته او از پویه‌ٔ آرزو
نمایش پیش گرفت. در واپسین
سالهای مکتب شور وحال شاعری
به دلش شرر افکند وبرای اولین
بار با فریحه آزمایی های خویش
تخیلات شاعرانه اش را تحویل قلم
وکاغذ داد وتا اکنون در حدود
دو صد قطعه غزل، دو صد
و پنجاه رباعی و هشتاد پارچه
شعر به اوزان آزاد دارد.

آن سالها، سالهای
شیدایی وابسته گی روحی عبد-
الله نوابی به طرز کلام عارفانه‌ٔ
عاشقترین شاعرزمانه ها مولانا
جلال الدین محمد بلخی بود.
او پیوسته میخواند، مینوشت
و میسرود.

سرانجام با علاقه مندی و دل-
دادگی تمام لیسه حبیبیه را مو-
فقانه به پایان رسانید و ان سان
که میخواست شامل پوهنځی
زبان وادبیات پوهنتون کابل
گردید.

او آرزو داشت در فاکولته‌ٔ
ادبیات رشته‌ٔ نقاشی و رسامی

را ادامه بدهد، اما اتفاقاً در-
ست درهمان سال بود که دیپا-
رتمنت رسامی و نقاشی از برنامه‌ٔ
فاکولته‌ٔ نامبرده به چارچوب
دیگری انتقال یافت و آرزو گرچه
ظاهراً در رساله‌ٔ آرزو باقی ماند
اما خان نشد.

عبدالله نوابی باتکیه به
استعداد و پشتکار خود و
به کمک پیشکسوتان این عرصه
به زودی چاردهٔ اثرنقاشی،
خطاطی ورسامی خود را به معرض
نقد و نمایش گذاشت، که از آن
میانه تابلوی " گوشواره " بر-
نده‌ٔ جایزه‌ٔ مقام اول گردید.

او مدت چهارده سال پس
از ختم تحصیلات به حیث معلم
ادبیات دری لوسه‌ٔ حبیبیه
ایفای وظیفه نمود اما روان پو-
یشگر او را به سوی دیاران راز
ناک ونا رفته‌ٔ سازها و آهنگها رهنمو-
نی میکرد. و به این ترتیب
عبدالله نوابی، شادکام شد و
به آوازخوانی روی آورد. در آغاز
کار آهنگهایش از ساخته های
نیسا زبود، اما بعدها خود ش
تصنیف پردازی را دنبال نمود.

شادکام طی یک دهه یا
اندکی بیشتر که به آواز خوانی
پرداخته است در حدود سه صد
پارچه آهنگ رادیویی و سی و
پنج پارچه آهنگ تلویزیونی
را پیشکش هنر پذیران وهواخوا-
هان هنر نموده است.

* * *

برخورد شادکام با موسیقی
از نوع دیگر است. او میگوید
من در ذهنم عرفان را جستجو
میکنم و میخواهم در عمر تا سر
زنده گیم قدسیت و صداقت
موسیقی پرتو افگن باشد. من
تا لا مکان عشق و احساسم در
موسیقی سیر و سیاحت میکنم.
تا آنجاکه در رساله‌ٔ اندوهی
شیرین از خویشتن خود بیرون
می آیم. "

چنان که از شخصیت این
هنرمند ستودنی پیداست، در
باره اش گفتنی می آید که نمیتوان
پرده یی را میان خود ش وشما یل
هنریش دریافت نمود. او حقیقتاً

بقیه در صفحه (۸۵)

ketabton.com - The Digital Library

نکته‌ها پیرامون سریال کمدی

ـ یکی از ممیزه های غیر قابل انکار سریال دکوندی زوی «دا. شتن جلوه هایی هنری اصیل و ژرف افغانی است ؛ مثلاً از انتخاب کرکترها که تقریباً همه به جای خویش مناسب و یگانه اند ، تا طرز صحبت کردن افراد هرکس به زبان معیاری و دقیق خود حرف میزند (حتی لاله ـ هندوی فالبین در نقش فرعی اش.)

سریال یک محصول پسه اصطلاح پرستاره است. تعدد قسمت زیادی از هنرمندان نیز در سنگینی آن نمیتواند بی تاثیر باشد.

ـ این پرداخته کمدی افزون بر وظایف سه گانه اجتماعی هنری، در هر بخش فراهم آورنده اسباب خوشی تماشاچیان بوده و با تمام قوت خنده را ـ پیشکش نموده است ، که به هیچ وجه قابل فروگذاشت نیست.

ـ سریال در تمام ابعاد جاری خویش به دور از هر نوع تاثیر پذیری و تقلید گرایی است اگر به عمق افواعات مبنی بر تحت الشعاع "صمدآغا" بودن توجه نمائیم ، روشن میشود که این وجه اشتراک قسماً از یگانه گی محتوی منشاء میگیرد

قضیه محوری سریال دکوندی زوی که تمام صحنه ها و حالات به گونه مستقیم یا غیر مستقیم به دوراد ور آن میچرخند عروج و ارتقای تمایز و تخالف میان زنده گی شهری و روستایی به سوی یک اوج است ؛ که برخلاف شماری از تیوریهایی جامعه شناسانه سخن به تضاد و آشتی ناپذیری جانب هانمیرسد.

روستایی اندیشه گرفته ، با دنیایی از امید و آرزوی برای به شدن زنده گی به شهر می آید. وبقیه سرا پا قصه قصه ساده دلی روستایی است که در هر جلوه اش رنگ دگری دارد.

به گفته پیشکسوتان هنر منحیث یک پدیده واحدالقاء شونده با روستا و روستاییان همان انس و الفتی را دارد که روستا وروستازاده گان با ـ هنر.

انشاء میگویند که هیچ آدمی تا این حد ساده بوده میتواند چنانچه شادگل " کرکترمرکزی سریال " نمایانده شده است.

خوب صرف نظر از این که یک اثر طنزی کمیدی ، مبالغه و فانتیزی نقش تهدایی دارد، حرف بین خودمان باشد ، مگر همین اکنون افرادی از همین قماش را در جامعه خویش سراغ نداریم اگر از نمونه گزینی ها بگذریم ، ناگزیر از اشاره به چند نکته زیرین میباشیم :

برخی از ویژه گیها :

ـ محصول اینجا و آنجا بین آنانی که سریال را تماشا کرده بودند تبادله میگردید.

به ذهنه یک تن از بیننده گان حساس و کنجکاو بیاییم بپذیریم این نکته ، جالب و استثنایی را که بدون شک هیچ پرداخته تصویری سینمایی کشور تا این حد در میان مردم مورد بحث و تبسره قرار نگرفته است.

شاید به دلیل اینکه عقاید و اندیشه ها در باره این سریال از همدیگر بسیار متفاوت و گاه حتی متضاد بوده است.

با یک دید کلی میتوان گفت که داشتن مواضع و نظریات خاص درباره این سریال همزمان با پند معیار ذیل بسته گی دارد :

ـ تمایلات سلیقه ، ذوقیات متفاوت فردی.

ـ حد یعت تعلقات ملی با طیف های گسترده ودرجه ارزشمندی این گونه پیوندها.

ـ طرز تفکر در باره مسایل اجتماعی.

ـ پیشینه زنده گی شهری یا روستایی فرد.





★ یک محصول عالی و ستودنی که هرگز نظیر آن تاکنون دیده نشده ...

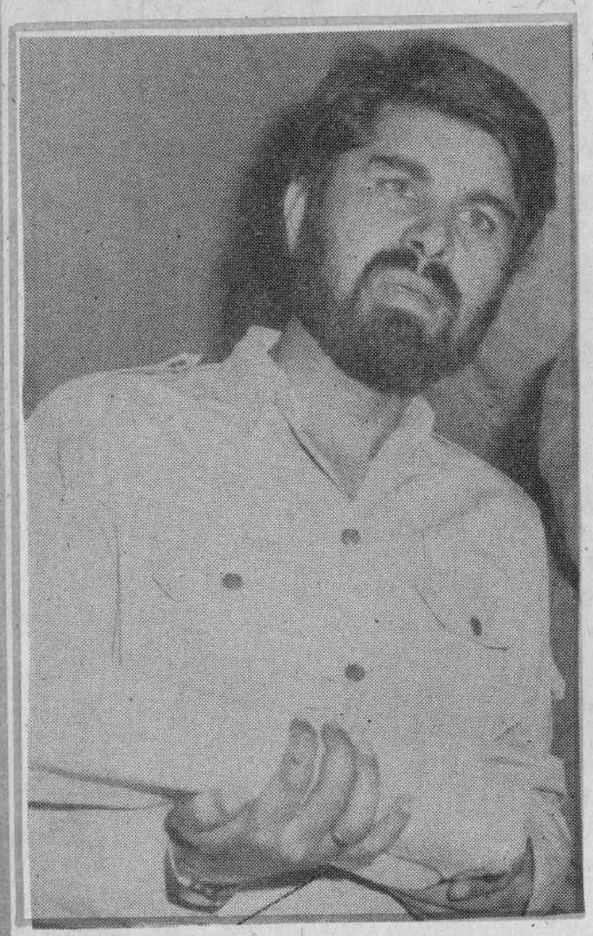
★ هیچ ، هیچ هیچ.

* * *

اینها بودند نخستین جملاتی که فردا و فردا های نمایشراولین سریال تلویزیونی دکوندی زوی در میان محافل

سایه‌ی کمدی بر فلک‌زده‌ها

نوشته: گورگنج



نه از تمثیل باز یگران " به ـ ویژه شادگل ".

نشان دادن تفاوت شبرورده نه تنها در برخی از فلمهای ضد آغا ، بلکه تقریباً در تمام کشور ها یک شگرد سینمایی شده است. اما شادگل را مبر تقلید زدن از ضد آغا بسیار زیاد دور از انصاف خواهد بود.

ـ بیمورد نخواهد بود اگر از توانمندی نری ممنون مقصودی در نقش شاد گل روستایی به مثابه یکی از ویژه گیهایی منحصر به فرد ایسن سریال یاد شود.

بدون شک تکانه درونی حرکت پیشرونده این سریال در هماهنگی کامل هنرمندان نهفته میباشد.

باد رنظر داشت بضاعت جامعه فرهنگی ما و امکانات تشردکوندی زوی اولین سریال افغانی است که توانسته است اذهان عامه را به خود معطوف سازد.

شماری از کاستی ها :

ـ در سریال قسمتی از صحنه ها زاید و فرعی اند که میشد از آنها صرف نظر شود ؛ طور مثال برای یک روستایی مداری رکارکردهایش تازه گی ندارد چون هرگز مختص برای شهر کابل نبوده است.

ـ آنگونه که قبلاً نیز گفته شد انتخاب کرکترها در موارد ـ بسیار خاص دقیق و مناسب نبود. مثلاً نباید جهت اجرای نقش پدر یک خانواده مدرن چهره یی بدون اند ـ کترین پیشینه هنر تمثیل بر ـ گزیده میشد.

ـ جاداشتن دشنامها با آنکه از متن زنده گی گرفته شده باشد ، مطابق نورمهای هنری سناریو نویسی نیست ، چه در متن زنده گی هزاران نوع کلمات زشت و دشنامهای گوناگون وجود دارد ـ که نمیتوان توسط آنها به پیکر ریالیزم زینت بخشید.

محنت و تلاش همه دست اندرکاران سریال که نمایانگر بیکرانه گی محبت و احساس آنها در برابر هنر و جامعه میباشد ، از هرنگاه ستودنی وبایسته اج گزاری است.

امیدواریم آفرینشگران و هنرمندان خود ما همواره باتهیه همچو نمونه ها هنر اصیل خویش را در انبوهه آشفته بازار هنر بیگانه و بازاری که به سوی سیاه ـ دست میرود به هنر پذیران باز شناسانند.

ketabton.com - The Digital Library

استرس‌ها و اختلال در روانی بدن را مختل می‌سازد



بارها دیده و شنیده‌ایم که دوستان و نزدیکان ما گفته‌اند: امروز دلم بسیار تنگ است. امروز خدایی خسته‌ام. هیچ کاری نکرده‌ام اما بسیار زیاد دلم مانده‌است. دلم به هیچ کار نمیشود. نمیدانم مزاجی شده‌ام؟ گهگاهی به خود مانیز حالات مشابه دست داده‌است و یک نوع احساس ناآرامی گنگ و یک ثقلت غیرقابل تحمل که روی قلب‌مان سنگینی میکند. همه حالت فرساینده و اذیت کننده روانی یا منشاء نامعلوم و ناراحتی‌های مجهول خسته‌گی میباشد. اری و بروز انواع خاطره‌های ناامیدی گذشته و ....

آیا این حالتها نشانه‌های کدام بیماری پنهانی اند؟ آیا درد هم این تعداد هیجو وقوعات بسیار زیاد چشمگیر نشده است؟

چرا با چنین حالتهایی دست وگریبان میشویم؟ راه بروز و رفت چیست؟

باری بهتر خواهد بود پیشتر از پاسخ به این پرسش‌ها بدانیم که مجموعه این روندها چی نامیده میشوند و چی گونه عمل میکنند.

* * *

باوجود آنکه برای بیان چنین حالت نام فشارهای عصبی زیاد مناسبت دقیق ندارد باز آنهم آنرا در برابر واژهٔ stress استرس برگزیده‌اند.

استرس به مفهوم امروز من آن، تقریباً در حدود هفتاد سال قبل شناخته شده و تاکنون تعریفها و تعبیرهای گوناگونی از آن صورت گرفته است. آنچه که اینک در محافل علمی پذیرفتنی‌تر آمده است، بیانیست که دکتور ویلیام ناکانی ستوبر روانشناس پرآوازهٔ ایالات متحدهٔ امریکا در مورد اظهار داشته است.

عبارت از تبرد مغلوبه سیستم متعارض معیاری عضویت انسانیست باد رنظرداشت دستگاه منسجم فزیولوژیک باتمام میکانیزم‌های دفاعی بدن در مقابله فاکتورهای اذیت کننده، مزاحم و آزار دهنده محیط پیرامون از قبیل:

۱ــ نابه سامانی روندهای معاشرتی: ترس، شکنجه، تهدید، تجاوز، فریب و...

۲ــ نابه هنجاری‌های غیر معمول زندگی: گرسنگی، تشنگی، خستگی، فقدان امنیت ظلم، اغتشاش، تحقیر و توهین و...

۳ــ عوامل برهم زننده تعادل روانی، صحی: بحرانها، جنگ، قحطی، آفات و مصیبت‌های طبیعی، سیلابها، زلزله‌ها.

که عوامل فوق پیرازبرهم زدن روال معمولی صحی عضویت، به تدریج و آهسته گی و یا در برخی موارد به گونه ناگهانی منجر به پیدایش هیجان میگردد. اما هیجان چیست؟

هیجان عبارت است از برهم خورده گی اعتدالهای روانی ناشی از دیسچارج غیرعادی انرژی مراکز حیاتی کنترول کننده دماغ و روان که منتج به دگرگونی فعالیتهای صحی تا سرحد شاک میگردد. این حالت توام باتغییرات و تحولات بسیار قابل درنگ از قبیل لرزش اندام، پریده گی رنگ، خشکی دهان و گلو بسی اشتهایی، اختلالات هورمونی بوده و عکس العملهای ثابت واجباری را روی میکانیزم‌های دفاعی و غریزه لرزیک عضویت انسانی تحمیل و ایجاد میکند.

در حقیقت میتوان گفت که هیجان تبارز و تظاهر بیرونی حالت پیشرفته آزرده گی روانی عاطفی و نوعی سرخورده گی منفعله است، که در آن انرژیهای ذخیروی بدن و سیماء به مصرف رسیده و لذا شدیداً به سستی و خسته گی جسمی منجر میگردد.

چنانکه اشارت رفت سترس نظم درونی بدن را به درجات معینی مختل میسازد. شماری از عوارض عضوی ناشی از سترس در قسمتهای مختلف بدن قرار ذیل برشمرده میشوند:

۱ــ تندی نبض، کم و بیا زیاد شدن فشار خون، اختلال ریتم قلبی، ودردهای قرب القلبی.

۲ــ سوء هاضمه، بی اشتهایی، پرخوری، دلبدی، استفراغ، زخم معده، قبضیت مزمن، اسهالات و کولیت.

۳ــ سردردیها، احساس فشار در سر، احساس شدید خستگی و اضطراب.

۴ــ تند تند نفس زدن، نفس تنگی، استمای تشنج برانشها (قصبات تنفس).

۵ــ سرخ شدن صورت، پریده گی رنگ چهره، سرخ شدن موها، عرق کردن، خارش، ریزش مو، اگزیما.

پایداری در برابر فشار روحی:

مقاومت در برابر فشارهای روحی پیش از همه وابسته به دو عامل است:

ــ درجهٔ شدت، کثرت وقوعات تسلسل و سرعت هجوم سترس‌ها.

ــ ویژه گی‌های مختلفهٔ فرد از قبیل سن، جنس، وضع جسمانی، پیشه، وضع اقتصادی، پیشینهٔ زنده گی فرد و خانواده گی، ارثیت عادات و سایر خصوصات فردی (ممکن است نوع معینی از فشار برای یک شخص نهایت فرساینده و تکاندهنده، و درحالیکه برای شخص دیگر دارای کمترین اهمیت و ارزش باشد.)

بقیه از صفحه (۸۲)

ketabton.com - The Digital Library

شاخه گلی در

آزربایجان رقص



عکاسی از: فریبا سرلوری

با رسوم است که به افغانستان آمده است وهر بار توشه های برای مردم هنر دوست ما آورده است.

گلناره هنرمند یست زیبا، بی تکلف، صمیمی و خوش برخورد، زمانی که صحبت میکند با حرکات و ژست های ویژه خود طرف مقابل را هرچه بیشتر جذب مینماید.

او از سن چهارده گی به این سو به هنر رقص روی آورده که "خانم زیبا" همچو مام و معلم کاروان رهنمای خوب در هنر و زنده گی گلناره بوده است.

چنانچه خود شرگفته است "خانم زیبا مادر دوم من است"

گلناره زمانی که روی ستیج می آید تماشا گر را محو پیچ و تاب و چرخ زدنهای خود مینماید، وقتی همنوا با ساز میچرخد گویی گرد باد شاخه گلی رامیچرخاند و شاید فکر آن راندارد که چه تعداد چشمان جستجو گر تعقیبش مینمایند، و با آن که شاید بارقص نیز دارد، کف زدنهای تماشا گران را بالبخند صمیمانه یی پاسخ میدهد.

هنر نمایی او واستقبال گرم تماشاگران افغانستان گواه آن استند که هنر مرز عبرانمی شناسد. شاید به خاطر این که هنر زبان بیز باینهای بشر است.

قرار براین شد تا با او صحبتی داشته وگفتنی هایش راازطریق مجله به علاقه مندانش برسانیم تا صحبت مان پاسخهایی نیز باشد برای پرسش های ایجاد شده در ذهن بیننده ها وعلاقه مندان رقص او.

او را در هوتل آریانا ملاقات نمودم. هرچند خسته وناراحت معلوم میشد باآنهم حاضر شد تابه پرسشهایم جواب بگوید.

خود را جمع وجور نموده در مقابلم نشست. بدون درنگ به پرسشهایم آغاز کردم.

* رقص را چگونه هنری یافته اید وارتباط آن با زندگی شما تا چه حد است؟

راحتتر نشسته گفت:

ـ رقص زنده گی من است. بگذار فقط همین یک سخن به پاسخ بگویم.

* آیا رقص برای شما احساس آرامش راتاء مین کرده میتواند؟

با حرکت خاصی شانه هایش رابالا انداخته بعد با انگشتانش بازی نموده ادامه داد:

ـ آیا گاهی دوست همیشه گی شما باعث آزارتان گردیده؟

میگویم، شاید هم بلی.

میگوید: پس من و شما در نقطه مخالف قرار داریم، گرچه قبلاً گفتم رقص زنده گی من است. اما این بار میگویم که رقص یار ویاور لحظات تنهایی وناراحتیهایم است، که آن را میشود حامی تنهایی هایم درزنده گی بخوانم.

* در کدام حالات بهتر وبیشتر برای رقص آماده میباشید؟

دستش را زیر زنخ گذاشته چنین میافزاید:

ـ رقصی راکه ما میاموزیم اگر منظم و شمارده کارشود میشود درحالات ناآرامی هم همان حرکات رااجرا نمود، اما باید گفت زمانی که روی صحنه یاستیج میرویم همه ناآرامی هارا فراموش میکنم. درآن زمان تنها من میباشم ورقصم وتماشا گران.

* درباره رقص کلاسیک چی میدانید؟

نگاهش رابه صفحات کاغذ که به دستم است دوخته میگوید:

با رقص کلاسیک چندان آشنایی کامل ندارم اما بیشتر رقص محلی تاجیکستان را آموخته ام و خوش دارم.

میپرسم چگونه رقصی را می پسندی؟

تبسم نموده میگوید:

ـ باآن که تاجیکم، اما رقص عربی رادوست دارم و میتوانم به راحتی آن را اجرا کنم گرچه آن رقص مشکلتر از رقصهای تاجیکیست.

بازهم میپرسم:

* چگونه به این هنر رو آوردید؟

گویی از آرزو های بربادرفته اش یادی به خاطر می آورد، آن گاه غمگینانه میگوید:

ـ پدر، مادر وبرادرانم همه دوکتور استند، آن ها آرزو داشتند که یگانه دخترفامیل شان نیز دوکتور شود. اما بلتاء سف باید بگویم دست تقدیر سرنوشتم راتغییر داد ـ یعنی زمانی که از مکتب فارغ شدم یکی از دوستانم به نام "شهرگل قربانو" مرابه گروپ رقص زیبا برد از همان روز عضویت گروپ را حاصل نموده و شروع کردم به تمرینات رقص.

* آیا در اوقات فراغت برای خود برنامه تمرین دارید؟

گویی فکر میکند تا چگونه کلماتش را ادا نماید و می افزاید:

ـ نه تنها من بلکه تمام اعضای گروپ رقص ما اوقات معین برای تمرین دارند.

میپرسم، چی وقت نمی توانید برقصید؟

انگار کسی خاطرش را می آزارد، میگوید:

ـ فقط وقتی دختر کوچکم به یادم می آید حساب کارم را گم میکنم و نمیدانم چه گونه میرقصم.

* آیا همیش چنین اتفاق میافتد؟

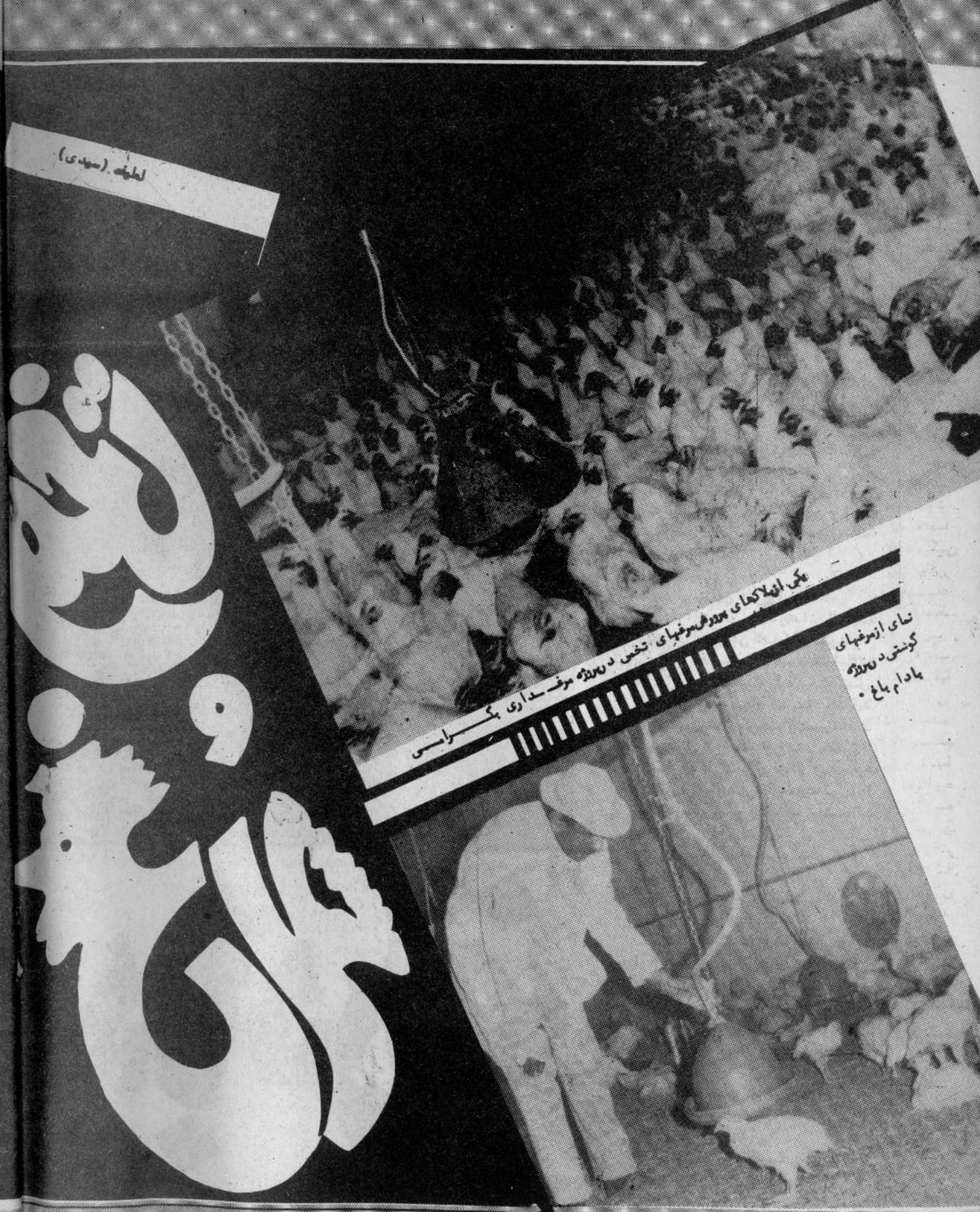
ـ خیر، فقط زمانی که به سفر میروم واورا نزد پدر ش تنها میگذارم.

* شوهرتان چه کار میکند؟

بانارضایتی میگوید:

بقیه در صفحه (۲۸)

ketabton.com - The Digital Library



لطیفه (سعیدی)

نمای از مرغهای گوشتی در پروژه بادام باغ .

در همه ممالک جهان تربیه و پرورش مرغهای اهلی یکی از مشاغل خصوصی دیرین مردم است که این شغل به حالت یک پروژه زود رس مالداری در فارمهای دولتی و یا شخصی تحت نظر کارشناسان فن مرغداری پیش برده میشود . حتی در اکثر منازل نیز چند قطعه مرغ به منظور به دست آوردن تخم و گوشت آن نگهداری میگردد گوشت مرغ یک منبع غنی از مواد پروتینی بوده خوردن گوشت مرغ در ادوار قدیم خصوصاً در دوره " هانری چارم " در فرانسه مردم آن کشور را قانوناً مجبور ساخت که روز های یکشنبه باید گوشت مرغ صرف نمایند . روبهمرفته مردم تمام دنیا از مزیت پرورش آن آگاهی حاصل کرده به خوردن گوشت مرغ عادت گرفتند .

مرغ از نظر منبع غذایی انواع مختلف مرغهای گوشتی و مرغهای تخمی موجود است . نژاد مرغهای تخمی که الی مدت معین یعنی حدود یکسال اندازه معیار اعظمی تولید تخم را داشته میباشند بعد از یکسال حتی بعد از سپری شدن هجده ماه میکانرد تخم روز به روز کم شده می رود و این عمل از نگاه تولید به ضرر مرغدار تمام می شود . این چنین مرغهای تخمی غرض استفاده از گوشت آن نیز نگهداری میگردد و یک منبع مواد غذایی قسم گوشتی به شمار رفته به نام مرغهای شوربایی یا "سوپ" یاد می شوند .

" رهنمایی مرغداری "

بیایید از مرغ و مرغداری در شهر خود باخبر شویم و راز کمبودی و قحطی تخم و مرغ را بدانیم چراکه قیمت انها نظر به سالهای گذشته دچند افزایش یافته است و یا هم اگر در گوشه یی از شهر فروشنده را میبینیم که تخم میفروشد باچی بی عدالتی ها و خاک را به چشم مردم زدن مصروف فروش است که فی بیضه تخم را مبلغ ۷۰ـ ۸۰ افغانی به فروش میرسانند و یا هم فی قطعه مرغ را بدون در نظر داشت وزن به سه و نیم الی چهار هزار افغانی به فروش میرسانند که این رقم با سالهای قبل قابل محاسبه نیست زیرا در سالهای قبل فی بیضه تخم را مبلغ دو افغانی و در یکی دو سال قبل تا ده افغانی خریداری میکردیم اما اکنون با وصف انکه فارمهای دولتی و شخصی در شهر فعالیت دارند اما قیمت ان چنان بالا گرفته که عده را مفتون خود ساخته تا به ایجاد و احیای فارم های کوچک و یا نسبتاً بزرگ بپردازند . زیرا بازار تجارت این غرصه از گرمی خاصی بهره مند است .

به هر حال میخواهم چند فارم دولتی و یا شخصی را از نزدیک مشاهده نمایم و علت گفته های فوق را از متصدیان آن جویا شوم . نخست سری به پروژه بزرگ مرغداری واقع در رولنسوالی بگرامی میزنم که در ساحه ۱۲ر۴۴ جریب زمین متشکل از نه تعمیر بلاک نگهداری مرغهای گوشتی و تخمی احداث گردیده است و مجهز با یک کلینیک و دوکتوران و متخصصین داخلی و خارجی میباشد . این پروژه که در سال ۱۳۵۰ به همکاری کشور چین تاسیس شده بود نظر به معاذیری مدتی از فعالیت باز ماند و ماشین های آن بالای یکتن از متشبثین خصوصی به فروش رسید . که خوشبختانه فارم مذکور در سال ۱۳۶۷ باکپیدت سی و دو میلیون افغانی کشور بلغاریا دوباره اعمار و ازماه ثور ۱۳۷۰ به فعالیت و بهره برداری اغاز نموده است . پروژه بگرامی یک پروژه تکثیری و تحقیقاتی است و از طریق ان فروش مرغ و تخم صورت نمیگیرد در شروع فعالیت دوباره خود به کمک ملل متحد بیست و شش هزار و هفت صد و ده قطعه مرغ از کت فارم کشور هند به فارم بگرامی تحویل داده شد که از جمله ۶۰۰۰ استاک تخمی و ۴۸۰۰ استاک گوشتی و متباقی مرغهای گوشتی است .

عبدالحیات همدرد آمر پروژه بگرامی ضمن ابراز سخنان فوق علاوه نمود که " اگر در این قسمت یاما کمک بهتر صورت گیرد به زودی خواهیم توانست تا نیاز شهروندان را از ناحیه غذای پروتینی تکافو نمود . "

البته آرزوی آمر پروژه مرغداری بگرامی را نیک میپندارم اما اینکه آیا در آینده چنین خواهد شد یانه قضاوت نمودن مشکل است زیرا تخم مرغ شاید همسان سایر مواد غذایی از دستی به دستی واز شخصی به شخصی منتقل شود چراکه هرقدر مواد بیشتر شود جلابان ومحتکران ماهرانه کنترول آن را به دست میگیرند . اگر لسوزانه در این عرصه کار شود تا توزیع آن را به شکل عادلانه یک دستگاه با صلاحیت ومعتبر دولتی به دست گیرد مفید خواهد بود ویا هم باید تکنورهای مختلف اشخاص فروشنده به خاطر به دست آوردن تخم ومرغ جهت عرضه به بازار مدنظر گرفته شود ، یک اندازه نیازمندی های شهریان را مرفوع خواهد نمود .

پروژه بزرگ مرغداری بگرامی مشکلات معین خود را نیز دارد و آن اینست که ادویه ها و واکسین های ضد امراض مرغها اصلاً در کشور وجود ندارد . شرکتهای دواسازی هیچ گاهی در قسمت تهیه ادویه و واکسین با این پروژه همکاری ننموده است این امر در ذات خود اشرناگوار به فارم متذکره به جا میگذارد و منجر به تلفات سنگینی در رمها میشود . زیرا دوکتور عبدالستار ساحل آمر کلینیک پروژه میگوید که حد اوسط هرشب پنج قطعه مرغ سقطی داریم و علت همانا ناشی از نه رسیدن ادویه مناسب به مرغها و واکسین امراض که مرغها به آن مصاب میشوند میباشد . البته سه دوره واکسین وقایوی به وجود مرغها تزریق میشود اما مرضی که از اثر گزیدن کنه نظر به مرطوب بودن سقف بلاکها به ظهور میرسد تداوی آن ناممکن است ولی در بعضی موارد داکتر ذخاروف متخصص کشور بلغاریا مرغها را کنترول میکند استعمال ادویه های انسانی را توصیه میکند . در پهلوی متخصص بلغاریایی خانم چاند را داکتر بخش F.A.O ملل متحد در زمینه تداوی و معالجه مرغها همکاری میکند .

با مشاهده داخل بلاکها به این نتیجه رسیدم که کارکنان و دوکتوران این پروژه علاقمندی خاصی نسبت به سیستم خود پیش دارند . حفظ الصحه محیطی و سایر امکانات پرورش دهی مرغ

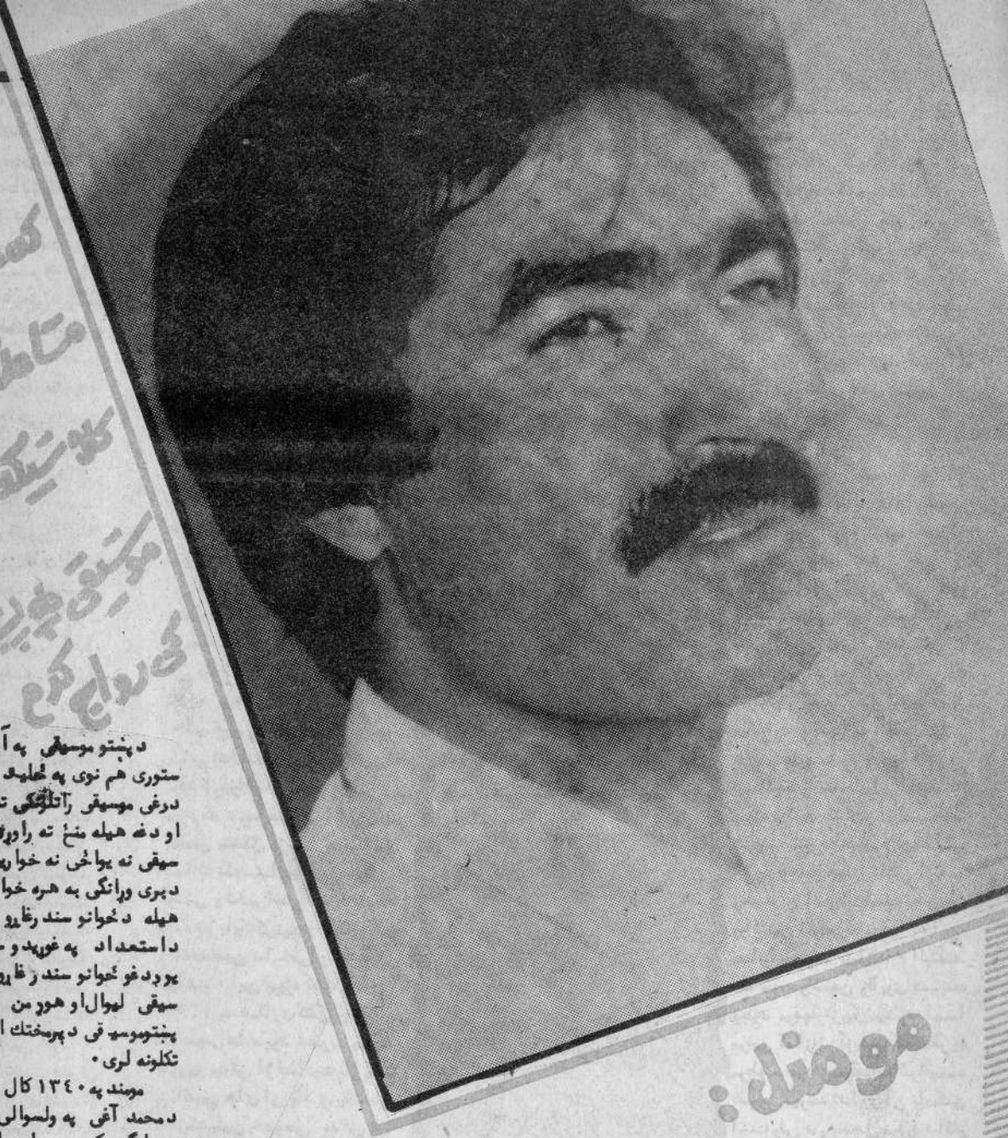
بقیه در صفحه (۸۷)



جوجه های تفریخ مرغهای صنایع شده توسط دوکتور ذخاروف متخصص بلغاریایی

امکانات نگهداری مرغ در فارم متاثر نیافته اما کنفیرنس نمیشود ادویه و واکسین نیز وجود ندارد و در تضایقات تخمیلی زیاد است .

ketabton.com - The Digital Library



مومند: د موسیقۍ پاڅون مړ

مرکه کوونکی سهیلا حسرت نظیمی

که موږ راته مناظره کلاسیکه اوغزل موسیقۍ چې پښتو موسیقۍ کې رواج کړو

د پښتو موسیقۍ په آسمان کې داسې ستوری هم نوی په ځلیدو و راڅې چې سړی درغی موسیقۍ راتلونکی ته امید وار کړی او دغه هیله منځ ته راوړی چې پښتو موسیقی نه یوازې نه خوا ږیزی ؛ بلکه دهغې دېرې ورانګې به هره خوا خپرې شي . دغه هیله د ځوانو سندرغاړو په تکل اود هغوی داستعداد په غوږدو سره لا پیاوړی کیږی. یو ډغو ځوانو سندرغاړو څخه د پښتو موسیقی لیوال او هوډ من " مومند " دی چې پښتوموسیقی د پرېختنک او شکلا لپاره نوی تکلونه لري .

مومند په ۱۳۴۰ کال د لوګر ولایت د محمد آغې په ولسوالی کې زېږېدلی او په لوګر کې یې له لومړنیو زده کړو وروسته د کابل تخنیکم بشپړ کړېدی . خو کاله په خپله مسلکی دنده بوخت و و اوس ځنګه کې یې د موسیقۍ سره هم مینه او ښې سندرې به یې د دوستانو په مجلسونو کې ویلې ، تر څو د هغو دوستانو په غوښتنه او تینګښا د موسیقۍ ریاست ته راغې او دلته یې په رادیو اوتلویزیون کې په سندرو ویلو پیل وکړ . راڅې چې په نور خپرو دده له خولې پوه شو .

— د موسیقۍ په برخه کې دې له چا سره کارکړی او په علمي توګه دې له چا نه زده کړی ؟

— خومره چې زما له موسیقۍ سره مینه ده په هماغه اندازه به د خپلې خوښۍ سندرغاړو په مجلسو نوکې کیناستم اود هغوسندرې

به مې اوریدلې . یو کال په پښتورکې د خیال محمد سیوړ د موسیقۍ په ټولګي کې ګډ ګډ پیله ده سره مې کارکاوه اود هغه راسره د موسیقۍ په ښه اجرا کې مرسته کوله . خلور کاله مې د هغه د کلاسیکې موسیقۍ زده کړه د روهین چترچي ترلارښونې لاندې وکړه او د پرځه مې ورڅخه زده کړل .

د طبلې ټالونه مې د استاد هاشم تر لارښونې لاندې زده کړل اود موسیقۍ فاسي سره مې زموږ د ځپله کلاسیکه موسیقۍ زده کړه او بالاخره مې د پښتو سرودکوه داستان او غزل زده کړې په خاطر ګل زمان ته ګوره کهنبود او دوه ترلارښونې لاندې سندرې وایم .

— کلاسیکې موسیقۍ زدهکړه د یوه هنرمند یا سندرغاړی لپاره څومره ضرور ګڼی ؟

— کلاسیکه موسیقی زموږ د شرقي موسیقۍ پوهنځی ده چې زده کوونکي هرشرقي سندرغاړی ته حتمي برېښي . بهانو د سندرغاړی په ذوق پورې اړه لري چې په دغې موسیقۍ کې کومه لاره غوره کوي .

— د پښتو موسیقۍ په برخه کې ځان په څه شي مکلف ګڼی . او کوم کار به پښتو موسیقۍ ته سیټه ورسوی ؟

— کمزما د پاره موقع مساعده شي ، غواړم کلاسیکه او غزل موسیقۍ په پښتو موسیقۍ کې رایج کړم ، که څه هیڅ مخکې له اوس کولای شم په پښتو موسیقۍ کې کلاسیک راګونه جوړ کړم . خو غواړم د ټیټه عمومیت ورکړم او په فعلي ډول یې د موسیقۍ خو ښو ونکو ته وړاندې کړم په پښتو موسیقۍ کې غزل اوس رایج دی خو هغسې چې زما زړه غواړي ، غواړم سینګار یې کړم .

— تراوسه دی کومې خاصرکارد پښتو موسیقۍ ته کړی دی ؟

— په پښتو موسیقۍ کې د اتنې سندرې خوړا منلې او په زړه پورې دی . اتنې په کنټورې او پارې اجراکېږی چې دا یې مروجه بڼه ده .

ما هڅه کړې په بهروې راګ کې اتنې له کلاسیکو سرګمو نو سره ګډ کړم چې دا په پوره ډول نوې شی دی . زه هیله من یم چې پرې بریالی به شم .

— د جاز موسیقۍ په هکله ستانظر څه دی ؟ آیا په ځای ده چې زموږ موسیقۍ د جاز له موسیقۍ سره بدله شي ؟

— په هیڅ صورت نه ، هره موسیقۍ ځانته خوند لري . د بد لمدو پلوی یې نه یم خو زموږ په ټولنه کې د نوې پدیدې په ډول یې خو ښو یم .

په موسیقۍ کې مهمه ده چې سُر موجود وي که د هر ډول ضرب سره وي مهمه نه ده ، که دایره وي ، دهل وي یا طبله او جاز وي .

زه خپله هم غواړم د جاز موسیقۍ سره

هم خو سندرې ټیټې کړم ؟ څو چې سر

اولې ولوی .

— تراوسه دی څو سندرې په رادیو او تلویزیون کې ویلې ؟

— اوه سندرې .

— او کومې ستاخپله زیاته خوښېږی ؟

— د ښې خان شعر ، د ډېرمشې جینې نښه ده بنګړی دیر ماتوی یې

— د موسیقۍ په کوم خاص مجلس کې سندرې وایې که نه ؟

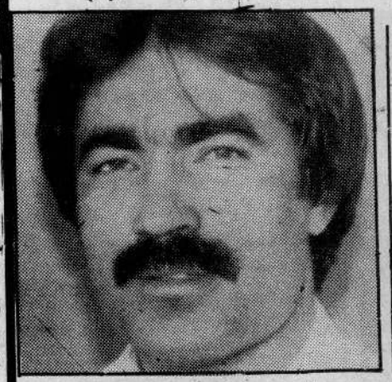
— هو کې د ښاغلي خان خټک د فرهنګي شورا د پله مونږ د دوستانو سره یو ځای جوړه کړې او غواړو د پښتو تر تولو ښکلې غزل په دغه ډله کې ایجاد کړو .

— کومه موسیقۍ د رته ښه برېښي ؟

— هغه چې په سړاولي وي او ښه افیز ولري .

استاد سرآهنګ به ویل : «موسیقۍ یوه سُرفڼای روح است» او موسیقۍ بې سُر عذاب روح است .»

— د چا غږ اوسندرې ویل دی خوښېږی ؟



— د ښاغلي محمد غږ او د هغه سندرې ویل مې ډېر خوښېږی .

— د شا ولي ذ سندرو په هکله څه نظر لرې ؟

— شاولي زموږ د محل او سیمې سړی او ښه غزل بول دی په موسیقۍ او غزل کې ښه پوه دی خو زموږ په هیواد کې یې قدر نه شو . هسې خو زموږ په هیواد کې او س دا رود ګرځیدلی ، چې ډېر هنرمند موجود او ژوندی وی قدر یې نه وی خو چې نېسټ شي بیا یې په زړو یادوی ، لکه استاد اولمیر چې ژوندی وو په سختی به یې شهیر ورڅخې سباکولې اوس چې مړی دژه په یاد محفلونه جوړېږی او په هر محفل کې شهزاوه لکه افغانی بصرفهیږی .

— تر ټولو لوړه هیله دې څه شي ده ؟

— دا چې په ملګ سوله را منځته شي ، او د سولې په شرایطو کې د پښتو موسیقۍ د غوړېدو هیله من یم .

انسان اود سمندرونو راتلونکی

د معدنو دکرې د سطحې (۷۰۰۸) په سلو کې اویو نمولې ده چې حقیقت کې زموږ کرې اویو ګه ده . بحرونه د معدنو دکرې شګل ورګونکی ، د اقلیم معتدل کوونکی اودژوند د ساتونکي دي . زموږ په کره کې خلور بحرونه د پاسفیک ، هند ، اتلانتیک اوشمالي منجمد بحر اوهمدا سې کوچنۍ اولوی جهیلونه اوبحیرې شته . تول سمندرونه (۳۳۰) ملیون مربع مکعب اوبه لري .

سمندرونه ډکه د معدنو اتوسفیر منحل اکسیجن ډای اکسایډ اونایتروجن لري چې د سمندر شنه نباتات اوحیوانات له هغو څخه ګټه اخلي .

زموږ سیاره کې سمندرونه د بشر وروستۍ سرحدي چې باید د ساینس اوټکنالوژۍ په مرسته د هغو د اوبو ، منرالونو غذائي موادو ، برقي قوې اود اقلیم د کنټرول د پاره اضافي ګټې تري واخستل شي . د سمندرونو څخه هغه وخت ډېره ګټه اخستلای شو چې په هغو کې د برېښنا معلومات ولرو اوبنایي د انسان بقایه راتلونکي په هندي سمندرونو اړه ولري .

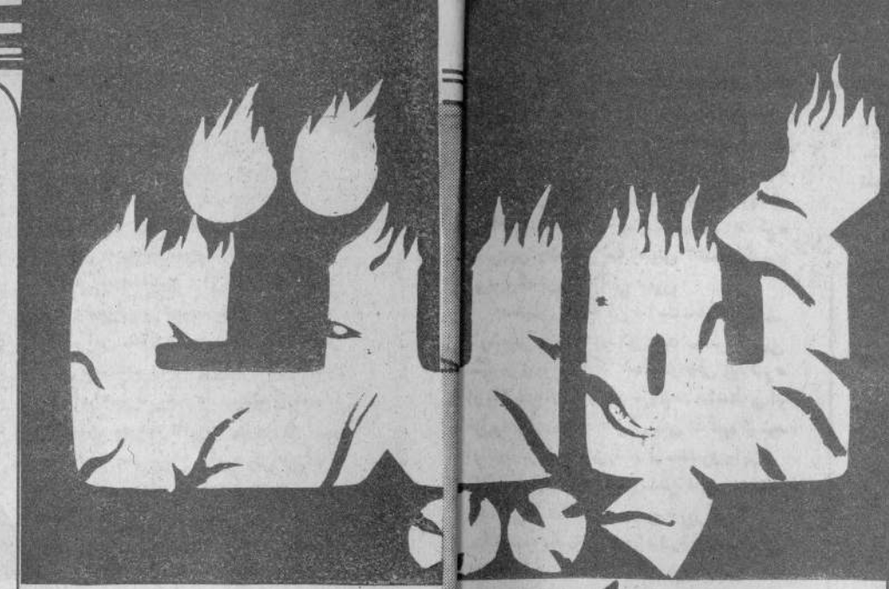
د واشنګټن ګرافیکو سامان الاتو څخه معلومېږي چې سمندرونه د سړک د اقلیم کلي اود پیښېدنې منبع ده . بحري طوفانونه په ډېره کې د زلزلو د ټکانونو سبب ګرځي په دې برخه کې اوس هم خېرنې روانې دي . پوهان اوس فواړي د قطبونو د یخ توټې له منځه یوسي . پوشورۍ انجینر د (۴۸) میلو په اوږدوالی د یوکتال په واسطه د بېرینګ تنګ کې د قطبي یخ او په پاسفیک د تودو اوبو تمویضول پیل کړل ، هغه غوښتل د شوروي اتحاد د زړه پیله قطبي سواحل د ګنګل نه پاک کړي همداسې د شوروي اتحاد اوامریکا د قطبي یخ د ویلېکېدو د پاره هستوي بمونه استعمال کړي دي .

پیله شوه د بشر راتلونکي د بحرونو اوبو

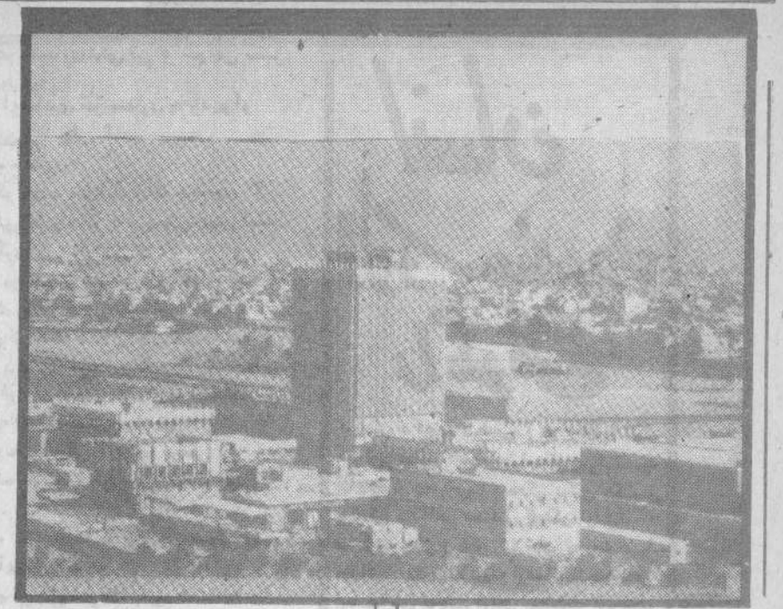
پاتې په (۸۱) مخ کې

ketabton.com - The Digital Library

بیا جوړیږی







د ذبیح الله اسدایی ژباړه او تنظیم

په کویټ کې د عراق له نظامي مداخلې څخه موکاږ تمیزي اوس وروسته له یو کال څخه دادي د کویټ خلک هیڅ خیلو کورونو نه له راستنیږي . د دوي له راستنیدو سره سم د کویټ د بیاجوړونې کار پیل کیږي او په پوره یقین سره باید ووایل شي چې د تیلو د صادراتو کار بیا له سره پیل شي . هوکې ، د کویټ د خلکو لپاره خیلو کورونو ته له راګرځیدل یوه ترخه تجربه ده .

د دې ټولو له مخې د اسې معلومیږي چې ټول له شلو تر دیرشو بهیلونو پورې د الرو پورې کویټ نه تاوان ویاړونې دي . سره له دې چې د یوې ستونزې په څ کې د دې خو اوس د هغه کیږي چې د تیلو ځاګانې له سره فعالې شي . د جولای د میاشتې ترمیماتي پورې له دوسو نه د یوې ځاګانې وتړل شوي او جاپېر مال د کویټ په ټبار او د احمد په سیموکې پاک شو . همدغه راز د کارد نتیجې په توګه د اسې ویل کیږي چې د جون له میاشتې نه تر دسمبر پورې به په تیلو کې له ۲،۰۰۰،۰۰۰ بهیرلونه تر ۳،۰۰۰،۰۰۰ بهیرلونو پورې زیاتوالی راشي . د اهم باید ووایل شي چې د لو مړي محل لپاره د تیلو صادرېدل د جون په میاشت کې پیل شول

د امریکې متحده ایالاتو د اډو انجینرانو پیاضطراري ټوګډه ماشین الاتو تر سره معمول پیل کړل او د برېښنا او بیو کار د صحتو زارتونو د ښېزو میاشتو پلان جوړ کړ . په دغه پلان کې تیلې کونکشن هوټلونه ، بندرونه او هوایي ډګرونه او همدغه راز د ۲۷ نورو کورنو ، مکتبونو ، پوهنتون او هلې مرکزونه جوړول شامل دي .

د اسې پتمل شوي دي چې په شو زایتلونکو کلونوکې د دفاعي اواښتې چارو د لوړتیا لپاره بهیلونه تر ۱۰ لرې په مصرف ورسیږي . د کویټ مقاماته ترفشار لاندې دي ترڅو د اسې منابع پیدا کړي چې د له منځه وړل شوو تیلو ځایي ونیسي .

د هیواد د بانکونو د سایتلو لپاره به بهیلونه د الرې په مصرف ورسیږي ترڅو د یوونو او اکړې ورکړې جریان لکه د یخوایه شان وساتل شي . خو بانکدار ان وایي چې حکومت باید یواړي په ۱۹۹۰ کال کې نولس بهیلونه د الرې ولګوي په د اسې حال کې چې سزکال حکومت په پام کې لري ترڅو هره کویټي کورنۍ نه تر ۷،۰۰۰ ډالرو لږه هغه تاوان ورکړي کوم چې د عراقي نمونې په وخت کې یې زغلی دی . په همدې ډول د هیواد سوداګرانو هم باید یوشمه پیسې ورکړي شي ترڅو خپل د کانونه ، بهیلونه او فابریکې پرې فعالې کړي . د دې لپاره چې کارونه څنګه سم شي ، د کویټ امیر شیخ جابر الاحمد الجابر الصباح پریکړه کړې ده چې له س بهیلونه کویټي دینارو (۳۵ر۰ بهیلونه ډالرو) پورې کړي . په هرحال د امریکې متحده ایالاتو بانکونه غواړي چې په معاملاتو کې ترتولو د څه وي . همدغه راز په لندن کې بانکدار ان وایي چې د دې بهیلونو الرو پور به د میاشتې تر اخره پورې امضاء شي



پاتې په (۸۶) مخ

فرې بانکداران د اسې پېشنهاد کوي چې کېدای شي تجارتي پورونه له کویټ سره ونېغ شي . له دې کبله د متحده ایالاتو د صادراتو او وارداتو بانک یوه خاصه طرح د کویټ لپاره وړاندې کړې ده . په هرحال د کویټ تجارتي او بانکي اجولو بانکونه له د یرو ستونزو سره مخامخ دي . که څه هم د ماړ ته یا ښت کې د هغو ځانګې خلاصې شوي ، خو د دې په ترمیماتي چارو او د خپل پرسونل په پوره کولو باندې مصروف وو . تر تولو مهمه داده چې د څه بانکونه باید خپل بهلانسونه جوړ کړي . د اهم باید ووایل شي چې تولې د څه هلې ځلې د دې لپاره روانې دي تر څو د دې سره زوره کېښمان چې بېرته خپل هیوادته راستنیږي له اقتصادي ستونزو سره مخامخ نشي .

په کویټ کې د تیلو را ایستل د په خامه ماړه تصفیه شوي بڼه ، د څه هیواد د اقتصاد بنسټ شمېرل کیږي . له جګړې نه مخکې هر ورځ کویټ ۷/ ۱ میلیونه بهیرله تېل راکښل ه نوکله چې جګړه پیل شوه د ورځې له ۸/ ۱ میلیونه بهیرله څخه د یرتېل سوځي اویه دودتبدیلوي .

کمچیر د پېسو یه ژبه وزغېزونوویلای شو چې کویټ په یوه ساعت کې پنځه میلیونه ډالره سوځولې دي .

مخکې له جګړې نه ۹۸۵ د تیلو ځاګانې د رلودې چې تولې فعالې وې .

د کویټ پترولیم کمپنۍ او س وایي چې د ورځې پنځه پېنځه زره بهیرله خام تېل را باسي اوانداز ه یې دا چې د ورځ زیاتیږي . د کویټ د څلورو چې ماینونو له جملې څخه یواځې د مینا الاحمدي چې ماي لږ ژوبل شوي دي . د اسې پتمېل کیږي چې د سپتمبر د میاشتې تر پایه پورې به د ورځې د وه سوه اویلس ز ره بهیرله خام تېل را وایستل شي او د کال تر پایه پورې به د څه رقم تر څلور سوه زره بهیرله پورې ورسیږي .

په ملګرو ملتونو کې د کویټ استازی محمد ابو الحسن ویلی دی چې تول د تیلو سکتور ه ۱۵ بهیلونه ډالره تاوان زغلی دی چې په هغه کې ځاګانې پېهونه ه د ذخیرې تانکونه نېغ ځایونه او د اسې نور شامل دي

تر تولو زیات د یورځان ساحې پر تاوان زغلی دي . هغه داچې د ۲۳۹ ځاګانو له جملې څخه یواځې پنځه پسې روغې پاتې دي او ساحه مین ګذاري شوي هم ده .

پاتې په (۸۶) مخ

ketabton.com - The Digital Library

با وجود این ، در پی جرعهٔ آب ، در جستجوی لقمهٔ غذائی بهر سومید ید تا نزدیک سنگلاخ های صفا رسید ، و چون چیزی نیافت نا-لان و گریان بازگشت و سوی منظرهٔ سرابی که از دور در نزدیکی مروه بصورت آب نمود-دار بود بشتافت ، و چون نومید شد بار دیگر سراسیمه بسوی صفا رو آورد و باز سوی مروه شتافت ، و تا هفت بار این آمد و شد را تکرار کرد ، و سعی بین صفا و مروه که در حج اسلام تشریع شده برای تجدید این خا-طرهٔ مقدس است .

در همهٔ این احوال ، طفل با ضجه و ناله خود پهوند دل مادر را پاره میکرد و جگر گاهش را مشکافت .

آه خدایا ! چه منظرهٔ جانکاه و طاقت فرسائی !

ازینطرف کودکی بیکناه ، گلویش-خشکیده ، و حتی دیگر قدرت برگریه هم — ندارد ، و از شدت گرسنگی و تشنگی نفسش بشماره افتاده ، و ازطرف دیگر مادر بینوا یگانه عزیزش را بحال جان دادن می بیند ، وراه چاره از هر سو برویش بسته است ، — نه برای تنها ئیش مونسی و نه برای تسلیمن مصیبتش تسلیتی دارد ! کودک بپشت ، روی زمین افتاده و پاشنه های هردو پا را بزمین میساید ، گوئی باینوسیله از سنگ و خاک یاری میطلبید تا مگر دن سنگ بحلم لثر رفت آورد .

در چنین لحظهٔ وحشتناک ، نا گاه چشمهٔ آب زلالی از زیر پاهای کودک بجوشید ! آری ، مگر نه بارها از دل سخت سنگها نهر های آب — جوشیده است ؟ !

وقتی چشم هاجر بر آب زلال افتاد و دید که رحمت الهی اورا فراگرفته و چشم رعایت خدا اورا منظور داشته ، با تنی — خسته و رنجور در حالیکه عرق از جبینش فرو میریخت بسراغ جلر گوشهٔ خویش آمد ولبها و کامش را از آب تر ساخت و از خوشی — حالی در پوست نمیگنجید ، زیرا بچشم خود میدید که برق حیات از چشمان کودک میدرخشد ، و مزاج طراوت و نشاط همراه آب در رگ و پوستش پدید میآید .

مادر مهربان فرزند عزیز را در آغوش-کشید ، و گوش جانی تازه در کالبد شرید-مرده ، با یکدست کودک را نگاه داشت و با دست دیگر گاهی آهسته آهسته پشت اورا نوازش میداد ، و گاهی اشکهایش را-پاک میکرد ، تا جریان تنفس کودک بحال طبیعی بازگشت و دیگر نفس در سینه اثر — نمی پیچید . هاجر نیز از آن چشمه سیراب شد ، و طراوت حیات در پیکر ماشر پدید آمد و آن ابر سیاه یاس را نداد که



مدتی بر او سایه افکنده بود با نسیم لطف الهی پراکنده و بر طرف شد .

این چشمه ، همان چشمهٔ " زمزم " — است که تا کنون باقی است ، و جمعیت حاج گرد آن از دحام میکنند و برای استفا-ده از حوضش بدانجا میشتابند ، تا مگر جرعه ای بنوشند یا شربتی از آن همراه آورند .

وقتی چشمهٔ زمزم پدید آمد پرندگان را از آن صحرای سوزان بسوی خود کشید تا گردان بپرواز آمدند . در آن هنگام قومی از "جرهم" نزدیک آن سرزمین موز یستند پس چون انبوهی پرنده گان را دیدند حدس زدند که در آن نزدیکی آبی پدید آمده ، ازین روچند تن را بجستجو فرستادند ، و فرستادگان پدید آمدن چشمه را بقوم بشارت دادند قبیلهٔ جرهم با خاطری مسرور و چهره ای خشنود و خندان فرد فرد و دسته دسته گرد اگرد چشمه فرود آمدند ، و جمعی از آن قبیله در آن سرزمین رحل اقامت افکندند ، پس هاجر بایشان انس و اشنائی گرفت و در هر مسایگیشان آسوده و مطمئن شد و خدای را سپاس گزارد که دعای ابراهیم را درباره او و فرزندش مستجاب کرد . در آن گاه که عرصه دانست :

" پروردگارا ، من یکی از ذریهٔ خویش را در این سرزمین بی آب و علف نزدیک خانهٔ محترمت سکونت داده ام . پس چنان کن که دلهایی از مردم بسوی ایشان متما-یل شود . . . "

اسماعیل ذبیح :

ابراهیم فرزند عزیزش را از یاد نبرد . گاهگاهی بدیدنش میرفت و توشه ای از دیدارش برمیداشت . از حالش تفقد میکرد و نیرویش بر نیرویش میافزود . روز — گاری بر این منوال بگذشت و اسماعیل جوانی برومند و سخت پی شد . در این هنگام ابراهیم در خواب دید که خدا اورا فرمان میدهد تا فرزند یگانه اش را بسه دست خویش سر برد . و از طرفی هم ابرا-هیم میدانست که رؤیای پیغمبران حق و صدق و از وساوس شیطانی پیراسته است . امتحانی در پی امتحانی ! و ابتلائی دنبال ابتلائی ! پیری فرتوت که عمری دراز با روزگار کشتی گرفته و با حوادث خطرناک زمان پنجه نرم کرده و گردش سال و ماه سرو قامتش را چنبر ساخته ، روزگاری دراز بامید فرزندی بسر برده تا چون بسن پیری رسیده خدا فرزند یگانه ای بلو بخشیده ، آنگاه ماموریت داده تا او را با مادرش از خود جدا سازد و در سرزمینی بی آب و علف بدون یار و مددکاری مسکن دهد . و او در همهٔ این احوال فرمان خدا را با ایمان و تسلیم انجام داده ، پس انگاه پروردگار از آن مضایق و سختیها راه فرج و نجاتی بر آنها گشوده و از جائی که گمان نمی برده اند کفالتشان فرموده ، آنگاه پس از تحمل اینهمه رنج و مرارت ، هنوز از لذت قرار و اطمینان کام نگرفته ماموریت میشود تا آن فرزند عزیز و یگا-نه اش را ذبح کند .

راستی که این محنتی است که کوهها زیر بار گرانش کمر میشوند ولی همیشه خطر برای مردمان خطیر و مصیبت عظیم برای شخصیتهای عظیم است و از اینرو و امتحان و ابتلاء ابراهیم هم باندازهٔ علو منزلت و ثبات یقین و کمال ایمان اوست .

ابراهیم فرمان الهی را امتثال کرد و در راه اجرای آن بشتافت و آهنگ سفر کرد تا پسر را دیدار نمود و ان خبر را که از شدت وقعش کوه سرنگون و دل از جای کنده میشود برای پسر چنین نقل کرد :

" فرزند عزیزم ، همانا که من در خواب دیدم که تو را سر میبرم ، پس بنگر تا رأی تو چیست ؟ "

ابراهیم خواست باینوسیله فرزند را در جریان امر الهی از روی اراده وارد کند تا مجبور نگردد که او را از روی قهر و جبر بخاک و خون کشد .

اسماعیل چون سخن پدر را بشنید بقدم اطاعت پیش آمد و در یغ نورزید از فرمان الهی بشتافت و گفت : " ای پدر ، ماموریت خود را بجای آور که بخواست خدا مرا از صابران خواهی یافت " .

انگاه اسماعیل که از حال دل پدر خود با خبر بود خواست تا سوز درونش را تخفیف دهد و نزدیکترین راه را برای اجرا قصد شر با و بنماید . پس گفت : پدر جان ریسمان را محکم ببند تا هنگام اجرای فر-مان خدا دست و پا نزنم زیرا مبادا ترسم که از جرم تو کاسته گردد و جامه ام را از تنم بیرون کن که بخون آلوده نشود زیرا بهم دارم که چون مادرم آن را ببیند غم و تا-شرش شدت کند و عنان صبرش از کف برود پدر جان ، دم کارد را تیز کن و با — سرعت آن را بر گلویم بگذران تا تحملش برمن آسانتر باشد زیرا که مرگ سخت و دردناکست .

آنگاه گفت : سلام را بمادرم برسان و اگر ما نعی ندیدی پیراهنم را برایش ببر زیرا که آن باعث تسلی خاطر و تسکین درد های دلش خواهد بود و بوی فرزندش را از آن خواهد یافت و چون برای من دلتنگ شود آن را در آغوش خواهد فشرد و سوز درونش را تخفیف خواهد داد .

ابراهیم گفت : ای فرزند تو برای اجرا فرمان خدا نیکو مددکاری هستی آنگاه او را در اغوش کشید و بوسه ها از گونه و دهانش بر داشت و بی اختیار ، پدر پیر شکسته و جوان نو خاسته گریه و ناله سر-دادند .

پس از آن ابراهیم گونهٔ فرزند را بر خاک نهاد و کارد را بدست گرفت و گاهی تندی کارد را و گاهی لطافت گلوی فرزند را مینگریست و از سر رحم و شفقت سیل اشکش بی اختیار موجوشید و آه سای سوزان از دلش بر میخاست ، عاقبت تهیغ را بر گلویش نهاد و روی گردنش بگرد-ش آورد ، ولی کارد از بریدن فرو ماند ، زیرا قدرت الهی تندیش را کاسته و از کارش-انداخته بود .

اسماعیل گفت : پدر جان رویم را بر-خاک نه تا مرا نبینی زیرا چون چشمت به سیمای من میافتد رحم و شفقت برمن همیغزا-ید و ترا از اجرای فرمان خدا باز میدارد .

ابراهیم روی پسر را برخاک نهاد و بار دیگر کارد را بشدت بگردنش آورد ، ولی باز تیغ کارگر نیفتاد و رگها را نبرید . ابرا-هیم بحیرت فرو رفت و اینکار بر او دشوار آمد که مبادا اجراء فرمان خدا بتاءخیر افتد ، پس بخدا متوسل شد تا در کارش-فرجی کند .

پروردگار بر بیچارگیش رحمت آورد و او را ندا داد : که ای ابراهیم ، همانا که مفاد آن رؤیا را اجراء کردی و تا همین حد اخلاص و تسلیم خود را باز نمودی .

نور شادی از چشمان ابراهیم بدر-خشید ، و پدر و فرزند بر لطف و عنایت الهی و دفع بلا و برطرف گشتن اندوه و رو-سفیدی در امتحان ، خدای را سپاس بگزا-رند .

خدا یتعالی قربانی عظیم بعنوان — فدیهٔ اسماعیل پیش ابراهیم فرستاد و ابراهیم بمجرد آنکه کارد را که از بریدن کندی گرفته بود ، بر گلوی آن قربانی بسود ، خونش روان شد و از آن تاریخ سنت قربانی واضحیه جاری و متبع شد و مسلمین نیز هر سال در آن سنت شرکت میکنند تا خاطرهٔ ذبح اسماعیل را بیاد آورند و نعمت الهی را شکر بگزارند .

اسماعیل و جرهم :

پرنده گان در فضای آن سرزمین که چشمه زمزم از آن جوشیده بود بهوا آمد-ند و دسته دسته در اطراف آن چاه آمد و شد میکردند و اگرچه هنوز خبر آن چشمه به اطراف نرسیده بود ، ولی با وجود این رونق و جان تازه ای در آن مکان پدید آمده بود تا آنگاه که قومی از " جرهم " که در پائین مکه مسکن گزیده بودند پرنده-ای را در گردش و پرواز یافتند . پس گفتند . بیگمان ، این پرنده بر گرد چشمه آبی پرواز میکند ولی ماکه میدانیم در این صحرای سوزان آبی وجود ندارد ! پس نمایندهای با آنجا فرستادند تا چشمهٔ آب را بیافت و بایشارت بسوی ایشان شتافت .

قوم جرهم خرم و مسرور باطراف آن چشمه کوچ کردند و در کنار آن رحل اقامت افکندند و چون مادر اسماعیل را در کنار چشمه یافتند از او اذن مجاورت خوا-ستند ، هاجر ایشان را اجازه داد که بعنوان میهمانی در آنجا با اعزاز و اکرام بمانند ولی قصد غصب مکان و تجاوز و عدوان نکنند .

قوم با اراده و حکمش راضی شدند و سراپرده های بسیار در آن سرزمین بر پاشد و آن صحرای خشک روبآبادی نهاد .

اسماعیل همچنان رشد و نما میکرد و قامتش افراخته و عضلاتش پیچیده میشد و اسم و آوازه اش در اطراف منتشر میگشت و او با قوم جرهم معاشرت میکرد تا زبان شان را بیاموخت و طولی نکشید که با دختری از آن قبیله ازدواج کرد و پیوند ارتباط و امتزاجش با ایشان محکم شد .

کم کم داشت اسباب خوشی و آسوده گی فراهم میشد ولی روزگار با مرگ هاجر این بساط خوشی و آسایش را درهم پیچید مرگ هاجر که در حفظ اسماعیل و تربیت او اینهمه رنج کشیده بود ، بسیار بر اسماعیل گران آمد و دلش را بسختی در هم فشرد و سیل اشکش را روان ساخت . زیرا تنها او بود که در گهواره سرپرستی و نگهداریش کرده و در جوانی از شفقت و تربیت خود بهره مندش ساخته و در هر پیشامدی برای او بازوئی زورمند و مددکاری فداکار بود .

ابراهیم اگرچه در سرزمینی دور از اسماعیل بسر میبرد ، ولی نمیتوانست فرزند عزیزش را فراموش کند و از دوری پارهٔ جگرش بیاساید . از این رو گاه و بیگاه بسراغ اسماعیل میامد و از حالش تفقد میکرد .

در یکی از سفرها چون بخانهٔ اسماعیل

بقیه در صفحه (۸۵)

ketabton.com - The Digital Library



دعا یم دا!

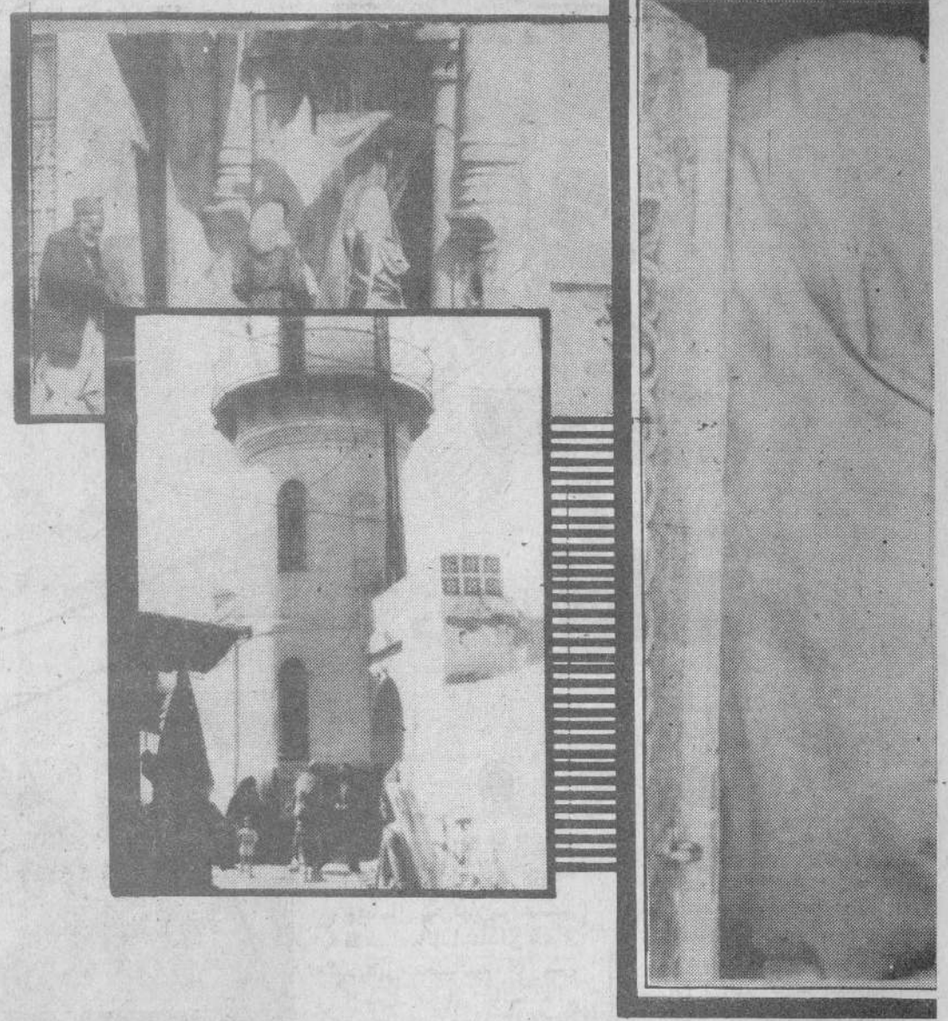
ذکیه هاجر

و قتی ذات ذوالجلال با- توانایی وقدرت لایزالی اش نز- دیکترین چیزرا که جان است باد ورترین پدیده که جسم است نزدیک کرد وباهم آمیخته فم واندوه خوشبختی وبد- بختی و یک قوه فراتر همه چیز یعنی سرنوشت وتقدیر را نیز با آن همراه ساخت تابنده لذت شادمانی را پس از چشیدن تلخکامیها قدر بداند .

گاهی یک حادثه غم انگیز و پردرد مانند قیچی تیزوبرنده رشته آرزو ها وسعادت انسان را میبرد واورا به گرداب غم و اندوه پرت میکند که نساکن سر بایستآن را با تحمل وشکیبایی بپذیرد وبه خاطر رهایی از آن به جهان معنویت پناه ببرده به زیارت قبور برود فریادونا له وشیون را به راه بیاندازد تا روح پاک آن ها وسیله نجاتش گردد .

یکی از روزهایی که زایرین به این منظور برگزیده وفال نیکو گرفته اند روز چهارشنبه است گرچه مقرر کردن روزتا- بت نشده ودر احادیث شریف و روایات فقه وکتب معتبرچار روز هفته را یعنی دوشنبه پنج- شنبه جمعه و شنبه را برای زیارت مبارک بهتر دانسته اند اما افزون براین روزها روزچهار شنبه نیز بنابرعرفی که در کشور ما است وشاید انگیزه های دیگر تاریخی داشته باشد روززیارت شناخته شده است. مردم ما به این باور اند که روز چهارشنبه روز مراد بخت برگشته گان است روز مبارک است که با رفتن به زیارت اولیای کرام هفت چهار شنبه روز پیهم بایست به زیا- رت رفت و حاجت خود را طلب- کرد گویند حاجت دوباره یعنی هم حاجت بر آورده میشود. وهم پایدار میماند .

در کتاب معدن الاسرار تالیف حضرت شیخ سعدالدین انصار " رح " نیز چنین آمده است : برای استجابت دعا به درگاه حق سه گونه روزرا معین کرده اند برای حاجات



چهارشنبه، عیش و عشرت کنید آداب ورسوم خاصی را در آن برگزار مینمایند وآن را به نام " تذ ربی بی " هم یاد میکنند در کتاب فرهنگ دهخدا آمده است که :

" جشن چهارشنبه سوری از جشن های باستانی خراسان زمین است. "

همچنان شاعران کلاسیک نیزاشعار وسروده های زیبا دی دیسته گی باروز چهارشنبه داشته اند چنانچه فردوسی شاعر بزرگ فارسی زبان میگوید :

سفارچه هرگفت بهرام را
که در چهارشنبه مزن گام را

یانظامی گنجوی گوید :

چهارشنبه که از شگرفه مهر
گشت پیروز گون سوا و سپهر

یا منوچهری گوید :

چهارشنبه که روز بلا ست باده بخور
به ساتگنی بخورتا بعافیت گذرد .

افزون برآن در یکسی از صفحات فرهنگ دهخدا نوشته شده است که :

" رب النوع چهارشنبه عطارد است " که محترم علی احمد فکور منجم سرشناس کشورما از دریچه علم نجوم در مورد گفتنی های دارند که باهم می- خوانیم :

" ارباب دعوات روزچهارشنبه را منسوب به رب النوع عطارد میدانند اهل تنجیم ستاره عطارد را منسوب به وزرا واحکام و قضات وعلما میدانند ازاین رهگذر اهل تنجم بابل در- سابق واهل اداره دادگستری دیدار با قضات وعلما را مناسب ونیک میدانند واهل تنجم آغاز کتاب و شمولیت در مکتب و شروع درس و فحص و جستجو را در روز چهارشنبه مناسب و خوب دانسته اند حتی ازرب النوع عطارد عقاید است که از هندیها به بابل رفته واز بابل به مصر واز مصر به یونان رفته است بنا این عقاید همه مربوط به تنجم است نه به علم نجوم زیرا تنجم مربوط به فال بینی وپیش بینی حوادث میگردد

بقیه در صفحه (۸۸)

روزهای شنبه پنجشنبه وجمعه برای حاجات میانه روزهای دوشنبه چهارشنبه وبرای نیات شر روزهای یکشنبه و سه- شنبه که در تمام حرزها وتعویزات دعا ها این اصل معمول بوده است. "

در کشور اسلامی ایران بیشتراز گذشته ها به این سو معمول است تاآخرین چهار- شنبه ماه حوت هجری شمسی که مصادف با اخیرماه صفر است جشن میگیرند که آن راچهار- شنبه سوری مینامند اشتقاق ترکیب چهارشنبه سوری یعنی

ketabton.com - The Digital Library

گپهائی با عطا محمد آواز خوان جوان

کاشکی ساقی زلفش





عطا محمد نهیب هم یکی از جوانان تازه قدم در عرصهٔ هنر موسیقیست. به گفته خودش ــ اساسات موسیقی را نزد استاد هاشم خرجی آموخته است، استاد سلیم موسیقست وی را در قسمت نواختن ها رمونیم رهنمون بوده است.

نخستین آهنگ او در سال ۱۳۶۸ با مطلع (گلبن وگلپوی من) به کوشش محترم ترنم به نشر رسید.

عطا محمد نهیب خود در مورد کار کرد های هنریش چنین گفت:

چند سال پیش کورس موسیقی کلاسیک را نزد استادان هندی درکابل تعقیب نموده، ام و پس از زحمات فراوان توانسته ام موفق به ثبت هشت آهنگ گردم که همهٔ آنها را توشه هایی در زنده گی هنری خود محسوب مینمایم.

وی در مورد آواز خوانان تازه گام و پیمندی موسیقی چنین میگوید:

آموزش دانشهای ابتدایی برای تازه گامان عرصهٔ موسیقی خیلی مهم است. زیرا موسیقی مانند بحریست که آواز خوان تازه کار با فراگرفتن دانشهای ابتدایی میتواند به موجی از امواج بدل شود.

در مورد کمیسیون موسیقی تلویزیون چنین میگوید:

ــ اعضای کمیسیون موسیقی تلویزیون در قسمت چک نمودن آهنگها داوری وعدالت را در نظر نمی گیرند، زیرا بسیار دیده شده که آهنگهای خیلی ضعیف، بدون این که حتی شنیده شوند، استند کسانی که با واسطه ها و شناخت ها آهنگ های مبتذل خود را از طریق رادیو وتلویزیون به نشر میرسانند، که این کار در حقیقت خیانت به موسیقی کشور است. آنانی را که آشنایی با اساسات ندارند نه باید به رادیو وتلویزیون راه دهند.

مقامات مسوول موسیقی کشور باید کورسهای معتبر موسیقی را وسعت دهند و حتی برای آنانی که میخواهند در رادیو وتلویزیون آواز خوان یا نوازنده شوند، باید کورس معینی وجود داشته باشد.

ketabton.com - The Digital Library

گفت و شنودی کوتاه با مسعود آصفی بسل دردم نوازمشهور

بس دردم

سازی از قبایل بومی

مسعود آصفی در پهلوی این که محصل پوهنتون کابل است "بس دردم" مینوازد با بسیاری گروپهای هنری همکاری دارد که کارهایش همیشه مورد توجه قرارگرفته است وبه همین سبب ما هم خواستیم با او اندر باب کارهایش صحبتی داشته باشیم.

نخست از همه در مورد خصوصیات و پیشینهٔ تاریخی "بس دردم" از وی پرسیدم که در پاسخ چنین گفت:

"بس دردم" که مردمها آنرا به نام جاز موشناسند یک آله ضربی بوده و منشاء آن مربوط میشود به بومی ها، در آن زمان اگر جنگ میان قبایل در میگرفت احساسات مردم را توسط این آله "بس دردم" به شور میآوردند و بدین لحاظ این آله قبلاً یک آله رزمی بوده است.

* چه وقت و چگونه به فراگیری نواختن بس دردم پرداختید؟ وآیا به آلات دیگری نیز دسترسی دارید؟

— در سال ۱۳۵۵ یعنی زمانیکه متعلم و مسوول پخش موسیقی ملتب بودم آغاز کارم بود ود رکنسرت ها اکثر هنرمندان لیسهٔ حبیبیه راکه در آن زمان شهرت زیاد نداشتند مش و حید صابری احمد مرید، تیمورشاه سدوزی و دیگران با نواختن "بس دردم" بانگودرم وکانکه یاری میرساندم که بعداً همکاریام را با هنرمندان رادیوتلویزیون آغازکردم.

در کنسرتها و فیستیوال های که در داخل کشور دایر گردیده — چندین بار توانسته ام مقام اول را به دست بیاورم و همچنان سفری که به منظور اشتراک در فیستیوال به کشور آلمان باد وتن از همکاران دیگر ما داشتم گروپ ما توانست در بین ممالک خوبتر بدرخشد وبه دریافت مدالی از طرف شهر پوتسدام آلمان نایل گردد.

* تاکجا ممکن است، بس دردم را با سازهای شرقی تلفیق بخشید؟

— گرچه بس دردم یک آله موسیقی مدرن غربیست اما میشود آن را همراه با آلات موسیقی شرقی یک جا نواخت چنانچه همین اکنون در کشور هندوستان به خصوص موسیقی جدید هنر یکی از موسیقی شرقی وغربی را به وجود آورده است که من نیز از همان شیوه استفاده مینمایم.

* در قسمت نواختن بس دردم شما را کی یاری رسانده است؟

— در قسمت نواختن بس دردم استاد ورهنمای خاصی ندارم اما پارچه های گونه گونی را از هنرمندان خارجی وداخلی همیشه میشنوم که همین کار همیشه در قسمت نواختن جاز مراکمک نموده است.

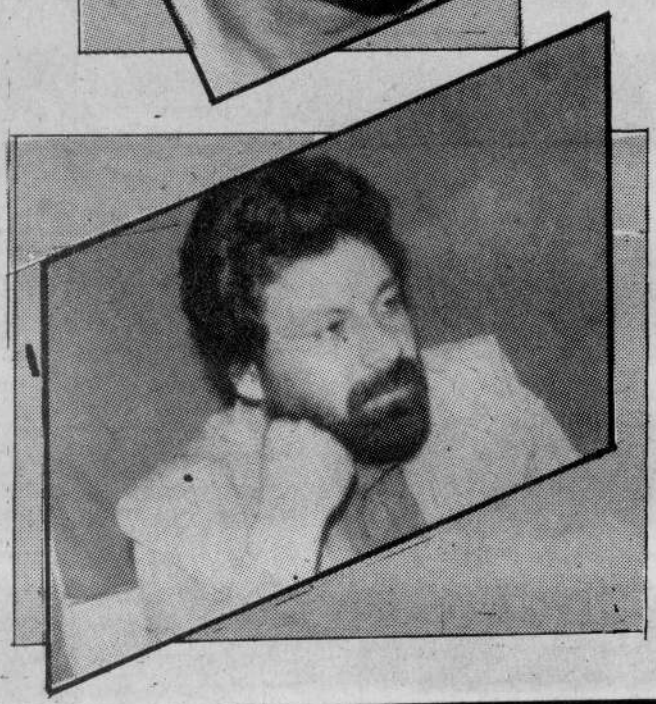
* کارکدام نوازنده بس دردم بیشتر مورد توجهتان قرارگرفته؟

— کارهای محترم (چترام) همیشه مراکمک کننده بوده است و در کشور، جاز نوازی فرهاد که در گذشته عضو گروه کسرز بود خیلی خوب است.

* نظر شما در مورد زیبایی یک آهنگ چیست؟

— مقبول بودن ونبودن یک آهنگ همانقدر که به آواز متعلق است همان اندازه به موسیقی نیز تعلق دارد، همانقدر که در وزن دار بودن آهنگ آواز خوان سهم دارد به همان اندازه نوازنده ها نیز سهیم استند.

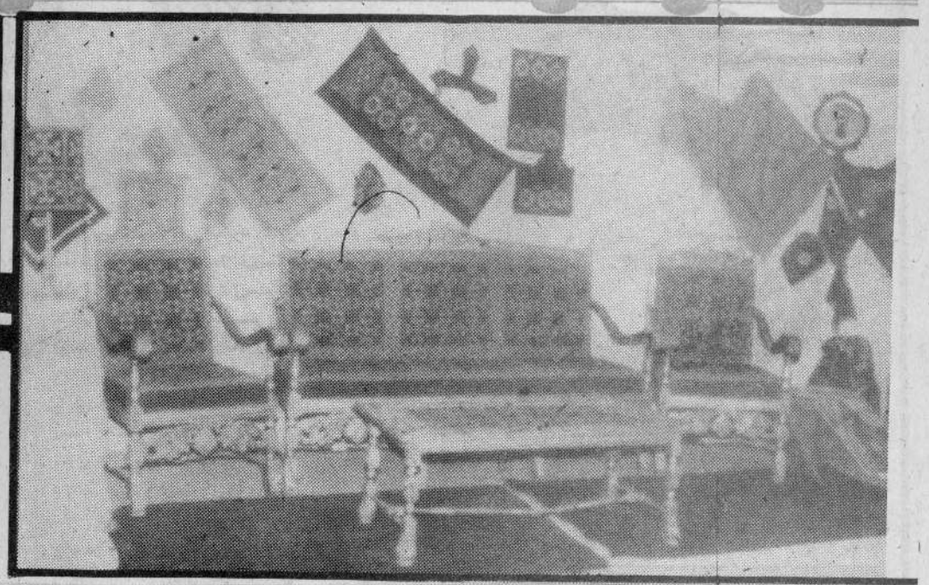




ketabton.com - The Digital Library

صنایع دستی ما در بازار های جهان کجا است؟

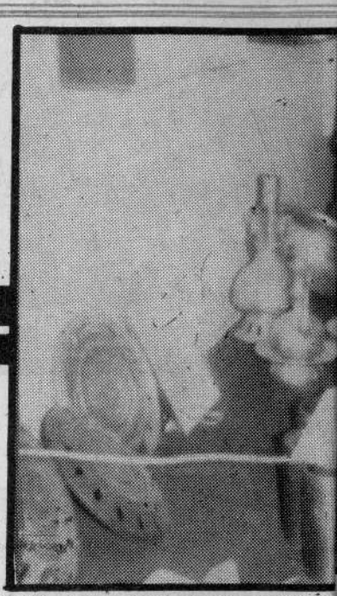
تهیه کننده: ف.آتش



تولیدات دستی ما که در بازارهای خارج شهرت خاص دارند



ظروفی که بادستان هنرمند



کارگران افغانی تهیه کرده



زنان قالین باف باتهیه وتولید قالین نقش مهمی را در صنایع کشور دارند

در کشورهای کمتر انکشاف یافته ، که زمینه ماشینی شدن صنایع کمتر موسرگردیده است ، صنایع دستی در بخش های مختلف خصوصاً در تولیدات ملی سهم مهم و ارزنده یی دارد .

قابل یاد آوری میباشد که در گذشته ها ، صنایع دستی افغانستان در داخل و بیرون کشور اهمیت فراوانی یافته بود . اما باد ریخ که رویدادهای پسین همان گونه که در سایر عرصه ها تاثیرات منفی به جاگذاشته

صنایع دستی کشور را نیز متاثر ساخته است . زیرا تولیدات اکثر اقلام صنایع دستی بالاخره ماشینی شدن دستگاه ها و منابع مواد خام و نیز با ازدست رفتن کارگران ماهر سقوط نموده ویا این که به حداقل رسیده است .

در گذشته ها تولید صنایع دستی وصدورآن به خارج درعاید ملی سهم ارزنده یی داشت که باد ریخ فراوان ازاین عرصه ، امروز فیصدی ناچیز و اندکی بدست می آید .

باد رنظر داشت سخنان یاد شده فوق باید گفت که تولیدات صنایع دستی کشور رامیتوان با ایجاد یک شرکت تجارتی بهتر تنظیم ، جمع آوری ، وبه فروش رسانید . دراین مورد مسوول تجارتی اداره انکشاف صادرات صنایع دستی گفتند :

" همین اکنون مساله تاسیس یک شرکت ، به خاطرجمع آوری عرضه و فروش تولیدات صنایع دستی در شورای محترم وزیران مورد بحث است که امیدواریم باجلب پیشه وران اصلی صنایع دستی این مفکوره جامه عمل بپوشد وما بتوانیم تولیدات صنایع دستی خویش راکه در تمامیت خود ، در انکشاف اقتصادی کشور سهم ارزنده یی دارد هرچه بهتر انکشاف وتوسعه بخشیم " همین اکنون اداره زیرنام مرکزانکشاف صادرات صنایع دستی ، در کشورفعالیتهای صنایع دستی را در کشور تنظیم نموده و در عمل به خاطرخدمت مولدان وتجار صنایع دستی مصروف فعالیت میباشد .

صنایع دستی کشورتمامیت

لیدات دستی خانواده ها و اشخاص انفرادی راکه دارای ماهیت پذیرفته شده باشند ازطریق امپوریم خویش به فروش میرساند . ویا استفاده از فرصت میخواهیم بگوییم که همه خانواده های محترم واشخاص که تولیدات دستی خوب دارند میتوانند با این اداره در تماس شده تولیدات خویش را به دسترس ما قرار دهند . "

امروز با مقایسه بعضی اقلام تولیدات صنایع دستی با تولیدات یک دهه گذشته چنین نتیجه به دست آوریم که جنسیت تولیدات امروزی در سطح پایین قرار دارند .

به گونه مثال اگر قالین را که امسال تولید گردیده است ، با قالین پانزده سال پیشتر مقایسه کنیم ، جنسیت قالین امروزی دهها نقص وعیب را داراست ، وقتی در این مورد از محترم کیفر پرسیدم در پاسخ چنین گفت :

" این یک حقیقت است که حداکثر تولیدات امروزی صنایع دستی ما باتولیدات گذشته ها قابل مقایسه نیستند . و یگانه علت آن به نظر من عدم دسترسی به مواد خام بهتر میباشد . زیرا با محدودیتهای که امروز در ساحه تجارت داریم ، مواد باکیفیت اعلی به دسترس قرار گرفته نمیتواند ، که این خود سبب خرابی جنسیت میگردد . به همین ترتیب از دست دادن کارگران

بقیه در صفحه (۸۴)

دستی و فروش انها گفت :

" مرکز انکشاف صادرات صنایع دستی در ترویج انکشاف وعرضه تولیدات صنایع دستی کشور فعالیتهای قابل ملاحظه یی را انجام داده است که همین اکنون ده ها دستگاه تولیدات خود را ازاین طریق عرضه وبه فروش میرسانند .

این اداره تولیدات گونه گون صنایع دستی کشوررا در داخل ازطریق امپوریم خویش در امپوریم صنایع دستی افغانستان به معرض فروش قرار داده است . ودر بیرون از کشور نیزامکانات عرضه و فروش تولیدات رامیسر نموده است . مهمترین فروشگاه تولیدات صنایع دستی کشورهمین اکنون در سکو بنام " فروشگاه کابل " موجود است که همه ساله باعقد قرارداد باجانب شوروی ، مقدار قابل ملاحظه صنایع دستی کشور ، در آن جابه فروش میرسد .

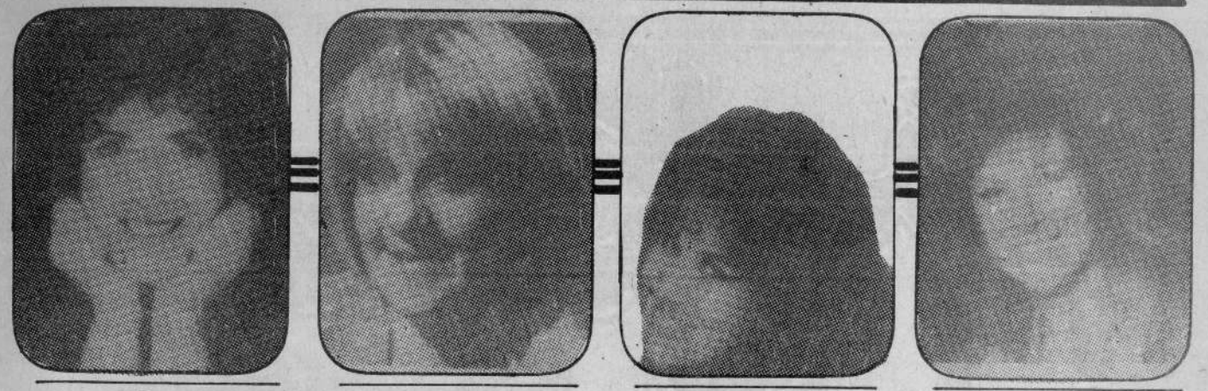
نکته دیگری راکه باید به آن خیلی توجه داشت این است که این اداره حتی تو

خودقالین پلاس ، را در بر میگیرد قالین باب ، گلیم باب ، زیورات تولیدات چرمی ، البسه چرمی انواع لباس ، پوستین ، پاپوش ها ، دست دوزیها ، تولیدات چوبی ، تولیدات سنگی ، فرش باب ، تولیدات پشمی دست بافی ...

این تولیدات به نسبت های متفاوت در داخل وخارج کشور بازار فروش داشته وباقیمت های متفاوت عرضه میگردند .

آقای میرعظیم کیفر مدیر

ketabton.com - The Digital Library



زنان مشهور جهان به شما مشوره میدهند

ما از چند زن شروتمند و مشهور جهان خواستیم تا به دختران و زنانی که میخواهند موقف خود را در زندگی در یابند مشوره های لازم بدهند آنها چنین گفتند :

۱ــ کتورین همنت (طراح لباس). مکتب را فراموش نکنید. مواظب خوراک خود باشید. بیشتر ورزش نمایید. در مسایل جنسی خیلی محتاط باشید. از خود زیاد راضی نباشید. لسان خارجی را حتماً بیاموزید و هیچ کاهی فراموش نکنید که هر حرکت و عمل شما در زندگی کسی آینده شما تاثیر جدی و مستقیم خواهد داشت.

۲ــ لیندا لوساردی (مدل عکاسی مجلات مود). از همه اولتر بگویید که مرگ به مواد مخدره در مسایل عشقی و احساسات خیلی با حوصله و در ضمن محتاط باشید. در این موارد بیشتر به خواست قلب تان مراجعه کنید. همیشه دست بکاری بزنید که خود شما به آن اطمینان دارید. مشوره ها را وقتی بشنوید که ضرورت دانید. اما همیشه تلاش کنید که تحت تاثیر اشخاص نروید.

۳ــ ژولیت سمرفیلد (گرد اننده کمپنی تلویزیونی آی. تی ان). در جهان زنان را مردان بیشتر رهبری میکنند به این دلیل همیشه مبارزه بخاطر حقوق خود را فراموش نکنید.

۴ــ باربارا اونیدزود (هنرپیشه سینما). بهترین مشوره من اینست که از ایام جوانی بیشتر و بهتر استفاده کنید. این عالی ترین ایام زندگی شماست.

۵ــ نینا مایسکو (ژورنالیست). در ایام جوانی ما به حرف هیچ کس گوش نمی دهیم. این مساله آنقدر وحشتناک نیست. به فرایز خود اعتماد بیشتر کنید. اگر در زندگی کدام اشتباهی را مرتکب

بقیه در صفحه (۸۷)







مردم میگویند

از کاب آشپزهای جهان

ضرب المثلهای سلواکی

ــ فقط در کشوران میتوانند آدم بکشند و از کیفر در امان باشند.

ــ کسی که از رود خانه بیرون می آید از باران ترس و وحشتی ندارد.

ــ هرکجا لاشه هست به انجا لاشه خورها حمله می آورند.

ــ هرکسی در انسیانه مورچه هاند که لبانش متورم گردد.

ــ تمام روزها برابر ند ولی به ندرت پیرو رنشبا هت بزرگ یکدر دارد.

ــ هیچکس بعد از اندازه از خود مان ما راگول نمیزند.

ــ رفاقت ما نند نان است که فقط موقعی خوش طعم به نظر میرسد که تازه است.

بهترین خوردنی ها از درختان کهن بدست می آید.

ــ بوسه بدون ریش مانند شوربای بی نمک است.

ــ نخستین شب از واج عالیها، آخرین شب عشق است.

ــ وقتی کهبول از دست برود چیزی مختصری از دست رفته است. وقتی وقت از دست برود همه چیز از دست رفته است.

ــ چنین است راه ورسم دنیا یکی دارای پول میشود و دیگری دارای کیف پول.

ــ یک بدن کوچک نمیتواند از خود سایه بزرگی بیندازد.

ــ کسی که حرف میزند تخم میپاشد و آنکه گوش میدهد درو میکند.

ــ هرچقدر کوچکتر باشد زبان بزرگتر میشود.

ــ آب یاد میدهد چصورگریه کنیم و شراب یاد میدهد چطور آواز بخوانیم.

ــ بهترین زنها آنهایی هستند که درباره شان کمتر صحبت میشود.

ــ هرکسی خود را با سپوس قاطی کند، خوکانش میخورند.

ــ در هر دیگ نباش.

ــ فقر مادر فنون است.

ــ ثروت منده به مغز احتیاج ندارد.

ــ زمان و پرده باری گلهای سرخ را بوجود می آورد.

ــ یک گناه، دیگر را به وجود میاورد. (یک گناه گناه دیگر را)

ــ خواب برادر مرگ است.

ــ کسی که زیاد حرف میزند یا زیاد دروغ میگوید.

ــ شام کوتاه ــ عمر طولانی

ــ فقط در رون آب شنا یاد توانی گرفت.

ــ آنچه را که میتوانی با شاخ بگیری سعی مکن با دم بگیری.

ــ بگذار دندانها نهایت بزبانت افسار زند.

ــ زمان همه چیز را ایجاد و ویران میکند.

ــ بر دیوار مست تکیه مزن.

ــ آب پاک نخستین و بهترین داروهای دنیاست.

ــ ثروت بزرگ برده گی بزرگ.

ــ آدم عاقل فقط روزهای طلایی را میشمارد.

ــ کار را خوب شروع کن و از پایانش مترس.

ــ ایمان آوردن ساده تر و آسانتر از تحقیق کردن است.

ــ یک سکه تقلبی در دست خوب را از ارزش میاندازد.

ــ در ظلمت همه چیز سیاه است.

ــ یاس و امید خواهر یکدیگراند.

ــ زنده گی انسان مانند قطره شبنمی است که روی برگ می نشیند.

ــ اگر ثروتها نبود نه فقر هم نمیبود.

ــ هرچه زود میرسد زود هم فاسد میشود.

ــ کسی که از دود میترسد نمی تواند از لذت حرارت آتش برخوردار شود.

ــ هرآوازی پایان دارد.

ــ هرکس به باد تف کند بروی و چهره ای خود تف کرده است.

ــ دزدهای بزرگ، دزدان کوچک را بدار می آویزند.

ــ درخت پوسیده خود بخود میافتد.

ــ سایه تمام درخت های بلند طولانی است.

ــ دهکده را از جاده هایش و ارباب را از نوکرهایش میتوان شناخت.

ــ شراب خوب به کیفیت صدمه میزند و شراب بد به معده ات.

ــ وقتی گرگی تعقیبت میکند گرازتر را عموخواهی خواند.

ــ انسان پست تر از فرشتگان آفریده شده و روز بروز هم پست میشود.

ــ بچه لنگر ما درست را و نمیتواند از لنگرگاهش جدا شود.

ــ قانون روی چرخهای طلایی حرکت میکند.

ــ برق زده صدای رعد را نمی شنود.

ــ حتی سوسن سفید سایه سیاه از خود میاندازد.

ــ در رودها و عشق هیچ چیز امکان ناپذیر نیست.

ــ مادام که هنوز میتوانی عشق بورزی مگذار هیچ چیز دیگر ترا از دوه گین سازد.

ــ پول حرف میزند، سکه ها عوعو میکنند.

ــ اگر میخواهی از شر دوستت خلاص شوی به او مبلغی پول قرض بده.

ــ کسی که نمیتواند اطاعت کند نمیتواند فرمان دهد.

ــ تفرقه انداز و حکومت کن.

ــ اخگرها می پرند حتی از نیت کوره کوچک.

ــ حتی خورشید لکه هایی دارد.

ــ باد میتواند درخت بلوط را بر زمین اندازد ولی نمیتواند ریشه هایش را از زمین برد.

ــ ترقی روزافزون و نهکبختی زیاد همیشه اخلاق را فاسد میکند.

ــ بین شانه وریش فاصله کوتاه است.

ــ بهترین دوست انسان سگ است که حتی بهتر از زن انسان است.

ــ باید رحم کرد بر آن مردی که هرگز محسود واقع نمیشود.

ــ هر مرد در خانه خود شاه یا است.

ــ شرف سرمایه فقیرانه ای است

ــ عشق بعد از ازدواج میاید.

ــ شب زود خوابیدن و صبح زود برخاستن فایده ای نخواهد داشت چنانچه اعلانش نکنی.

ــ ما از افرادی که به نصایح ما نوش نمیکنند نفرت داریم و با افرادی که نصایحمان را گوش میدهند بچشم حقارت نگاه میکنیم.

ketabton.com - The Digital Library

دختران و پسران چه میگویند؟

عشق — زندگی — موفقیت ...

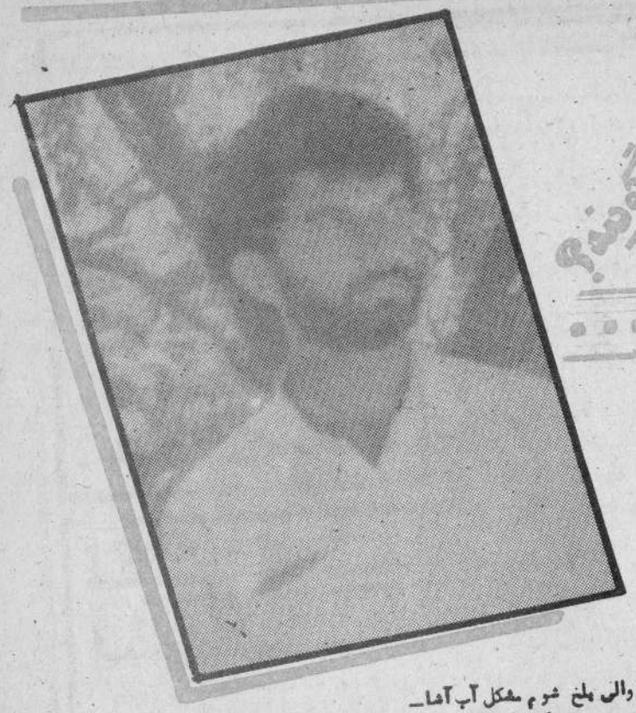


عاشق نیستم

انا هیتا سافی محصل سال دوم فاکولته اقتصاد پوهنتون بلخ .

زنده گی زیباست و من زنده گی صلح امیز را دوست دارم کار امیزه یی زنده گی است .

هیچگاه طرفدار عشق و عاشق شدن نیستم به نظر من یك دختر جوان اولتر از همه به فکر این باشد که چگونه میتواند در اینده یك زن خوب برای شوهر یك مادر مهربان برای اولاد و یك فرد سالم برای اجتماعش باشد . من دارا دوست دارم میخواهم در لباس پوشیدن مودل باشم



اگر والی بلخ میبودم

عبدالوکیل محصل سال سوم دیپارتمنت پلانگذاری پوهنځی اقتصاد پوهنتون بلخ .

من اگر والی بلخ می بودم درقدم اول مشکلات اساسی مردم را فهرست میکردم بعداً میدیدم کدام مهمترین مشکل کدام است برای حل آن مشکل در اول هفته نیرو و امکانات را جمع کرده و آنرا حل میکردم . به همکاری نیروهای نظامی در تمام امنیت برای مردم کوشا میبودم . سیستمی را بوجود می آوردم که هر کس بدون واسطه شامل کار شده و در ادارات دولتی پروسه اداری بسیار کم و پر مر بخشید .

والی بلخ شوم مشکل آب آشامیدنی و مسکن را در قدم اول حل میکردم .

پوهنتون محل تحصیل است



سعدیه همت یار محصل سال دوم پوهنځی اقتصاد ولایت بلخ .

در مورد صفات خوب یك محصل باید گفت که در موقع حاضری در وقت تحصیل به صنف حاضر شود و در موقع اخذ لکچر نوت ها باید دقیق باشد و علاوه لکچر نوت که از طرف استادان تهیه میگردد باید مطالعه خارجی داشته باشد . و باید محصلان پوهنتون همه دختران و پسران فیشن های بی مورد و بی جا نام " فیشن تون " را دیگر به پوهنتون تبدیل نمایند .

چون پوهنتون محل تحصیلات عالی است . نه جای فیشن و مود .

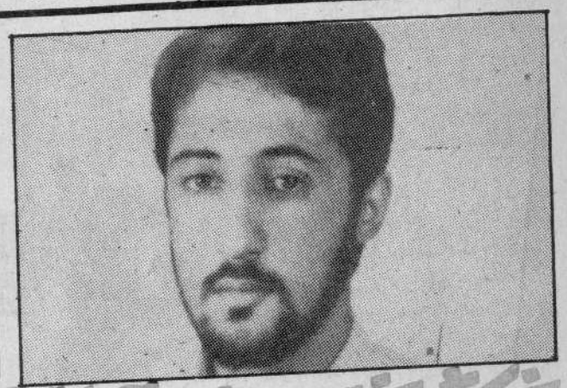


زنده گی همانند گل شقایق است

نجیبه " پاییز " محصل سال سوم پوهنځی زبان و ادبیات پوهنتون بلخ .

زنده گی همانند گل شقا — یقیست که در یك لحظه بدست تند باد یخبار پر پر میشود ونسیم صبحگاهی همه گلها را یکسان نمی خنداند بعضی را شگفته و عده یی را پر پر نموده به خاکش می افگند . غمها و رنج های زنده گی در قلب تمام افراد یکسان نیست آرزوی بعضی ها میشگفد و آرزوی بعضی ها ناشگفته پر پر میشود و بخاك یکسان .

من که در راه زنده گی به جز افسرده گی و ناامیدی ندیده ام و درد و پای پرطلاطم درد و رنج غطه ور بوده ام — وزنده گی را باتمام درد ها و رنج هایش احساس کرده ام با آنهم زنده گی را باهر آنچه را که بمن عطا کرده است دوست دارم و میگویم که : زنده گی با غمهایش زیباست .



خوشبختی در صلح و آرامی است

عزت الله همدرد فارغ متوسط طبی بلخ !

انگاه من خوشبخت خواهم بود که همه برابر و برادر شوند و اگر فضای دود و بارود و از چشم هموطنانم اشك انده زدوده شود چه سعادتی بالاتر از این نصیب انسان شده میتواند .

من نیز در چنین فضای خوشبخت خواهم شد و خوشبختی را خواهم دید .

دوستی به روح آدمی بال و پر می بخشد

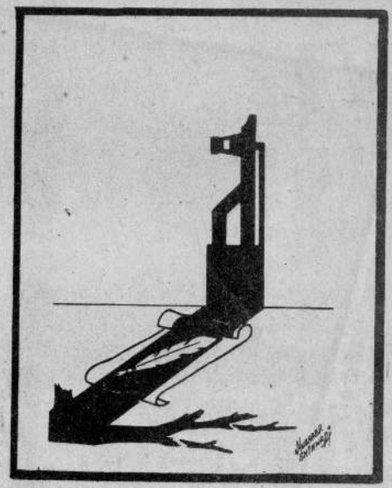


میم " قاسمزاده " محصل سال سوم پوهنځی تاریخ و ادبیات پوهنتون بلخ .

عالی ترین و انسانی ترین احساس در جهان احساس دوستی است . این احساس عالی دارای مقامی است که معجزه ها می آفریند و احساس ان دوستی بروح آدمی بال و پر می بخشد .

باید جوانان ما مفهوم این کلمه مقدس را دانسته و در همه امور آن را صادقانه در نظر بگیرند . در ین لحظاتی که مفهوم این کلمه نزد بعضی ها فراموش شده و ظیفه ما جوانان است تا تخم دوستی و صمیمیت را در میان خود ترویج نمایم چه زیبا خواهد بود که روزی همه با قلبهای مالا مال از دوستی زنده گی را به سر برده و همدیگر را دوست بداریم .

ketabton.com - The Digital Library



داستان کوتاه

نوشتهٔ م-دود

شکوفه های خونین سیب

پس از سالها ، باری از نو ، من و او کُرد های کوچك باغچه را پیش میزدیم . احساس ، مبهمی در من جوش میزد . مادرم که پس از عمر ها ، ما دو برادر را ، به کنار خود میدید ، به رخساره‌ٔ چین خلیده‌ٔ اثر ، پرتو نازا میدو آرمان باز میدرخشید . ومن در چشمان التهاب گرفته اثر داشت پیروزی را در مییافتم .

من که تاب آفتاب خوردن را نداشتم ، خیلی زود خسته شدم . بلند بلند نفس میزدم . لباسهایم از عرق زیاد بدنم چسپیده بود . برادرم که حالم را دید ، پیلر را محکم به زمین خلاند ونفس بلندی برآورده گفت :

" احمد ! بُرو دَم بگی . تو ، آدم شهری شدی ، حالی دگه پیل زدن زود مانده ، میسازیت تو خودتر همچنان به کار ادامه داد . رفتم و چند گام دورتر زیر سایه‌ٔ بید لاغری نشستم ، تا نفس را ست کنم به تنهٔ بید تکیه داده یکبار دیگر باغ را از نظر گذشتاندم . باغ چهره اثر را از دست داده بود . دیوارها همه فرو ریخته بود . درختان همه زخمی و شاخ وقامت شکسته بودند ، از تاکها ، فقط نقشه یی به جای مانده بود ، حوض کوچك کنج باغچه دیگر گلویی نداشت که آب بخورد . در عوض در چندین نقطهٔ دیگر چشمه‌ٔ های فراخ حوض مانند پیدا بود . وقتی باغ رنجور وزخمی را به آن روز و حال دیدم بغض ریخ ، اشکم جاری گشت . سرم را روی زانو انم گذاشتم و رفتم به سوی روز گار گذشته به یاد باغچه سبزما .

* * *

هنوز نمیدانستم که با گُل چی باید کرد؟ پدرم دست کوچکم را به دست میگرفت و خمان خمان مرا از زیر درختان به سوی کردك گلهای پتو نو میبرد ، همین که به کنار گلها میرسیدیم ، یت راست و بید رنك به گلها حمله میبردم و چند تاگل را از بوته برمیکندم . آن گاه پدرم مرا روی دستان خود بلند میکرد و خنده کنان میگفت :

" نی بچیم ، آدم گلها را پر پر نمیکنه ، نی ، نی جان پدر ! "

با پدرم جدال میکردم ، هایهای سرمیدادم ، وفغان وناله ام بلند میشد . آن وقت اگر برادرم در آن دور و بَر میبود فریاد برمیآورد که :

" پدرجان ، ای احمدت هر روز گلهای مره میکنه ، نمانتر که دگه ای کار ره کنه ، اگه نی ، توشها یشه خلات دواندم . "

آنگاه ، پدرم مرا میبوسید وبه برادرم میگفت :

" گلها از احمد جان اس ، گلها از بچیم اس . " ومرا دیگر بار و دیگر بار میبوسید .

وقتی دانستم که گل را باید دوست داشت ودانستم که زیبایی گُل ، در زنده گیش است ، دیگر ، برادرم از زیر پا شدن و پر پر گشتن گلها ، تشویشی نداشت . گلها را به وقت وزمانش آب میدادم وهرزه‌ها را از کنار گلها خیشاوه میکردم . وهرگز در روزهٔ باغ را پاز نمیگذاشتم که مرتب بی دُم همسایه داخل باغ شود .

چه مهتاب شبها را ، در گلهای پتونی به نیمه میرساندم . وقتی مهتاب سایه‌ٔ سپیدتر را بر رخساره‌ٔ لطیف گلها سایه می‌انداخت وبا دگی نرمخیز ساقه های نازنشان را میجنباند ، فکر میکردم ، گلها — میخندند ، گل ها میرقصند وگلها به گوش همدیگر شعرزنده گی را ، آرامانه حالی می‌کنند .

" بگیری بچیم ! "

صدا نمادرم مرا به خود آورد . مادرم پطنوس چای وتوت را در برابرم گذاشته ، برادرم را نیز صدازد . و خود در رفت به سوی کُرد ها . پارچه های کوچك و بزرگ و سفت وسیاه راکه از زمین بیرون آورده بودیم ، بر سر هم جمع کرده ، کوتکی ساخت . لحظه یی توته پاره ها را تاوسر کرد . آرام آرام چیزی زیر لب گفت . یکی از آن‌ها را برداشته و بر سر دیگران حواله کرد و با خشم و نفرت صدا یش بلند شد :

" ... ناکس ، تباه ماکد ی ، تباه شوی ... "

برادرم چارزانو در برابرم نشست . با دستمال سبزش سر وصورت عرق آلود خرد را خشت میکرد . قدمیانه واندام لاغرش را وراندازکردم و به رخسارهٔ رفیق شدم . چهره فراخش پرچین گشته بود . چشمان تب آلود میشی اش گاهی از قصه های آزاده گی و فرزانه گی راد رخود داشت . از لابلای پژ پارپك وکوتاه ترین گان موهای سپیده رنك آورده بود . و چنان به نظرم می آمد که گویا در جوانی به پیری رسیده است . برادرم باغبه را از نظر میگذارند و چشمانش برنقطه های مبهم ماتمیماند . من یك گیلاس چای را نوشیدم ، واو هنوز دست به پیاله نبرده بود .

" احمد بچیم ! ایسکاره میبینی ؟ "

صدا نمادرم ما را متوجه ساخت . لوپارچه‌ٔ سیاهی راکه در دست داشت به دُور پت تاب کرد . سپس آه بلندی برآورده ، ازجا — برخاست و در حالی که به سوی ما راهی بود گفت :

" خدا میدانه و بنده ، هایی که ای روز هاره کشیدن ومیکشن . آخر چه خبات شد ؟ " برادرم که هنوز گیلاس چای را در میان دستانش موچرخاند ، به سوی من نگاه کرده گفت :

" خدا ایمان آدم ره نگیره ، ای همه ، یك آزمایش خداوندی بود ، همه به چشم وسر — دیدن که خدا بیارحق اس ! "

من سخنان برادرم را به تاییدگرفته گفتم :

" چه کسی میتانه ده برابر اراده‌ٔ خدا استاده گی کنه ؟ " وگیلاس چایم را تمام نوشیده ، برخاستم وبه سوی کنج باغچه به راه افتادم .

مادرم به حویلی برگشت تا برای چاشت ماغذا یی تهیه کند . من زنبیل را از چم پر — کرده برگشتم تا برادرم را صدا بزنم که چم ها را به آبروه‌ٔ باغچه نقل بدهیم .

هنوز چند گام نه برداشته بودم ، که صدای مهیب اصابت خمپارهٔ مراتکان داد و جابجا موخکوب شدم . وآنگاه درمیان دود وگرد وخاك همه چیز راگم کردم . درهمین اثنا صدای برادرم به گوشم رسید :

" احمد ! "

من بیدرنگ جواب دادم !

" بلی .

— جوراستی ؟

— ها ، ها ، نه جوراستم ، سرِ خودت هم به خیرگذشت ؟ "

برادرم که چند قدمی من رسیده بود ، دنبال حرفهایش را گرفته گفت :

" به ماتازه گی نداره ، بای چیز ها عادت کدیم . مثلی که بسیار تر سیدی ؟

خدا میداند رنگم ، چه قدر پریده بود ، قلبم هنوز به شدت میتپید ، که چیخ مادرم به گوشم رسید !

" صبور احمد ، کجاستی بچیم ؟ باز بلا بارید "

همین که چشمش به ما افتاد جابه جانشسته گفت :

" بیایی بچیم ، ده خانه بهایی . بیایی که دگه هایشر ده راه اس . "

من که با گفتهٔ مادرم ، ناخودآگاه یکی دو گام برداشته بودم ، به برادرم اصرار نمودم که بیاید به حویلی برویم .

لبخندی زاری بر لبان برادرم شکفت و در حالی که بامن به راه افتاد ، گفت :

" بریم احمد ، بریم . مادرِ بیچارهٔ ما روز های بسیار بده گذشتانده ، شوو روزش ده تشویش میگذره . "

مادرم نیز از جابرخاست ، رنگش مثل چادرش سفید شده بود . چابُك چابُك همگام ما به سوی حویلی روان شد ، در — همین وقت صدا های مهیب دیگر و دیگر دهکده را به شور آورد . ما داخل حویلی شدیم . پس از چند لحظه دیگر صدای انفجار ها ، آرام شد . برادرم از جابرخاست و پتویش را به شانه انداخته گفت :

" احمد ! مَه بُرم خبر بگیرم که کسی اوکار نشده باشه "

این را گفته از خانه بیرون شد . پس از چند دقیقه دوباره برگشت . مادرم که آرام وساکت در گوشهٔ اتاق ، به دیوار تکیه زده بود ، خود را راست کرد و پیش از آن که من چیزی بپرسم برادرم را مخاطب ساخت :

" بچیم ، کسی ره خو چیزی نشده بود ؟ " برادرم روی تو شکچهٔ کنار کلکین نشسته گفت :

" نی ، فضل خدا ، به خیر گذشتبود مگر حولی گك مُحب لالاره بوخی هوار کده و گاووگوسالیشه تکه تکه کده . زن بچا — پیش ایطو چوخ میزده که فکر میکدی اولادایش کشته شده باشن . حق هم داشت . چرا که همو گاو گوساله تمام زنده گیشان بود . مظلوم مها دِگه چه دارن ؟

مادرم با صدای لرزان ، برید ، بریده گفت :

" بلاده ، پسش بچیم ، خوب شد که خودو شامه چیزی نشد ، خدا آدمه که پیدا کده ، روزیشه کتیش پیدا کده . "

این را گفته از جابرخاست و با صدای لرزانش ما را مخاطب ساخت :

" بچیم ، بُرم نامنه بیارم که گشنه شدی . "

مادرم اشکنهٔ تند و مزه داری پخته بود وهی اصرار میکرد که " بخو بچیم ، خاطر تو مچ کم انداختیم . "

صبور در حالی که خودش به آهسته گی و نرم نرم لقمه بر میداشت حرف های مادرم را دنبال کرده گفت :

" بخو ، احمد ، بخی کم اشتها شدی ، مثلی که نانهای بی مچ شار دِلیته گرفته . مَه هم وقتی ده فاکولته درس میخواندم حالِ توره دا شتم . "

سپس ، در حالی که لقمهٔ نان خشك را در لای انگشتانش میمالید ، نفس بلندی برآورده ادامه داد :

" زمانه از آدم چه ها میسازه و چه روز هایی به سرِ آدم میاره . خدا خودش

بقیه در صفحه (۸۰)

ketabton.com - The Digital Library

من به دادگاه رفتم

قصه از ۱۰۰ نوشته کامله حبیب

با احوال پرسی مختصری با هم معرفی میشویم • بدون مقدمه میگوید:

من به خاطر دفاع از خود نیامده ام و نه چیزی برای دفاع از خود دارم فقط میخواهم سرگذشت مرا که شاید برای هر دختر و پسری درس عبرت باشد چاپ کنید •

ادامه میدهد: ای وای که قصه زندگی من چه دردناک و تاچه حد تلخ است. مانند زهر است و من این زهر را هر روز، هر ساعت، هر لحظه و هر ثانیه قطره قطره فرو برده ام • زندگی من در سیاهی ها غوطه خورده است • آینده برایم گنگ و نامعلوم است • زندگی ام بی خوشی ها است حالا خانه داشتن و زندگی داشتن برایم خواب و خیال گردیده است • پیش پای هرکس راهی وجود دارد ولی من به بن بست رسیده ام • دلم تهی از آرزو هاست • و احساس تهی ماندن و تنها ماندن دیوانه ام میکند من کسی استم که عفت و عصمت خود را با دستهای خود به گور بدنامی سپرده ام •

آیا آن چه که برای من اتفاق افتاده وقتی شنیدید سرزنشم نمیکنید؟

جوابش میدهم نی هرگز، من که چه کسی باید سرزنشت کند خواننده های مجله اند زیرا من همیشه یک شنونده بوده ام من فقط میشنوم و میشنوم این خواننده هااند که باید قضاوت کنند • باید به گان محزون و چهره گرفته از عقب شیشه کلکین اتاق طوری به پهنه بی انتهای آسمان مینگرد که گویی میخواهد، انتهایش را بیابد • بعد همانگونه که در دل آسمان در جستجوی چیزی است اداه میدهد: این قصه من و پسر خاله ام است کسی که نمک خورد و نمکدان را نشکستاند • کسی که دم از مردی میزد ولی سخت نامرد بود •

او پسر خاله ام بود خانواده های ما همیشه دوستی با هم داشتند همیشه باهم بودیم بخصوص دوستی من و پسر خاله ام از سرچشمه صفا و صمیمیت آب میخورد • من دختر مغروری بودم • هرگاهی که از عشق و عاشقی میشنیدم خنده ام میگرفت ساعت ها میخندیدم اما او هیچگاهی عشق را مسخره نمیکرد • وقتی میشنید، دو نفر به هم نرسیده اند متاثر میشد عشق را با قدسیتش حرمت میگذاشت اما باهمه بی اعتنایی که به عشق عاشقی داشتم یک روز یک دست نامرئی و یک احساس ناشنا — خته بی مرا به سوی او کشید آن چنان که در او ذوب شدم، با او یکی شدم و همچون یک روح در دو بدن بودیم •

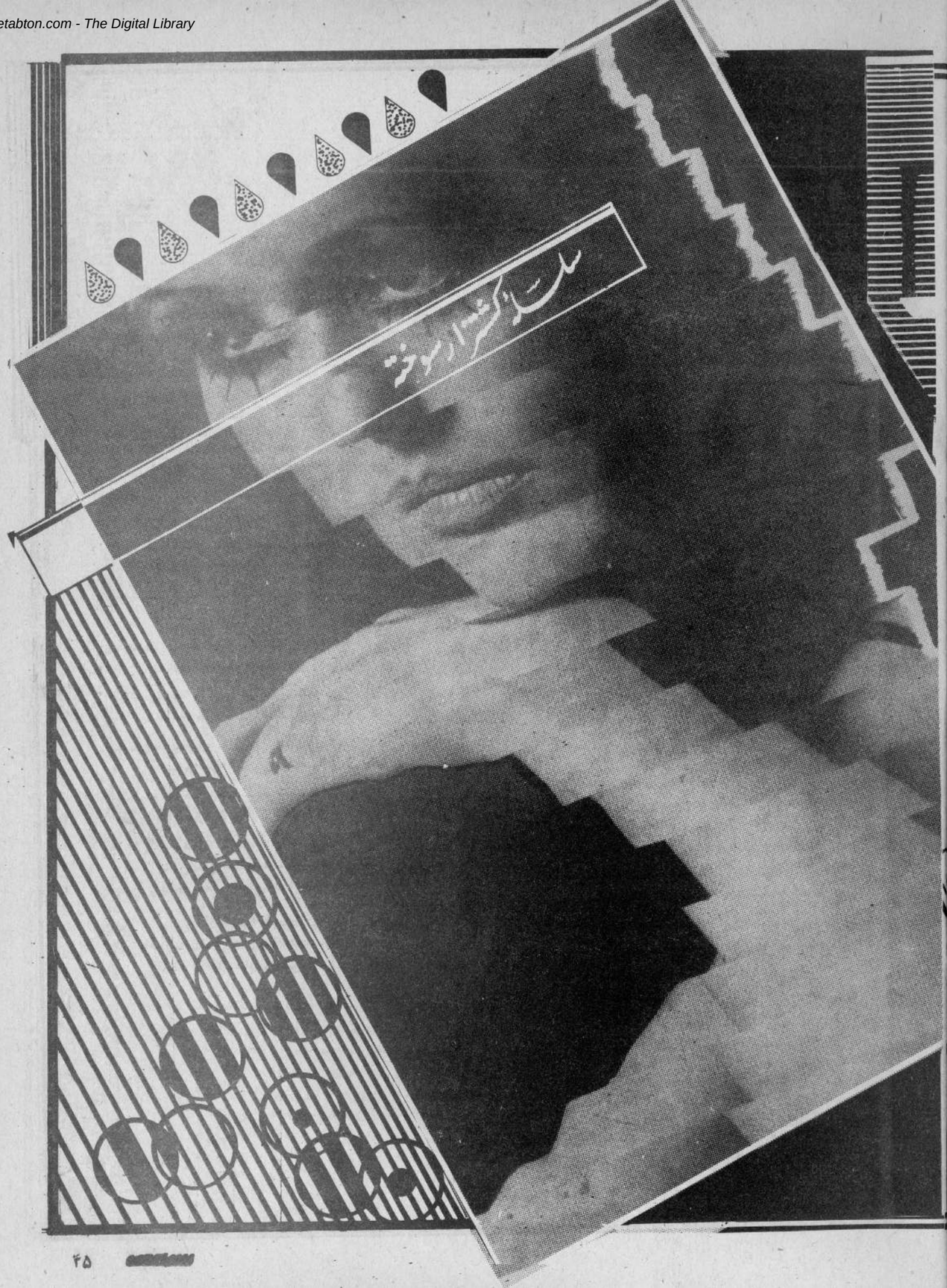
میپرسمش چقدر درین راه — پیش رفتی؟

جوابم میدهد: آنقدر که به بن بست رسیدم. بعد اشک در چشمانش جمع میشود و با آواز شکسته بی میگوید: او را هرگز نمی بخشم •

میگویم حال بخشیدن و نه بخشیدن چه سودی به حال شما دارد • نباید آن قدر سهل الوصول میبودید •

از طرز گفتارم می رنجد این را در نگاهش می بینم سر خود را پائین می اندازد با آوازی که از شدت تاثر میلرزد میگوید: باور کنید من خیلی غرور داشتم از دخترانی که منحرف میشدند نفرت داشتم او همیشه به من میگفت تو یک تکه سنگ استی تو هیچ احساس نداری من با نیروی عشق این سنگ را می شکنم و یک روز او این سنگ را شکست و خرد کرد • یک نیاز دو جانبه ما را بهم نزدیک کرد آن قدر بهم نزدیک شدیم که جدایی ما امکان نداشت. در گوشم همیشه زمزمه میکرد که ما بهم میرسیم ما خانواده بی تشکیل میدهیم، سعادتمند میشویم • تو زن من میشوی و

بقیه در صفحه (۸۹)



ketabton.com - The Digital Library



خزان خزید ، به چشمان من بهاران کو
بهار با غچهٔ انتظار یاران کو

دلم به سینهٔ دشت برهنه میسوزد
هوای عطر نفسهای کوهساران کو

برای آهوی آواره روانی ، آه !
سکوت بستر آغوش لاله زاران کو

چگونه سرو سرود سرور سبز شود
سلام شستهٔ جبریل جویباران کو

طنین باد به گوش درخت میپیچد
صدای پای بشارت ، صدای باران کو

گلوی کودک گل خشک گشت ، مادر صبح !
شراب شبنم توء شیر آبشاران کو

به چشم برکه که آیینهٔ بهاران بود
به غیر سایهٔ سرهای سوگواران کو

شبست وشعلهٔ رگبار و آشیانهٔ خون
شکوه خاطره ــ آن شهر نو زباران کو

به خون نشسته عروس بهار در کابل
حریر سبزه و دامان زرنگاران کو

شکسته شاخهٔ شعروشگفته شعلهٔ درد
شکوفه زار غزلهای شادخواران کو

درفش قافله در دست بادآشفته ست
نشان منزل گمنام رهسپاران کو
چمن ز چکچک جغد خزان چه آشفته ست

سرود چهچههٔ گلچامهٔ هزاران کو
کلام باد پیام غمین پد رودست
سلام شاد به لبهای بی قراران کو

زگلبهشت تماشا به چشمهای زمان
بمغیر خنجر خونین خوف خاران کو

نه آفتاب نمیهتاب پهک امیدیست
چراغ روزن زندان روزگاران کو

غبار غم نفس راه را فرو بسته ست
دریغ ! نعرهٔ پیروزی سواران کو

نقاب شام نهفته ست روی دزدان را
چراغ چهرهٔ بیدار پاسداران کو

ره سیاه به خواب دراز پیوسته ست
نوید نور به چشمان انتظاران کو
به شهد شعر، شرنگ دروغ آمیزند
زبان حرف بمغیر زبان ماران کو

شکسته شاخهٔ شمشاد شادمانی من
نوازش نفس سبز غمگساران کو

زاعتماد سلام وکلام خالی شد
نگاه بوس چشمان رهگذاران کو

زغصه کوه گریبان دریده ــ زخمی شد
به سینهٔ من وتو قلب داغداران کو

به "خارخانهٔ" خاموش خواب خشکیدیم
صدای پای بشارت ــ صدای باران ــ کو؟

۲۸ ــ ۵ ــ ۱۳۷۰
کابل ــ دشت برچی
عبدالسمیع حامد

ketabton.com - The Digital Library

نانزکه

په [دا څه کاني وشوي ؟
لکه بې حسې بې ساشوم
د ي د لوبود نیا گي کـــي
جوړ لوبه د د نیا شوم
یومانزکه شوم د لوبو
د ماشوم لاس کي لوبږم
کله بې لوبږمه د لاســه
په ایروخا وروکي پروت یم
کله بیا په پالنګ نا ستیم
د ماشوم لمشفقه

لاس مې شتمنې متوریم ،
خوهیڅ نه خوښ په خپله
پښې هم لږمه شکســر
خوبه لاره بې تلې نه شم
لکه شل په خپل ځای پروت یم
یوقدم اخیستې نه شم

ستر گي هم لږمه ښکلي
خوجانان بې لیدې نه شم
د اسې تپ روند په نظر شوم
چې "حمید" بې ارمانې و ،
په [لاره مې کړه ورکـه
په بې لارو ـ لاروسرشوم
کمدا لار کښه ګکهر د ه
چې د اړه وربانده ی خُمـه
د اړه کوم مکان ته لا یم ؟
د اد د ی د نیا د ه څنډ ه
که د هغې د نیا بـام د ی
د اکوڅه مې د خپل یار د ه
که محل د کوم اغیار د ی ؟
په [د ی پاند ی مې پوه کړه [
زمخه نه وینم په ستر گو
خواحساس مې راته وایي
د نمرود اورونه بل د ی
د فردوس د جنت منځ کې
زمخه نه وینم په ستر گـو
په [ته د اهرڅه وینـې
زه خوږ ګوکولی نه شـم
خوله مې شته ژبه مې نه شته
د ماشوم په خوله ګې ښم
لکه بت هسې بې ساتم
د ي د لوبود نیا گي کـې
یوه نانز که یم د لوبـو

کابل
۲۴ ـ ۲ ـ ۱۳۶۶

د عارف خټان دوه شعرونه

سائل نظـــر

خپلې د وه ستر گې مې په لاره کړم
تاته په هرقدم کې بیا راشـې شې نوري
په لس ګونو ه په سل ګونو اوزرګونو ستر گـــي ،
خپل د وه لاسونه مې له اوزوخوځوم
دا یې ځیره بې مهوي ښا خونه
د وا ره به ستاسې کې جوړه لکه امساکهـږده
ستر گې به زما وي ستا د لاري د یږي
لاسونه زما به وي امسا ستا د بیو سولا ســو
بیا د د یووپه رنـا
او د امسا وو په خوا ك
په سرګردانه لاروبه ه لنده وه د ی لاره [
تم چې نه شې
ستړي ه ستومانه اوسائل نظر د ی
پو هیږم ه لوري د منزل غواړي
د وړکي لا ري د انجام افق کې
ستا د د مې له پاره
د سبا ورځې غـمـزکې
یولوی منزل غواړ ی ،

کابل
۱۱ ـ ۱ ـ ۱۳۶۵

د غزل مقطع

د استا په شوند وچې موسکا ویده شوه
زما په زړه کې تمنـا ویده شـوه
چا د ی د شوند وفیصه یا د ه کړلـه
سا فی وړوړی کړمینا ویـده شـوه
فتنې د ستر گو د ی چې وچې شولې
له د یره شرمه یې حیا ویـده شوه
د پلو شو ایرې چې ګـورمـه زه
ښه شوه چې ستړګه د سبا ویده شوه ،
چې رانه غواړی د زلمو زړه و ینـه
د زړه په کورکې مې په غلا ویده شوه
شاته کتل د ی شول مقطع د غـزل
د ساز تارونې د ی خندا ویده شوه

لطیف بهاند

ketabton.com - The Digital Library

نگاهی به رسالهٔ

ایاز در دیلگاه صلحبلان

نوشتهٔ داوود سرآوش

در میان قصه های که زبان زد مردم است حکایات ایاز خاص بی شك یکی از شیرینترین آنهاست . اخیراً رساله یی بدستم رسید که به قلم توانای استاد خلیل الله خلیلی تحریر یافته ودر آن سیمای ایاز را از دیدگاه صاحبدلان بررسی نموده است .

استاد خلیلی کنیت ایاز را ابوالنجم (ستاره دار) و اورا از ایل "ایماق" کدر یا دغیس ، غور ، تخارستان و هرات پنداشته ، جمشیدی ، تیموری و فیروز کوهی یاد میشوند ، دانسته است به قول استاد ، ایاز در اوایل رئیس غلامان سرای ، رئیس گارد سلطنتی ، و در اواخر نایب السلطنه هندوستان در دربار محمود بوده و از زبان ابو نصر مشکان رئیس دیوان رسالت سلطان محمود مینویسد که به خاطر بستن زبان بدگویان ، خواهر ایاز را به نکاح خود آورد .

ازاین کنایه چنین برمی آید که چون ایاز دارای شمایل زیبا و ذکاوتی بی نظیر بوده و از جانبی سلطان به او بیش از حد مایل میشد حتماً زمزمه های اضافی در قفایشان وجود داشته است .

علاقهٔ وافر سلطان محمود را به ایاز از این حکایت عروضی سمرقندی به خوبی میتوان دریافت که :

" شبی محمود فرمان داد که ایاز گیسوان خود را ببرد ، فردای آن پشیمان شد و سخت اندوهگین گردید . از فرط غضب لحظه به لحظه از تخت برمیخاست و مینشست تا آنکه عنصری ملك الشعرای دربار محمود این دوبیتی را انشاد کرد و سلطان سه بار دهنش را پر از جواهر نمود .

کی عیب سر زلف بت از کاستن است
چه جای به غم نشستن و خاستن است
جای طرب و نشاط و می خواستن است
کار استن سرو زپیراستن است

به قول عروضی " ایاز سخت نیکو صورت بود و متناسب اعضا راست و ادب مخلوق پرستی اورا عظیم دست داده بود ، سلطان محمود مردی بود متقی و دیندار و عاشق ایاز بسیار کشتی گرفتی تا از شارع شریعت عدول نکند . "

فرخی سیستانی ایاز را سالار ایماق و دل و بازوی سلطان به وقت پیکار خوانده میگوید

ایاز جنگجو سالار ایماق
دل و بازوی سلطان و قت پیکار

سواره کز در میدان در آید
زبانداند اختعدل های نظار
یکی گوید که سرو است بر کوه
دگر گوید گلی تازه است پربار
زنان پارسا را سوی گردند
به کابین دیدن اورا خریدار
دلیران از نهیبش روز کوشش
همی لرزند چون برگ سپیدار
اگر بر سنگ خارا بر زند تیر
به سنگ اندر نشاند تا به سوفار
نه برخیره برودل داده محمود
دل محمود را خیره مهندار

اما به قول استاد خلیلی ، عروضی برخلاف فرخی ، ایاز را ترك نگاشته و این در حالیست که فرخی در عصر ایاز و عروضی صد سال بعد از وفات او میزیست .

استاد با یاد آوری از حکایت عرض حال پیرزن به محمود در حدیقة الحقیقه حکیم سنایی ، التفات و اعتماد محمود را به ایاز در فرستادن او با بیست سوار به "باورد" به خاطر آویختن فرمان به گردن حاکم و آویختن حاکم به درخت استدلال مینماید ؛ اما به قول استاد بیشترین پرداخته ها را در باب ایاز شیخ فریدالدین عطار داشته و با یاد آوری قصه رفتن محمود نزد شیخ ابوالحسن خرقانی و پوشانیدن لباس شاهی خود برتن ایاز و ایستادن محمود در صف محافظین او و جاهت و عظمت ایاز را نزد محمود به اثبات میرساند .

به قول استاد خلیلی حضرت مولانا بلخ را از ذکر ایاز نوعی شوریده گی و شیدایی دست داده گاهی اورا به دریا تشبیه نموده زمانی هفت دریا را در برابرش قطره یی و سر اسر هستی را از امواج آن دریا چکیده یی شمرده و اورا شهنشاه شاه ساوکه برای دفع زخم چشم ایاز نامیده اند ، میداند

هفت دریا اند را و یك قطره یی
جمله هستی ها ز موجش چکره یی
شاه شاهانست بلکه شاه ساز
از برای چشم بد نامش ایاز
یك دهان خواهم به پهنای فلك
تا بگویم وصف آن رشك ملك
جمله پاکیها از آن دریا برند
قطره هایش یك به یك میناگرند

استاد مینویسد که مولانا هنگام سرودن این داستان میگوید

" من در سر هر ماه سه روز دیوانه شوم و این روز اول از آن سه روز است "

مولانا قصه چارق و پوستین ایاز را در طی یکهزار و سه صد و اند بیت بیاورده و در آن داستان طوریکه خاصهٔ اوستادانستانها گنجانیده ، قصه ازاین قرار است که :

" غازان به سلطان اطلاع می آورند که در قصر ایاز حجره ایست و قفل آهنین بر دروازهٔ آن آویخته هیچ کس را در آن راه نیست و ایاز هر روز یکبار به آن حجره داخل میشود . حتماً جواهر گرانبها در آن پنهان کرده است . سلطان هدایت میدهد که حجره را تفتیش کنند ولی در حجره جز یك چارق و پوستین کهنه که یادگار دوران شبانی اوست چیزی نمیابند .

همچنان مولانا منطق پرداختن معاش سی امیر را به ایاز در یك حکایت که محمود با مخالفان پرداختن این معاش به صحرا میرود ، تشریح نموده ، در این حکایت محمود به آنان میفهماند که چون فهم و دانش ایاز به اندازهٔ سی تن از آنهاست بنابر آن او مستحق معاش سی امیر میباشد .

استاد خلیلی مینویسد که شیخ اجل

بقیه در صفحه (۸۱)

ketabton.com - The Digital Library

ارسالی سکندر سپهر استاد پوهنتون بلخ

اسرار درازی عمر

انسان به هر اندازه که عمر درازوطولانی را پشت سرگذارد باز هم برایش خیلی کوتاه وزودگذر مینماید . پیرامون این مطلب حیاتی (الکساندر گاریاوسکی) و (ی . سیمونف) در کتاب خویش بنام " اورا ق ناخوانده تا - ریخ " درباره اینکه باید چقدر عمر بسر نماید تحقیقاتی را انجام داده اند .

کاندیداکادمیسین داکتر تاریخ گاریاوسکی در این کتاب مینویسد .

در " مهابهارت " که یکی ازقدیمی ترین داستانهای سر- زمین افسانوی هنداست ازماده حیاتی که عمرانسان را تاده هزار سال بلند میبرد سخن رفته است ، اما تردیب آن برای ما هنوز روشن نیست . مورخان یو- نانی میگ سفین وستروداں هم درین مورد حکایاتی دارند .

درماخذ های قدیم چینی به گونه اسرار آمیزی درین باره سخن گفته شده است . اما سوال اینجاست که تاچه حد این اد - عا ها میتواند جدی تلقی گردد؟

دانشمند وفیلسوف قرون وسطی راجربیکن دراثر خویش بنام " اسرار درازی عمر " آورده است که پاپی لیو س یکتن آلمانی طی سالهای زیادی باریاضت و تلاش های طاقت فرساقادر به ساختن یك نوع دار و گردید که بااستفاده ازآن پنجصد سال عمرید و روزگار بسر برد .

دراثر مذکور از شخص کهن سال ختائی بنام لی‌سان یون نیز یادآوری گردیده که در سال ۱۹۳۶ میلادی وفات کرده و بیست چهارمین زن وی بیوه ماند ، است این بدان معناست که لی‌سان یون درسال ۱۶۹۰ - ید نیا آمده و پس از ۲۴۶ سال عمر چشم از جهان پوشیده است.

همچنان بر بنیاد معلوماتی تهس ویچی شخصی از اهل هند ۱۸۶ سال عمریده است (۱۷۷۰ـ۱۹۵۶) . (وی در چنان حالت به کالبد تبدیل گردیده و مدت درازی رانه غذا خورد ونه هم آب می نوشید ...)

تقدیر تهس ویچی آنقدرهم ممکن است حیرت انگیز نباشد . زیراتعداد کسانیکه از ۱۴۰ـ۱۴۸ سال عمرید ه اند ، کم نوشتند . بقول خود شر او از داروی استفاده برده که عمر شر را چند دهه دیگر درازکرده است .

روانشناسان درك کرده اند که انسان به قبول همان معلوماتی آماده گی نشان میدهد که باعقیده او مطابقت داشته باشد واگر خلاف آن بود ، آنگاه میکوشد آنرا رد نماید ویابهانه یی برایش بتراشد . بدین جهت خوانند ، گان رامجبور به قبول همه آنچه گفته آمدیم نخواهیم ساخت ، اما میخواستیم فکر و مله - حظات عده یی ازدانشمندان بزرگ را درینجا یادآور شوم : به گونه مثال عالم شهیر امریکایی فریمن که برنده جایزه نوبل است میگوید : " انسان اگرساختن محرکه ابدیت رامدعی میشود ، ناگزیر باموانع طبیعی کاینات بر میخورد ، علی الرغم آن در زیست شناسی چنان قانونی که فنای فوری زنده گی افراد را تصدیق کند وجود ندارد " .

به عقیده وکو پریوسچ دانشمند شناخته شده ورئیس اکادمی علوم جمهوری بیلاروسیه شوروی میتوان به ابدیت باورمند بود .

راه های غیر مرئی درازعمری نیزهستند ...

" زامبی " رابخاطرمی - آوریم .

آری زامبی را . این سنت هم اکنون نیز در کاریتی میان کاهنان " ودو " مروج است .

درین غذای قربانی که او را به زامبی می یابیست تبدیل کنند زهر هلایل عصب " تترا - داکسین " را مخلوط به خورد وی میدهند . درین زهر راازگوشت دندان یك نوع ماهی می گیرند) .

شخص بااستعمال آن جا - به جا ازخفه گی ونفس تنگی مینمیرد : درین حالت روی جلد بدن شخصی کاملاً کبود وپشمال نش هم سان شیشه منجمد میگردد .

سپس اورابه گونه یی زنده کرده وهمچون غلام حلقه به - گوش بالایش فرمان میرانند . چه دلیلی برای اثبات این مطلب وجود دارد !

در بهار سال ۱۹۸۰ در دهکده مدورتر از مرکز پارتار - پرنس شخصی ناشناسی وارد شد و در نزدیك یکی از بناها ایستاد . درین هنگام انژ- یلیکاکلاوس اورادیده ، فوراً برا - درش نرتسیس راکه هجده سال پیش دیده ، از دنیا بسته بود شناخت . کسانی پس ازدفن کردن نرتسیس رااز قبر زده - یدند وحیات دوباره به اوداد - ند . او همراه با غلامان دیگر در نهشکرزاری واقع شمال جزیره از سرصبح تاشام کار میکرد . مدتی بعد ارباب آنها کشته شد و غلامان به هرگوشه وکنار پراکنده شدند . کلاوس نیز به دهکده دوست داشتنی اش بازگشت .

محققان و پژوهشگران که این حادثه را بررسی و مطا - لعه میکردند از ده ها شاهد که در هنگام دفن نرتسیس حضور داشتند پرسش ها و تحقیقاتی رابه عمل آوردند .

آنها از دفتر اسناد بیمار - ستان بنام الیزابت شهرتسار ی پارتا - پرنس حتی سند راجع بر وفات نرتسیس کلاوس کهولت و دفن اورا تایید میکرد ودیپلمی سند دونفر داکتر مسوول نیز امضاء کرده بودند بدست آوردند .

همین گونه باده ها زامبی دیگر هم که وفات آنها به رویت اسناد در دست داشته از جانب پولیس و موسسات ذیربط تصدیق شده برخورد میتوان کرد .

این گونه حادثه ها صرف در کاریتی رخ داده است یا در جاهای دیگر هم !

اصول و از نو زنده شدن میان ساکنان استرالیا ، افریقا و ایتالیا نیز معمول و مشهود است .

اساساً عنعنه " زامبی " در کاریتی در وجود غلامان سیاه پوست داگه قرن هفده عرض اندام نموده که تا اکنون این سنت بر اصل خود باقیست .

برخی به مرده طوری جادوی دهند که یکتن از اشخاص بر - گزیده شده میان خنسته های " ایسملتکو " به خانه شخصی وفات یافته داخل و در پهلوی مرده او در زمین میخوابند ایسملتکو باهمان حالت حداقل سه روزبه خواب میرود . سپس آنها یا باهم بیرون میشوند و یا صرف شمن " بخشی " از جا نضاج کرده به میگوید :

" اورا کلاغ توروم به نزد خود خواند " .

بقیه در صفحه (۸۳)

ketabton.com - The Digital Library

چراغ سرخ در میدان سرخ



از مجله «تایم امریکا»
برگردانندهٔ من ۱۰ کوه ثانی

در او تمام جلوه هایی زیبا — یی وجود دارد . چشمان مشی باد رخشش موهایی طلا یی و لب های هوس‌انگیز با حالت تحیر صورت به ناتالیا گروزینسای هژده ساله شمایل خاصی داده ست.

ناتالیا مدل مجله اندری — نشریهٔ پر زرق و برق پورنوگرا — فیك ویژهٔ اتحاد شوروی است که در اپریل سال روان به گونه یر رسمی عرض اندام نمود .

اندری یکی از دهها نشریهٔ نامرغوب ولی پر سر صدایی است که برای جلب خواننده گان به همچشمی و رقابت با دیگران رداخته است . اینهمه در شرا — طی صورت میگیرد که گلاسنو — ست به مساله سکس‌ازادی قایل شده است.

برخی از این نشریه ها ازدید گاه مطبوعاتی دارای کیفیت عالیتر ند . اینك بازار خرید و فروش ویدیو فلم پورنوگرافیك محفل روسپی های دلفریب برای جلب مشتریان ثروتمند شهر و سایر شب‌نشینی های بدنام در مسکو بیداد میکند .

سلیقه ها — بیشتر با در نظر داشت سن و سال — در این مورد فرق میکند . شماری از مردم با نفرت به سوی همچو پوستر ها و مجلهٔ ها دیده آنها را کثیف و هرزه میخواند ، اما تعدادی دیگر ادعا دارند که اینها بسیار پدیده هایی نارمل استند ، باید نمایش داده شوند

یکتن از زنان با اشاره بمجلهٔ اندری میگوید : اگر قبلاً دربارهٔ سکس اگاهی میداشتم ، امروز ادم دیگری میبودم کمتر شرمنده — وك و خجالتی حتی در برابر شوهرم . مادرم هرگز در این باره برایم چیزی نگفته بود .

میخائیل گرباچف رئیس جمهور کشور به خاطر نگرانی فزایندهٔ مردم شوروی دربارهٔ اشاعه انواع پورنوگرافی وسایر نشرات سکسی در ماه دسامبر گذشته برای تعیین مشی اخلاقی جامعه فرمان مشخص صادر نمود .

الکسی وینسلر مدیر مسوول نشریهٔ اندری میگوید که برای جنگ اماده است وی که هنر — مند حرفوی وعکاس سابقه دار میباشد از نشریه مذکور به مثابه محصول فشار و خفقان — جنسی دفاع نموده و روی این نکته پافشاری مینماید که اندری برای خواننده گان خود تصاویر زیبا را " نه باقباحت " قصه های کمتر شنهج کارتونهای هجوی سیاسی و هنری را عرضه میدارد و در نظر است تا بعد از این مقالاتی دربارهٔ پیشرفت ، سپورت و مسایل جاری نیز به ان افزود گردد و به این ترتیب اندری شرم اورنیست .

مدل هاییکه در شماره نخست در برابر کمره ظاهر شدند انواع فحش ها وبد برخورد یها را تحمل کردند .

به هر صورت پورنوگرافی رفیق یا غلیظ به معنی پول است . ناشر اندری میگوید که اولین چاپ مجله را ۱۳۵۶۰۰۰ نسخه به قیمت فی شماره شش دالر بید رنگ پایان یافت . و در بازار سیاه تا ۲۸ دالر نیز به فروش رسید .

در کشوریکه معاش او سط ماهانه ۲۲۵ دالر است ، فروسنده گان مجله اندری میتوانند روز ۸۴ دالر به دست آورند .

هفته نامه تجارتی "تجارت" گزارش داده است که تنها سود کاپی فلمهای ویدیویی سکسو در مسکو تا چهار میلیون دالر در یك ماه میرسد .

آیا پورنوگرافی جامعهٔ به معنی پول است ؟ یا بمفهوم ارضای لذاتی که سالها قصه غن بوده است ؟

جامعهٔ شوروی باید رامجد — ید ولی طولانی را بپیماید تا همچو محصولات در ان به حیث نورم پذیرفته شود .

گلاسنوست عقاید جدید را — پیشکش نموده است . اما باور — های کهن سخت جانند .

خانمی در صحبت تلویزیونی اش گفت : در رابطه با اخلاقیات در اتحاد شوروی باید بگویم که ما سکس نداریم " ... واضح است که این خانم اندری نمیخواند .

ketabton.com - The Digital Library

تو بگو من هم میگویم

او چی طور است ؟

میمونه غزال:

زنده‌گی چیست عکس به هنر پیوند خورده است

حبیبه عسکر را می توان د ر قطار ورزیده ترین وبرجسته ترین ممثلا ن ستیژ کابل تیاتر شمرد او د ر صول کار پرثمر ش د ر تیاتر کشور بحق که د رهمه نقش هایش هنرمندانه د ر — خشید ه است • حبیبه عسکر د ر شمار هنرمندانی است که زنده گی اش باتیاتر با عشق عمیقی پیوند خورده است، او زنده گی بد ون تیاتر رازنده گی خالی از آفرینش و ایجاد- گری می انگارد وعلی الرغم همه د شواری ها صادقانه د ر

بقیه د رصفحه (۸۹)





حسیبه عسکر:

میمونه غزال به نقش نقش میبخشد

مشکل است هنرمندی کـه اکنون بر مسند شهرت و محبو- بیت تکیه دارد خوبی هایش را د رجو کات کلمات و خصـلات گنجانید •

میمونه غزال هنرمندیست که وقتی نقشی برایش سپرده میشود میکو شد خودش را د رقالب نقش جاد هد با آن زنده گی کند و به نقش نفس ببخشد •

وی به هنر خود عشق میورز و آنرا با همه قد ستش ارج می- گذارد • یکی از محسنات او اینست که به هنرمندان پیشقدم تراز خود زیاد احترام دارد و از آنها به نیکی یاد میکند • د رروابط اجتماعی خود زنیست خوش بر- خورد ، صمیمی، متواضع و - مهربان •

د رکارهای هنری اثر هرگ سنه گی رانمی شناسد که اگـر همین گی نه پیش برود آینـده د رخشانی رااستقبال خواهـد کرد •

من به میمونه غزال وبه هنراو ج سیگاه وبه دیده قدرمی- نگرم •

ketabton.com - The Digital Library



دچل کپاد په ۵فرح ومند کتی سه هنرمند سینمای هند شرح مربوط راد رصفحه (۱۴) بخوانید

ketabton.com - The Digital Library





جنگ ها و ستمگری ها همواره قربانیان زیادی بر — زمین خدا بجامیماند ه از آن روزگار که چنگیز و تیمور سکندر و ناپلیون و هتلر لشکر کشید و سرزمین هارا در زیر پا کرد تاکنون فریاد میلیون ها استخوان شکسته زن ومرد و پیر و کودک خاموش نشده است اینك جنگ خلیج نیز به دنبال خود تراژیدی بزرگ انسانی را در تاریخ بشریت بر جاگذاشت.

میلیو نها مهاجر کرد که روز انه صرفاً پنج تا د ه هزار شان بخاطر گرسنگی وبیماری قربانی می شدند درزمین بزرگ خدا چنین آواره شدند که در تصویر ها شما این مهاجرت عظیم قرن را با قربانی بی مانند آن می بینید .

زمانیکه ما این تصویررا می دیدیم به یاد آوردیم صد ها هزار مهاجر افغانی را که آیا چگونه زنده گی دارند وملت خویش را که بیش از سیزده سال است د ر آتش جنگ می سوزند شاید تصویرهای افغانی که یا ثبت نشده یا بد ستر س مانیست اند وه بزرگتر ازین برایما داشته باشد چرا که از ریشه و خون واستخوان خود مایند وباز این تصویر اندوه بزرگی دارد چرا که بنی آدم اعضای یکدیگر اند .



ketabton.com - The Digital Library

ډاکټر سپیشاګری راوړلیکنه
د کابلی والا ژباړه

لنډه استان

د ماسپوړنۍ





نیمه شپه تیره وه. د سپوږمۍ ژیړه ګونه وړو وړو ویده اوده امریه خلاندې شعلو کې ډغونډ یو سرونه ګرد جن برینبیده.

هلته کاناکارا جو او زوی یې چې تر بابو له خیلو توپکو سره په مرچل کې نا ـ ست وو او انتظار یې کوچې زوی به به تیاره کې د بو تو له منځه راوښکې خو ندې وړاندې دوی یو غوبی د زمري د ځلعې په توګه ترلې وو او سپین حیوان حتی په تیاره کې له ورایه ښکاریده. غوبی یې بروا پروت وو او خپل شخوندیې ،اهـ ګله چې باد لګیده نو د هغه بدن به یې ریږدا وه اویه د ی کراره کراري کې به یواز ی د هغه غږ خوت همدا رنګه کونکان هم د خوراک دپیدا ګو لو لپاره له خیلو ځایو څخه الوتې وو.

چمتی بابو د سړو له لاسه په تنګ شوی وو، خو کاناکارا جو یو ښه ښکاري وو. د ده په هیڅ ګله هغه شورماشور چې چمتی بابو به د سړو له لاسه ګاوه، نه خوښیده. د هغه شو ښین ساعت د شپې دونهی یې نبودلی چې نابیره په خنګل کې د ګوم ځنډا ـ ور چمتی خبرې شوې. سمدلاسه وحشی پسو نو په رمبارو پیل وکړ او په ټوله دره کې یې ناري خبرې شوې. د دې له خنګـ ـه یو ګاس هم و نه اړې شوې، په چمتـ ـو یې پیل وکړ او دوتو له یو ښاخ څخه بـ ـه یې بل ښاخ ته خیزونه وهـ ـل.

زمري له خپلې ځایه و خو ځیدا و په نور وحیواناتو چې د زمري بوي ولګیدنـ ـود ځان د خوندي ساتو لو په خاطر یې منډې وهلې. غوبی هم په خپل ځای ودریدهـ ـ ز وړکی یې وهلې او رسی یې کشوله.

کاناکارا جو د خپل توپک ګیټ راکښ کړ او په خپل زوی یې غږوکړ.

آدمخور زمري چې پنځه تنه یې سړي او نورې یې حسابه وژلې وو، له خپلې ځایه په خو ځیدو وو. کاناکاراجو په یوه کو تـ ـه کې چې په ځنګله کې وه له لاسـ ـو ورلخورا پدی خوایې د زمـ ـرۍ د وژلو لپاره مرچـ ـل نیولـ ـس وه او په ځنګله کې به دیخوا او ایخوا ګرځیدهـ ـ ده به د زمرۍ د پښو پلونه په هر لوري کـ ـس لټول، خو زمري به د مرچل خواته نه راتهـ ـ زمري دا ښه ګیله چې پرغوبی باندې حمله ونکړي.

ښایې چې زمري لس یا پنځلس دقیقـ ـې وروسته راشي او دا ځکه چې یخوایـ ـې ده چار چاپیره د پښو پلونه لټولې وه. کاـ ـ نا کاراجو له ځانه سره فکر کاوه چې اوس به زمري راشي او دې به یې پرغل وکړي او مړ به یې کړي. ګیڅ به دې له مړ شوي آدمخور سره یو ځای په ښارکې وي. د بریالیتوب جایزه، عکسونه ستاینلیکونـ ـه او داسې نور به یې په برخه شي.

د ده مترګو له تیاري سره عادت درلود او د شپې په ګرد ځنډ فضا کې به یې هرشې لټول. د شپې له دري بجو څخه تیـ ـري شوي وي. یوي خوا نه ګومې ښیزو نوروښزو ـ ګانو نه خبر داري ورکړ چې تراوسه لاهـ ـم هرڅه نه دي سم شوي.

ګرد او غبار له غونډې څخه چاپیـ ـرو او د زمري ځیره ځار له نژدې څخه اوریـ ـدل کیده.

چمتی بابو په خپل ځای کې ونښورید او کاناکاراجو د خپل توپک قنداغه اوتپـ ـا ـري یې وښو. داسې ښکاریده چې د آد ـ مخور غوبه هر ډډې ته د تیارسې ګوماند ه ورکړي وي؛ خو د زمري له غوبه هر سره سم د غوایې غوږ ونه هم څخ شول او په زوره زوره یې نفس اینسته.

چمتی بابو ته هم سا ایدځل ګران وو. د ټیزو کړسه ار خوت او داسې ښکاریـ ـده چې ګوا کې کوم ځناور راروان وي.

غوبی لا پسې نا ارامه شو او رسې یـ ـې کړوله.

یوه دقیقه ـ دوه دقیقې ـ پنځه دقیقې. کاناکارا جو له خپل توپک سره کراونا ـ ست وو او غوږ یې نیولی وو. یوه پیښې هم لـ ـږه شه لري له دوي څخه په غپلو پیل وکړ.

دوه سوزګیان د غوایې خواته راغلل او د غوایې په لمدو سره یې منډه واخیسـ ـته او ولاړل. کاناکاراجو ونشوای کړای چې سوزګیان وپیژني، خو هغوي یې له زړ ـ ـ څخه وپژندل. هغه نا امیده شو توپـ ـک یې په ځمکه کښیښود خیلی خولی یـ ـې پاکې کړې او له ځانه سره یې ووییل:

په زمري څه شوي وو چې غوږیده؟

ایا هغه خپلـ ـه لاره پریښوده او په بلـ ـه لاره ولاړ؟ پیرته به راوګرځي؟ ایا زمري دوي په بوي وپژندل او ځان یـ ـې ورک کړ؟ څه وشو؟

په ځنګل کې د مسایرانو د خوښ تر ځنګ بوه سپې غپل، خو د زمري په هڅه هیڅ خبره هم نه وه.

کاناکاراجو هم په تنګ شوي وو خو دا هغه وخت وو چې دختیز لوري د زوښایـ ـ ـې په حال کې وو.

کیسا واراو او مز دوبی رامو لو د مسایرا ـ نوله خوښې څخه د ډنې خواته راغلل. هغوي مړ شوی زمري وته لمد او غوبی په خپـ ـل ځای کې تیریږي وو.

کیسا واراو په خندا سره هغو ی ته ووییل چې:

((پریږده کاناکارا جو پتا په ناتوانـ ـ ـې کې بوه بله ورځ هم ژباته شوه او ته چمتی بابو ولې ماته غوږ نه نیسې او ارامه خپـ ـل خوب نکوې؟

څنګه،ته غواړې چې د خپل ګران ښکا ـ ړي پلار زړه ورته وویني؟ بوه پیښو به هـ ـم ښکار نکړې.))

کاناکارا جو له خپل ځایه راکوز شو او وې ـ ووییل:

(غلی شه، بوه بادوه ورځې وروسته به زمري وپیژنې.))

چمتی بابو په خپل پلار پسې رهی شو او دکیسا واراو له پوستنې سره سم یـ ـې د ټیرۍ شپې توله کیسه وکړه. خو سبـ ـره له دې هم کیسا واراو له ریشخند څخه ډک خبرې کولې.

ـ کاناکارا جو چیغه وکړه چې:

((خوله وتړه اوریشخند مه وهه...))

چمتی بابو او رامو لو د وار ووخندل.

((په یاد ولره چې همیشه تر زمري پورتـ ـه یم. ګوبه یې... په پای کې مړ کړم.))

د اخبره کاناکاراجو وکړه او تشناب ته ننوت ـ رامو لو خپل باد ارته په خندا ووییل چې:

((صاحبه، هغه نوره په تسنګو هغه تنند خوبه سړي دي. که چیرې تاسې دوا ـ ړه د کو چنیوالی ملګري نه واي، نـ ـه دي خندا ووسره به یې وژلی وای.))

کاناکاراجو ګله چې خپل مخ اولاسړپـ ـ ـسمدلاس نو رامو لو ته یې ووییل چې له ټیرۍ خبرې پریږده او کیسا واراو ته قهوه ورکړه.

ګله چې کاناکارا جو بیا ځنګله ته دننوتلـ ـو تیاري ونیوه، کیساواراو دورځنیو و تایعـ ـو د پادو لو په تو ګه پر لوړواز ووییل چې:

((بروت بوخته شې، نن بیا هماغه شی) دې خبرې یه کو لو سره تو لو له کاناکارا ـ

لمنۍ پاته واړوی

ketabton.com - The Digital Library

جو سره يو ځاي وخندل.

((کاناکاراجو)) دکوټي په دالان کښ ودريد او توپک يې هم په لاس کې نيولی وو. ګرد او غبار لړي شوي وو او د ځنګله خوانه يې کتل. د ځنګله ونې او بوټـې ټول شنه ښکيدل.

کاناکارا جو د هغه بدبخت ځناور پـه هکله چې د کلي چارچاپيره يې په خلکوکې د اړمنځ ته راوړي وو، فکر کاوه. چې ورځ کله چې به ځنګله کې ديخوا او ايخوا ګرځيده، د زمري د پښو پلو نه يې ولټوي؛ خو په خو پلو نو باندې دوه يا دري درېـې تيري شوي وي. چې بوټی ته يې نږدې داسې نښانی وليدلی چې ګواکې زمري به اوبـه ځښلی وي. ده په خپل کار کې لازمـه تجربه درلوده او دا څه ګران کارنه وو چې دي به زمري پو هيدلی نه واي. چـې ورځ ډېره سوري په خوله کې ودريد او غوږ يې ونمول. داسې يې ګمان وکړ چـې ګواکې دننه به زمري پکې وي سوری ته ټې ټيز ورواچوله چې که چيرې زمري دباـ ندې راوګرځي؛ خو د زمري پرځاي دوه خرـ سان له سوری څخه باندې ووتل. د ښځـې پر شا يې دوه بچيان کلک نښتي وو. نـر خرس د شا په پښو ودريد او په چيغـو يې پيل وکړ. کاناکاراجو ودريد او خپـل توپک يې ورته ونمو. خرس هم ودريد او په شا ولاړ. لمړی به تودید وو او کاناکاراجو هم وژي شوي وو. دی ډېره هغې ګوتـه ګی ته ولاړ چې تقريباً نيم ميل ورځخه لرې وه. ناببره ودريد او د پښو پلونه يې ولټول.

هوډا د زمري د پښو پلو نه وو اودا ـ سې ښکاريده چې ګوا کې ځوان زمـري دي. زړه يې په دې ډول کوټه ګـی، چې ورسيد او په حيرانتيا سره يې ولټـل چې زمري له ديوال څخه خيز وهلی دي. د خيز په وخت کې د زمري د شا د پښوپلو نه خوچ ښکاريدل. ده کوټه ګی ته دننه ځنده واخيسته او په دي هکله يې له ځانه سـره فکر کاوه.

دکوټی دروازې پورې وه. په کوټی کـې دننه چمتی باېو، رامو لو او کيساواراو قطی ګولی. ده د زمري د پښو پلونه تعقيبول، هغه په خپلو سترګو د زمري د پښو لانده شوي پلو نه دکوټی په برنده ګی ولټـول. ده غو ښتل چې نور ته ورځخه لرې او د زمري د پښو پلو نه ورونښـي؛ خودا کار يـې ونکـړ. ستر ګی يې ښې کړې او لـه برنده ځنده يې ګام وا چاوو. په دې وخت ګی يې په زنه کوم شی ولګيده، او زنه پـې ګوزګی شوه؛ خوده ناببره په ځنده پيـل وکړ او پلونه يې شارل. د لاړې له منځه يې

شانه، هلته چې ګوته ګی وه، هکـل په خوشحالی سره ډېره ګوته ګی ته راوګرځيد او د دروازې يې تك تك وکړه.

چمتی باېو ورخلاص کړ. ده خپل تـوپک په ځمکه کښيښود، دخوږلو لپاره يې څـه وغښتل او د شپې لپاره د ټياري په هکلـه يې په خبرو پيل وکړ. ده ووېل چې:

((تر څو چې ټياره کيزي زه يـا يد دلتـه واو سم.))

((پلاره، زه ښه کولی، نن ګډ مـه ستړي شوي يم او تاسره نشم تللی)).

((ښه ده زويه، ګډ په هغه دخبـرو ګوډ ي له ځانه سره وساتم))

خو کيساوراو ووېل چې: ((نه، نه ګډ نه ...))

((ګرانه، ګه مړهم شی، زه به دي لـه ځانه سره و ساتم ... تر اوسه پورې تـه دښکلو او غريبو د لوزي شاعرويې، نن شپه به زما شعر تا ولړځوي.))

کاناکارا جو هغه وکړه چې خو بـا ګولـی شي؛ خو دوه مړه احساساتي وو چې ويـې نشواي کړاي. رامو لو ټياري ټـه. خـراـغ، د او بو بوتل او دا س ـ کې ګډ ـ ټوپک يې ـ ـ ـ

ketabton.com - The Digital Library

ارسالی : فرشته ده (ارومیه)

معلم جغرافیه : کسی که حدود اربعه عرضی البلد وطول البلد منزل داماد را دقیقاً پیدا نمد .

معلم تاریخ : کسی که در تمام ادوار تاریخ داماد را آزار داده است .

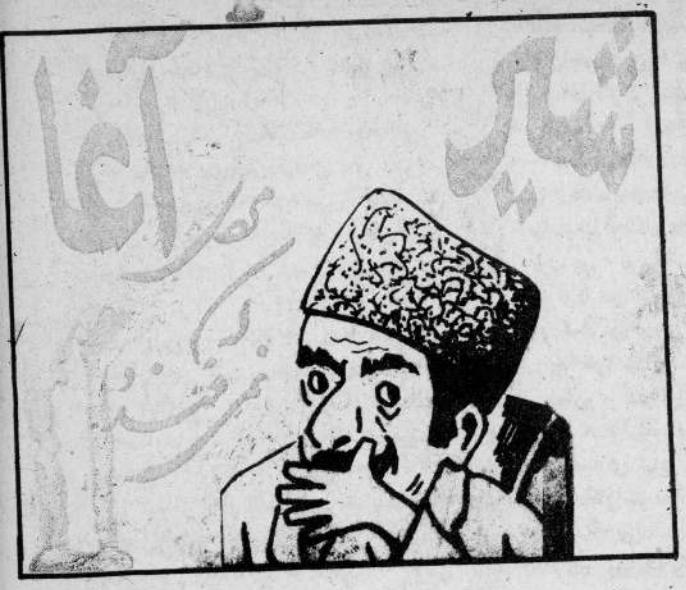
معلم کیمیا : بهترین کتلست بین روابط (شوهر وخانم) .

معلم سپورت : من درمورد ش ـ چیزی نمیگویم زیرا سرتیپ کلب بوکس دختران است .

معلم اخلاق : کسی که دختر خود را در مضمون من صد نمره ـ میدهد .

معلم الجبر : کسی که بالاخره جذر داماد را میکشد .

معلم بیولوژی : کسی که برای پیدا ـ کردن داماد از میکروسکوب استفا ـ ده میکند .





شیر آغا ورزش میکند

شهر آغا اخیراً شدیداً به ورزش صبحانه عادت کرده و در این روزها همسایه هایش متوجه است که او با ادمهای همسن و سالش که بیشتر شان شکم های برامده و قد ها بخم دارند به روی کانکریت ها و در اطراف سرک های قیر اول به دوش پرداخته بعد هم ادمان آزاد میکند یاد آن وقت ها به خیر که کمپته المپیک لباس های آزاد و کرم های مستهلک برای صاحبان مقام و منزلت میفرستاد ، اما در دورانی که شهر آغا هم کم و بیش خود را از مستحقین میشمارد این امکانات کم شده اند ولی به راستی شیر آغا چرا ورزش میکند یکی این که به خاطر صحت شان یکدام حرف دیگر است

ولی به راستی شیر آغا چرا ورزش میکند این سوال جالب است آدمها به خاطر آرزو های مختلف ورزش میکنند یکی این که به خاطر صحت شان ولی بعضی ها به خاطر نامورشدن و شهرت یافتن ، بعضی ها به خاطر رخ رفتن ، بعضی ها به خاطر لت کردن حریفان و بعضی ها حتی به خاطر عاشق شدن به ورزش روی میاورند ، فکر نکنید شیر آغا دین پس پیری دلش میخواهد عاشقی کند ، گرچه این کار هم به او میاید اما از قدیم ها گفته اند که ، عاشقی راشرط تنها ناله و فریاد نیست ، تاکسی از جان شیرین نگذرد فرهاد نمیشد . پس بالاخره شیر آغا چه میخواهد ؟ چندان علاقه ندارد که شکم پیش برآمده اش را "پا و" کند چراکه او معتقد است اگر انسان به یک غوری سفر میکند ، بهتر است یک غوری ریزرفی نزد رشکمش داشته باشد اما صرف حساب این است که شیر آغا میخواهد در کمپ "تمرین کردن در فدراسیونی برای رئیس شدن خود را کاندید کند در این روزها بازار رفتن روسای فدراسیون ها بخارج خیلی گرم است اگرچنین شود شما حدس بزنید که شیر آغا دین سفر از کدام مدارک منفعت را به دست خواهد آورد .







ketabton.com - The Digital Library

چه بی‌خبرانه زندگی می‌کنیم

نوشته‌ء بلقیس بسمل

بکلی ازهمین کارم پشیمان شده‌ام ، درهرجاکه مرا میبینند فقط بگویی دیگر گپی برای گفتن یافت نمیشود بخلاص در مورد کارهای نویسنده گی من شروع میکنند .

چند روز پیش یکی از همصنفا ن دوره‌ء مکتبم رادرراهرو "بغل‌کشی" ده افغانان دیدم ، همان راهروی که اگر د ونفرها هم ملاقی‌وایستاده شده صحبت کنند ، تمام راهرومثل سرکی‌که ترافیك نداشته باشد وموترها متوقف گردند ، آدمهاایستاده ومتوقف میشوند . بلی ، همین که سلام علیکی کردیم ، شروع کرد : چطورستی همرای نوشته هایت ، خدا نزنهت ، یادت اس‌همو طنزه که راجع به سات کیمیانو شته کده بودی ، هیچ یادم نمیره :

د رساعت کیمیا رنگ همه چون خزان میشود

حتی چشمهای اولنمره به گریان میشود

اوه که همو روز اوره که خواندی ، معلم‌صاحب کیمیا ره چطورتا ثیر کده بود ، یاکه پالوخیل مره گفته بودی :

دل کریمه ، همچوپوش‌کتاب نجیبه ویران میشود .

... وخاطره های دیگرکه حتی یکی آن هم د رذهنم نبود ، او د رهمان بهرو باریادآوری کرد . تابالاخره خود رانجات دادم .

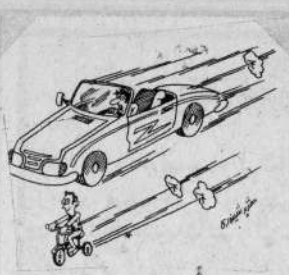
همین قسم ، چند روزپیش د رحالی که د رسرویس‌به جای نگران ، من پایدان چی بودم وبالا ی یك پاایستاده ، دیدم د رمیان بهرو یار راهرو ، سرو کلهء دوست دیگرم پیدا شد وهمان ضرب‌المثل صد ق کردکه "بز د رحال جان کندن ، قصاب د رغم چرپو" او شروع کرد :او- هوتو ! سلام ، چطورستی ؟ (او- ازین که صدایش تاگوشم نمیرسید ، چیغ زد) ... ولا اوروز یك چیز که آزتوده سباوون خواندم ، گیشکو بلا ستی مه میگم بلا نمیفام چطوده فکرت ایطو چیزا میگرده ؟ بگونی ! چطو میایه ؟

اول قلمه میگیری ، یاد ازو ده — کلمت امده میره وتونوشته‌کده میری یااول کلیشه فکرمیکنی‌وباداز و قلم وقاغذه میگیری‌ونوشته‌میکنی؟...

و من د رحالی که د ستهایم سستی‌میکرد وهر لحظه خطر افتادن تهدید م میکرد ، سرم نیزگیج شد و حیران ماندم چی بگویم تااو نرنجد ونگوید که مغرور شده‌ام . به هر صورت ، روز — دیگر د رحالی که ازعجله زیاد میدویدم ، د وست دیگرم پیشر- ویم آمد وگفت : اوهو سلام ، چطور ستی ، صحت مبارك ؟ روزوروزگار زنده گی چطو میگذ ره...

راستی گوش‌کو ! یك چیزی میگم همی ره نوشته کو . خو ، یك همکا- رم پرسان کدکه همی فیودا —

بقیه د رصفحه (۸۷)



دختر به پسری که همیشه مزاحم او میشد گفت من ازتوپر — سشی دارم اگر جواب بد هی باتو ازدواج میکنم د رغیرآن ازمزاحمت من د ست بر دار ، پسر قبول کرد . دختر گفت : نام من د وسال و شش ماماست حالا بگو که نامهن چیست پسرهرچه فکرکرد نفهمید قبول کرد و به دختر گفت اگر جواب سوالت را - خودت بدهی من ازتو د ست می بردارم دختر گفت نام من سیماست وبعداز پسرجدا شد .

ژورنالیست پرکار و مبتکر

به نام و نشان‌من ، به مثابه یك ژورنالیست پرکار و مبتکر مخصوصاً د رمطبوعات کشور بسیاری ها آشنایی کامل دا — رند ومیدانند که من ژورنالیست مستعد ، پرکار و مبتکری میبا — شم .

خوب ، اگر احیاناً د رمیان شماخواننده گان محترم کسی وجود داشته باشد ، که برای بار نخست به اسم من آشنا — می شود وازاستعداد ، پشتکار وابتکارمن اطلاعی نه دارد ، پس لطفاً به مختصری ازیادداشت- های مطالبی که طی هفته روان برای جراید ، مجلات وروزنامه- های کشورتهیه نموده ام ، توجه نماید :

شنبه :

داستانی‌راکه از یك مجلهء خارجی همزبان ، انتخاب — نموده بودم ، بعدازتغییرات و نوآوریها بهرون نویس‌نمود ، به د وست فرهنگی ام ، مسوول یکی از مجلات کشور ، جهت نشر به نام خود ارسال‌داشتم ، که با تشکر پذیرفته شد .

یکشنبه :

د رآغازاین روز شوق نوشتن یك تبصرهء پرمحتوا و قوی د ر- مغزم جوانه زد . بناً فوراً دست و استین را برزده ، کلکسیون سال روان یکی از روزنامه های کشورراد رمقابلم گشودم ، نخست بانشانی قسمتهایی ازسرمقا لات مقالات ، وتبصره ها ، تبصره یی تازه یی رااستخراج نمودم بعداً همین قسمتهایی نشانی شده ، را یکی بادیگری پیوند داده ، روی صفحهء کاغذآو- رد م وبه‌یکی‌ازرو زنامه ها فر — ستادم که باتشکر تیلفونی ، روزنامهء متذکره ازآن تبصرهء پر- محتوا وقوی ، استقبال بعمل آورد .

دوشنبه :

د راین روز یك نقد بسیار خوب و جانانه بالای یکی ازفلم- هایی‌نشرشد ، ازطریق تلویزیون بااستفاده ، ازاصطلاحات ، عبا- رات وکلمات تخنیکی که د رهیچی ازکتب فن سینماتوگرافی به کار — رفته است ، نوشتم وبه‌یکی ازجرا- ید غیر سرکاری ، برای نشر فرستادم که با اظهارسپا س و — امتنان قبول شد .

سه شنبه :

به طور عموم صبحگاهان روز های سه شنبه هر هفته بسیار مصروف وسرگرم میباشم ، زیرا — د راین روز مجبورم مکلفیتم رادر مقابل‌جریده ایکه مسوولیت‌تهیه مطالب صفحهء "طنز و فکاهی" آنرابعهده دارم ، ادانمایم .

بناً د رآغازین صبح همین روز خود را به دفتر جریدهء متذ — کره رساندم . طنزها ، کارتونها و فکاهیات همکاران قلمی جریده راکه به دفترجریده رسیده بود ، مطالعه نمود و بعداً تعدا — دی ازآنهارا د رصفحهء اختصاصی جریده جابجانموده ، بعداز- آنکه از ذکر نام خویش د رآن‌صفحه اطمینان حاصل نمودم ، دفتر جریده را تا روز سه شنبه هفتهء آینده ترك‌کردم .

آخر باید مکلفیت خویشرا د ر مقابل این جریده به وجه احسن انجام دهم ، زیرا د رختم‌هر-

بقیه د رصفحه (۸۷)

ketabton.com - The Digital Library

صبر زدن زرگر یک زن کیسه بر

سمدلاسه د سړیسونویه تم ځای کی چې ښې شوی ۰

ـ ته یې په ویږدی ۰۰ اوه خلکو سته وکړی چې غوږ والی یې راځنی

وو هله داغږ دیوی نیم زالی ښځی وچې له کمې غوږ ځخه یې سړی

وښې روانې وی اودنورو ښځو په کیږ کوټه کی یې تړیکی وهلی ۰ښځی

غوښتل چې په کیسه بوهیږی ځان له دروازی راوغورځوی ،ځکه چې

له غوږه والی سره یوځای یې د غوږ توټو هیڅ رڼتیا الوزیلی وه خو کیسه

کوټه د ویره لړه وه چې خپل پیړی شوی غوږ تعبیې هم لاس نه رسید ه

ددی پښې په لیدلو سره په چرت کی شوم اوله ځانه سره می وویل

چې کیسه یره ښځه خوښه ځله ترنا وینه کیسه پرخطرناکه ده ځکه چې

تا وینه کیسه بهرازی د خلکو جوړونه پیړی کوی ،خوکیسه یره ښځه

د خلکو غوږونه پیړی کوی ۰

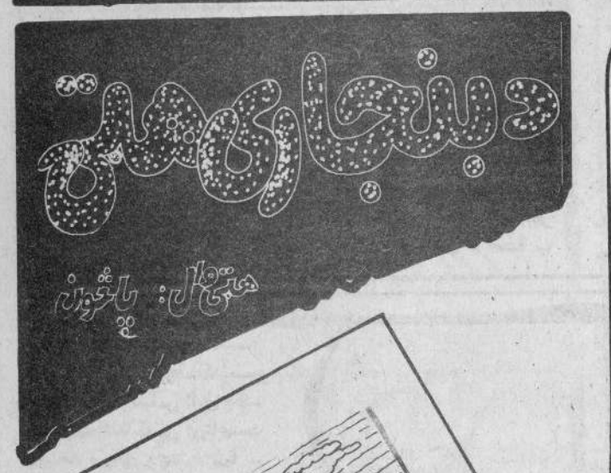
اوله دی سره جوخته دد ُ ری ژبې هغه مشهوره وینا رایاده شوه

چې وایی : صدزدن زرگر ،یک زدن کیسه بر ۰

غـــزل

پس له ځوکلونه خلاص له خاکولتی شی
بیا هم موږ ی په ارمان د سلاتی شی
څوله وړځ وهی چ رتونه یه شمه کی
که وړیا د ورته ـ ئی خوند د کندنی شی
د ډوډی پیچ کښ یی وښپلی سری ډی
چې وړیا د ورته پوه توالی د شولی شی
د پلوا و د چلـ و وختونه لا ر ل
اوس یی تش په دفتر وخوکی کیسی شی
د یره قدر یی چې نوم همیش یادیږ ی
اخر جوړی یه قبرینی ته ترانی شی
رفیق الله زړه سواند

د بنجارې هټۍ



اوطوطیان

وایی چې د بنجاره هټی هټیوال د خپلې هټی ترڅ ولاړوه اوطوطیا ئ

یی خرڅول یوطوطی یی په ځمکه ،پل یی د هټی په د رشل اود ریم یی په

هټی کې د ټوکری له پاسه کهنولی وه اواخستونکی یی ورته راپلل ۰ په

دی وخت کی یوتن لاروی ورته راوکړځید اویوښتنه یی ورڅنی وکړه :

ـ وروره ،یوطوطی په څیرخرڅوی ؟

هټیوال ځواب ورکـــړ :

ـ هرډوجلا ،جلا یوه لری ۰ د غه طوطی چې پرځمکه ناست دی قیمـ

یی زرافغانې دی ،داچې د هټی په د رشل ناست دی ،،دوه زره ۰ ا و

هغه چې د ټوکری پرسر ناست دی ،، د ری زره افغانی یوه لری ۰

اخیستونکی ورڅنی وویښتل :

ـ مګرودی نه ویل چې دوی هرډو کوم ،کوم کمالونه لری ؟

هټیوال په ځواب کی ورته وویل :

ـ د غه طوطی چې پرځمکه ناست دی اویوه یی زرافغانی د مداکمال

لری چې هم په خ پله په خبرو پوهیږی اوهم پل پوهولی شی ۰ داچې

په د رشل ناست دی ،، ،کمال یی دادی ،، چې په خپله خبره پوهیږ ی

خپل په خبره نه شی پوهولای اودا ریم چې د ټوکری له پاسه ناسـ

ت دی ،، ،نه په خپله خبره پوهیږ ی اونه پل په خبره پوهولای شی ۰

لاروی ورڅنی په حیرانی پوښتنه وکړه :

ـ نو د دی علته څه دی ،، چې د ټوکری له پاسه ناست طوطی نه پـــه

خپله خبره پوهیږی اونه پل پوهولی شی ،خو یوه یی د ری زره ده ؟

هټیوال یوه مانالونکی موسکا وکړه اوورته وویل وویل :

داځکه چې په د ی نړۍ د ه طوطیانو نږ امر مقرر کړی د ی ،، ۰

افسانه

ښځه

د وه صاحبونه ۰۰۰ می رانهول ۰۰

د سړیو ستم ځای ته راغلم ،

سړیس ته د پورته کید و په وخت

کی می پولاس نیغ جیب ته ننو ت

ما هم تهنګه ونیو ،خود لاس خا ـ

وند په حق جانیه خیره راته وویل ،

ـ لاس می خطا وت ،، ه پیرو یه ،

څوتنو نوروهیڅ راوا راوما ووشی

وویل ؟

ـ وښځه ،، و یښه ۰۰۰ !

یوه ژوره سا می وکښله ،،،

ولاړم ،لا یوتم ځای ته وتم شـ وی

سها رکله چې شمیی ته لا ر م

زما د حاضری خانه قید شوی و ،

د حاضری ما موراته وویل :

ـ شریفه ،محتاحاضری سهـ وا ،

قید شوی د ه ۰ ،ځکه څه پکـــی

ولیکم نورما موریی به وائی چې سی

ساخته کاری ئی کری د ه ۰ خیر ،

نن هم که ،بله ورځ چې رانـــه

غلی خانه به د رته سهینه پریږدم ،

وښځـــه !

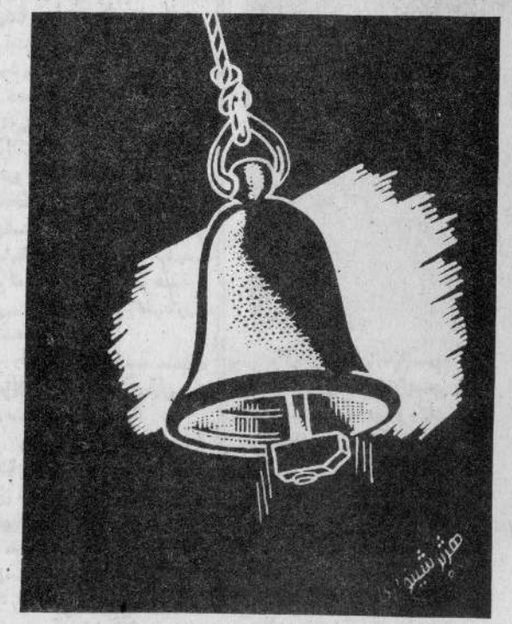
زهم د شمیی نخته پـــه

چکروو تم اویتا رته په سود اپـــی

لا یو نخود ،یوښه ورجوشك ،یـــو

چې ،یوه غوږ وا وګړ یو ګډ د مستری





وایی چې په یخوا زمانو کی یـــو

چولو ژوند یوموجود اتوخیـــ ر ی

کولی ۰کومه ورځ د وه زرکا ن سره

ننښتی وو اوخلك یی تماشی تمولا یدو

یوا ویل یی په خپلو تمرو یې ترکـو

باندی د ومره سره ژوبل کړی وو

چې د د وا ډوبه مخونود وینو شاځکی

مالومید ل او سپوکی یی ســـ ر ی

وی ۰ په د ی وخت کی کـــو م

ځمرك نندا ډچی له یوزرك تنـه

ووستل :

ـ ولی خپل همنوم په مښو ـ

که وهی اوورسره جګړه کوی ؟

زرك له د یرقهرځخه ځمکـــه

څوځله په مښوکه ووهله اوځواب

یی ورکـــړ ۰

ـ زه ځمکه ورسره جګـــړه

کوم چې هغه د پل د لاس الـــه

ګرځیدلی د ه ۰ د هډ د ی لـــه

پاره هغه ته ډبه اود انه ورکـوی

چې لعا سره یی وجـ نګوی ۰

کله یی چې له پل زرك شخه

ووستل ،نود هغه ځواب هـــم

د لومړی زرك په څیر و ،اوبه مقابله

کی له شپکیل زرك سره یی جګړه

د ځای روا حق پاله ۰

هوښیا ر او ځمرك سړی د دی

یوړ ول ځوا یونو په اوږد لوســـره

موسکی شو اوغوستل یی چـــی

د وا ډوته قناعت ورکړی ،خوزرکـا ن

خپلو مالکانو په پنجو کی خونـــد ی

کړل اود بلی ورځی جګړی له پار ه

یی شرطونه سره پرې وتړل ۰

کلیه کلیه غږ واکانی

پګړی هم خوری

وایی چې د د وه تنوسره د عوه

وه اود فیصلی له پاره د ریم ګړ ی

ته لاړل ۰ لومړی تن د د ی لـــه

پاره چې د ریم ګړی د د ه پـــه

پلوی پریکړه وکړی ،نوبوښکلـــی

وږښمینه پګړی یی ورته ورکـــړ ه

کله چې د د عوی پل لوری خ ب ر

شو ،نود ریم ګړی ته یی هماغـه

ما ښام خپله لنګه غواکورته ورووستله

د د عوی د سپینولو په وخـــت

کی د ریم ګړی د د وهم تن پـــه

ګټه خبری کولی ۰ لومړی تـــن

غوښتل چې د د ریم ګړی پیـــام

خپل لورته راوا روی څود د ه پـــه

ګټه خبره وکړی ۰ څوځله وتپـــو

خیدا وړ ،خپله پګړی یی ګوتـــی

ووهلی ،خود د ریم ګړی پیـــام

نه شو ۰ په پای کی یی غوږ ورتـــه

ووېل :

ـ یاره ۰۰ نن څومره ښه

پریښی ،خوکاشکی هغه نـــو ی

پګړی د ی پرسر کړی وای ۰

د ریم ګړی چې ســـخـــار

د لنګی غواشهد ی خوږلی و ی

اوخکړیی پر ځای و ،په کنایـــه

د پګړی خاوند ته ووېل :

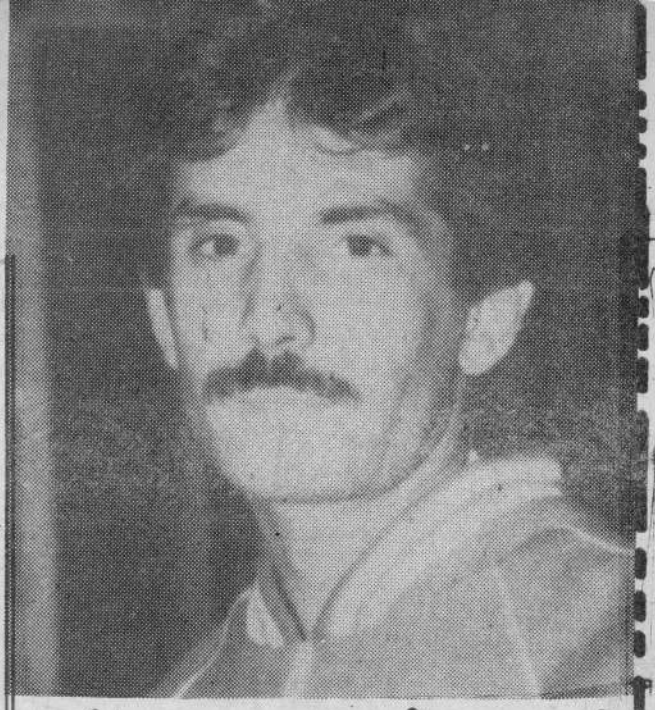
ـ وهله می ،خونوی پګړی

غوا وخوړه ۰

اوبه د ی ټول د عوه د غوا

خاوند وکتله ۰

ketabton.com - The Digital Library



فتبال فریاد میکشد

نظریه روایت شخصیت های بزرگ عرصه ورزش کشورمان میگویند :

ما فعالیتهای ورزشی گاهی همه ای اینده بین ورزشی گاهی همیشه سلوارتا شاه چاه و ذوق زده های ورزش بود و هم با ایا مسابقات المپیک وقت سعی همیشه گستی داشتند عیقتگان ورزش را با ایرنمود و مسابقات والیبال فتبال عباسکتبال و پهلوانی بینگ پانگ به منظور همان این ورزشها پاسخ بدهند و دیراورد این ماموال گامهای بزرگی بر بیاهنند .

تقاضا از چند سال به اینطرف علاوه بر بعد و شد و چنین بزرگ ورزشی "چ مه حضوری " خبری از دایرنمود و مسابقات نیست در این زمینه با مخالفت شورحمد معاون فدراسیون فتبال با بهترین کوم ستون فقرات فتبال کشور صحبتی را تنظیم نموده ام که ذیلا تقدیم میگردد :

— لطف نموده بگویید که وضع فتبال در کشور چه گونه است ؟

— وضع کنونی فتبال با وجود کاستی ها و مشکلات مالی که فدراسیون به آن مواجه است تقریبا خاصه بخش میباشد البته این ساحه ورزش مانند سایر جوجه های زنده گی مردم رابط با گلوار جنگ تاثیر پذیر بوده است ولی با تمام اینها همه ساله تورنمنت های فتبال برگزار میشود چنانچه طی سال روان مسابقات فتبال جهت گرمتر بین بازیکنان برای تیم های ملی و جوانان و نوجوانان از جانب فدراسیون فتبال به راه انداخته شد و بازیکنان نخبه در تیم های منتخبه گروه انتخاب و تحت نظر تمرینات مربوط به تیمهای خویش ادامه میدهند همچنان مسابقات فتبال بمناسبت هفته دوستی الگرد استقلال کشور نیز چندی قبل بمراه اتحاد هفت تیم های از جمهوری ازبکستان شوروی جهت انجام مسابقات دوستانه دعوت گردیده بودند که نتایج خوبی را تیم های ملی، جوانان هارد و بخارندوی به دست اوردند .

— وضع برگزاری مسابقات در مقایسه به سالهای قبل در چه حالت قرار دارد ؟

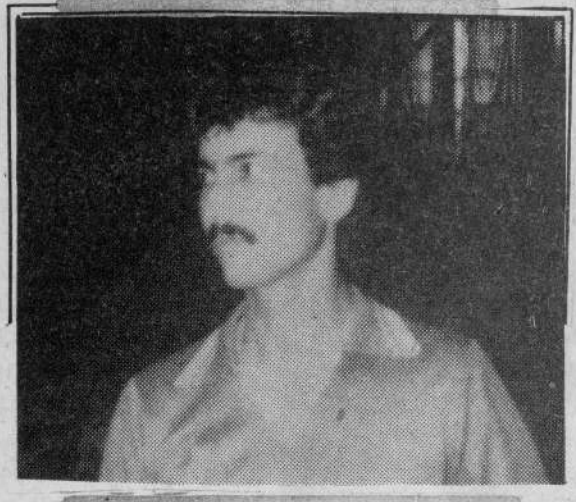
وضع برگزاری مسابقات را میتوان رعایت بخش تراز سالهای قبل دانست زیرا طی سال روان طوریکه قبلا اشاره شد مسابقات به منظور رشد استعداد های ورزشی و برگزاری سالم بین ورزشکاران تبادل تجارب و ورزش

بقیه در صفحه (۶۹)

سرویس پاس، شوت

والیبال که در زمره ورزشهای اجتماعی جای مطلوب خود را احراز داشته است اولین مرتبه در ایالات متحده امریکا مصادف به سال ۱۸۹۵ توسط معلم امریکایی ویلیم مارگن عرض وجود کرد . که ابتدا این ورزش نه نفری بازی میشد البته به شکل ثابت وبعداً نه نفر به شش نفر تقلیل یافت باز هم به شکل ثابت . اما طی سال های اخیر بازیهای دورانی به وجود آمد که از سرعت عمل بیشتر در جریان مسابقه استفاده به عمل می آید . که ورزش والیبال متکی براین تخنیک هاست سرو پس ، گرفتن میدان ، پاس حمله و شوت میباشد . در کشور ما اگر چه در رقصت این ورزش طوریکه لازم است توجه صورت نگرفته است حتی احتمال آن می رود تا این ورزش آهسته آهسته خویشرا از پهنوی سایر ورزشها مجزا ساخته وازمیان نرود . اما جوانان علاقمند خاصی به این ورزش دارند که در این رابطه با عبدالحکیم "صافی" عضو تیم ملی کشور و جوان مستعد وعلاقمند ورزش والیبال صحبتی راانجام داده ام که با هم میخوانیم :

از سال ۱۳۵۹ تمرینات متواتر وپشتکار پیدا کردم به عضویت در تیم ملی کشور پذیرفته شدیم . سالهای قبل که از طرف کمیته ملی المپیک مسابقاتی زیر نام مایه کابل راه اندازی میشد که سه دور داشت که در همه مسابقات سهم داشتم وبه اثر موفقیت من در این مسابقات در سالهای ۶۱ — ۶۲ — ۶۳ موفق به اخذ مدال طلا شدم . باید بگویم که مسابقاتمن همیشه در سطح بالایی بوده یعنی همیشه



در مسابقات فاینل مسابقه داده ام که همه بی آن را موفقانه پشت سرگذاشتم . در این مدت جالبترین مسابقه می باتیم گرجستانی شوروی بود که بعداً چندین سال وارد کشور ما شده بودند و این مسابقه در هنتون کابل تدویر یافته بود تو نستم سه مقابل یک در مقابل تیم حریف موفقیت حاصل نمایم زیرا

بقیه در صفحه (۸۹)

ketabton.com - The Digital Library



حرکت سریع

تکواندو ورزشیست کهدر کشور چین زاده شدو در کشور جاپان رشد و نمو نموده است و ازشروع ظهور این ورزش هنری رزمی مطابق به شرایط و روزگاران وقت دلبستگان خود را داشته است و با گذشت زمان این ورزش به انتهای رشد خود رسیده و در همه جهان پخش گردیده و از چندین سال به اینطرف شاهد موجودیت این ورزش در کشور خود مان هستیم.

این ورزش زیبای رزمی که اراسته با تخنیک های فنیل هنری است میلی از جوانان و نوجوانان شهر مانرا به سوی خود کشانیده به حدی که جوانان علاقمند به این ورزش به مصارف شخصی به ایجاد و احیای کلب های این ورزش در نقاط مختلف شهر وولایات کشور پرداخته اند :

در این زمینه با ورزشکار با استعداد این رشته احمد جاهد سخنانی را تهیه نموده ام که تقدیم شما میگردد :

احمد جاهد از سال ۱۳۶۰ البته به قول از خود شریه این ورزش رو آورد ، علت و در مورد اینکه چرا این ورزش را گزیده است میگوید : " فکر میکنم مسابقه انتخاب به ذوقها ، سلیقه ها و خواستهای شخص پیوند ژرف دارد . افراد بشر با درک همین نیاز ها روی سکوی انتخاب می ایستد که یک اندازه موارد یاد شده و یک مقدار هم محیط انسانرا کمک میکنند تا گزینش رشته های مختلف ورزش یا سایر رشته هارا به دست خود بگیرد روی این اصل من این ورزش را انتخاب نموده و روز تا روز نسبت به این ورزش علاقمندی ام بیشتر می شود . قسمیکه میدانم تکواندو دو نوع است «تکواندو ی هیانگ و تکواندو ی پومسه تفاوت این دو سبک در چیست و شما کدام آنرا ترجیح می کنید ؟

— این دو ورزش فرزندان یک مادر اند ، در تکواندو ی هیانگ نیز هیجو تکواندو ی پومسه حرکات دست و پا و سایر نقاط بدن وجود دارد . با وجود گونه گون بودن سبک هاغیر واهداف در هر ورزش به یک نقطه ختم میگردد . یک ساله که

بقیه در صفحه (۸۷)

باسکتبال پست موفق

باسکتبال که در سال ۱۸۹۱ توسط معلم امریکایی جیمز نا— سمیت به وجود امد اهسته اهسته در سال ۱۸۹۴ انکشاف قابل ملاحظه ، در عرصه این ورزش رونما گردید باید علاوه نمود که در سال ۱۹۵۶ مسابقات المپیک اروپائی این ورزش و در سال ۱۹۱۳ مسابقه المپیک آسیایی آن برگزار گردید .

البته مرحله اول انکشاف این سپورت را بین سالهای ۱۸۹۳ — ۱۹۱۸ میدانند و مرحله دوم انکشاف آن را در اروپا سال ۱۹۱۹ تعیین کرده اند . اولین مسابقه باسکتبال زنان در کشور فرانسه در سال ۱۹۳۳ دایر گردیده و به حیث بازیهای المپیک در سال ۱۹۳۸ شناخته شده اولین برنده گان این مسابقات از میان بازیکنان کشور ارجنتاین تعیین نموده در کشور خودمان این ورزش از سال ۱۹۳۴ به رهنمایی یک معلم امریکایی رایج گردید .

دران سالها این ورزش مدال بین المللی ترقی خیره را میبود و دختران جوان چنان دراین ورزش موفق بودند که تیم ملی را تشکیل داده بودند .

بالاخره به مرور زمان عرصه ورزش دختران چنان منجمد و محدود گردید که کامل تیم ها از هم پاشیده شد مباحثه شنل اطلاع حاصل میکنیم که در این اواخر دوباره تمرینات ورزش دختران اغاز گردیده و پیگیرانه دنبال میشود . یکی از ورزشکاران سابقه دار تیم دختران ملی عضو تیم ملی کشور می باشد که دارای سابقه طولانی در این عرصه بوده وی که از شش سال به اینطرف عضویت تیم ملی را کمایی نموده است میگوید :

اساس ورزش باسکتبال را تخنیک و تکتیک درست و علاقمندی ورزشکار تشکیل میدهد . ورزش باسکتبال ورزش اجتماعی و همه گانی بوده در ان از تخنیک های چون فول ، واکینگ و پاس کار گرفته میشود و یک ورزشکار باید در پلر خوب باشد سرعت خوب و شوت خوب داشته باشد .



ketabton.com - The Digital Library

جنگ اصفهان

بطوری که گفتم قصد داشتم بعد از خاتمه جنگ اصفهان به فارس بروم و دماغ سلطان فارس را که بمن ناسزا گفته بود بر خاک بمالم ولی از سرعقند ه بوسیله پیک ه بمن اطلاع دادند که مرتبهای دیگر (توک تامش) ماوراء النهر را مورد حمله قرار داده است.

تا وقتی که در ولایات مرکزی ایران حرکت می کردم سربازان من از سرما معذب نمیشدند. ولی بعد از اینکه از (ری) گذشتم وارد دامنه های کوه البرز شدم سرما شدت می کرد و من می بایست در سرمای زمستان از آذربایجان و آنگاه از کوه قاف بگذرم تا بتوانم خود را بکشور قبچاق برسانم.

از اصفهان تا (ری) هوا معتدل بود از اینکه از ری گذشتم هوا سرد شد و نرسیده به سبزوار طوری برودت شدت کرد که من مجبور شدم فرمان توقف صادر نمایم. زمین مستور از برف بود و احتمال داده می شد تمام اسبهای ما از برودت بهلاکت برسند. من گفتم که با شتاب برای نگاهداری اسبها اصطبل های موقتی بوجود بیاورند و تیرهائی برزمین نصب کردند و اطراف و بالای آنها را با نمد پوشانیدند و از نمد خیمه ها برای پوشانیدن اصطبل ها استفاده کردند و مکسب های خود را در آن اصطبل های موقتی جا دادیم. بعد از اینکه دوره شدید سرما گذشت براه افتادیم و از راه طوس و کوچان (قوچان) خود را به ترکستان رسانیدیم. از آن پس هوا معتدل گردید و وقتی من بسمرقند رسیدم آخرین ماه زمستان بود. در سمرقند بهیچ روز توقف نکردم زیرا میدانستم که اوقات خود را در صحرا بگذرانم و در شهرها زیاد توقف نکنم. زیرا توقف کردن در شهرها سبب میشود که انسان متمایل به خوشگذرانی گردد و من باید عهد داشتم که هرگز گرد خوشگذرانی نگردم.

من هشتاد هزار سرباز به پسرم (شهنشاه عمر) دادم و گفتم (توک تامش) را بقتل برسان و سرش را برای من بفرست ولی اگر گنجخت کشورش را ویران کن و برگرد. من میدانستم که (توک تامش) ممکن است بگریزد چون فهمیده بودم که مردی ترسو میباشد و اگر تا سمرقند و یا ماوراء النهر را دنبال من مورد حمله قرار نمیداد و هنگامی به کشور من حمله میکرد که من خود آن جا باشم.

اولین کبوتر که از مشرق بکبوتر خانه سمرقند رسید و آنجا نشست خبر آورد که فشون مغول بین ده تا دوازده (تومان) است یعنی بین یک صد تا یکصد و بیست هزار نفر. از وضع راه پیمائی فشون مغول فهمیدم که آهسته حرکت میکنند و حدس زدم که سرمیرفتیم اسبهای خود را با توانه سیر میکردیم زیرا نه فرصت داشتیم که آنها را در مراتع رها کنیم و نه امکان داشت که با خیلی عقب حمل نمائیم. همین که علایه اوی خبر داد فشون دشمن را می بینند من آرایش راه پیمائی را برخاکریز سواران خود را آرایش جنگی دادم. پنج هزار تن از آنها را مورشد ندکه در موقع جنگ از یکصد و چهل هزار اسب یدک نگاه داری نمایند. شصت و پنج هزار



بازان مغول بازن و فرزندان خود حرکت می کنند یا اینکه وسیله نقلیه کافی ندارند. هنوز کبوتر خانه های من طوری کامل نشده بود که من بتوانم از سمرقند هم برای اطراف کبوتر قاصد بفرستم و کبوتران قاصد از اطراف بسمرقند می آمدند. لذا من نمی توانستم استعلام کنم که راجع بحرکت کندی حرکت قشون تحقیق نمایند. این بود که مصمم شدم براه بیفتم و باستقبال آن قشون بروم.

کبوتران قاصد مرا از خط سیر آن قشون مطلع میکردند و من دانستم از کدام راه بمن نزدیک می شوند. من با هفتاد هزار سوار که هریک دارای دو یدک بودند بسوی مشرق عزیمت کردم تا باین که خصم را غافل گیر کنم.

زائد است بگویم که وقتی با سوی مغولها سوار دیگر را منقسم به چهار فرسخ کردم و سه قسمت آنها هریک از پانزده هزار سوار متشکل شد. ان سه قسمت جناح راست و جناح چپ و قلب قشون بود و بیست هزار راهم در ذخیره نگاه داشتم که در موقع ضرورت از آنها استفاده کنم.

وضع من طوری بود که می توانستم بدشمن شبخون بزنم ولی بدو علت ترجیح دادم که هنگام روز بدشمن حمله ور شوم. اول اینکه چون قشون دشمن بزرگ و شماره سربازانش بین یکصد تا یکصد و بیست هزار نفر بود، هنگام شب، در موقع شبخون بین سربازان من بی نظمی بوجود می آمد و ممکن بود که آنها دوست را از دشمن تمیز ندهند. دیگر این که عزم داشتم (بهل ـ اورگون) را زنده دستگیر کنم و اورا بپهنم و از وی بپرسم

بچه جرئت در صدد بر آمد که بچنگ فرزند چنگیز برود؟ سرانجام من بجائی رسیدم که باخصم بیشتر از چهار فرسخ فاصله نداشتم و در آنجا اسبهای یدک را رها کردم و آنها را تحت حفاظت سربازانی که می بایست عقب بمانند قرار دادم و به سربازان گفتم استراحت کنند و بگذارند که اسبها نفس تازه نمایند. در نیمه شب براه افتادم و چون وقت کافی داشتم با حرکت قدم راه می پیمودیم. همین که طلیعه بامداد دمید بجناحین خود دستور دادم که بدو طرف من که قلب قشون بود بتازند و فراریها را بگیرند.

حرکت چهار نفر و پنج هزار سوار که خسته نبودند تا مغرب گسترده شده و از جنوب بسوی شمال مورد مشاهده ای نبوده که بتوانم در اینجا وصف کنم و شاعر بزرگ توسفند در سلام خانه ه فش عام می کرد یم.

من دستور داده بودم که (بهل ـ اورگون) و افسران او را زنده دستگیر کنند و چون ما اردوگاه را مشاهده کردیم (بهل ـ اورگون) عده ای از افسران مغول را سپرد تا بدیدن من حاضر شوند. وقتی (بهل ـ اورگون) مردی است قوی هیکل بلند قامت و وقتی او را نزد من آوردند سر از سایه خضر من تجاوز نمی کرد. من از او پرسیدم آیا ترکی میدانی یا نه؟ معلوم شد که (بهل ـ اورگون) جز زبان مغولی زبان دیگر را نمی داند. من بوسیله دیلماج از او پرسیدم تو با چه جرئت بفکر افتادی که بکشور من حمله و رشوی آیا آوازه من بگوش تو نرسیده بود؟ (بهل اورگون) گفت من تصور نمی کردم که تو این اندازه قوی باشی. گفتم تو آن قدر زبون هستی که من نمی خواهم تو را بخت برسانم ولی تو و اسیرانت را حبس خواهم کرد و آزادتان نخواهم نمود مگر اینکه من قدیه بدهید (بهل اورگون) گفت من حاضرم نیمی از اسبهائی را که اینجا داریم بتو بدهم مشروط براینکه مرا آزاد کنی. گفتم راجع باسبهائی که اینجا داری خوف نزن چون همه مال من است زیرا غنیمت جنگی می باشد و قدیه ای دیگر من نه ده تا آزاد کنم. (بهل اورگون) گفت من در کشور خود اسب و گوسفند زیاد دارم و آنها را بتو خواهم داد تا آزاد شوم.

مدت دو روز مذاکره راجع بقدیه ای که باید "بهل اورگون" و افسران او بپردازند ادامه داشت و عاقبت من موافقت کردم که "بهل اورگون" شصت هزار اسب و دویست و پنجاه هزار گوسفند بمن بدهد تا آزاد شود و قدیه هریک از افسران او را که اسیر من شده بود هزار اسب تعیین کردم. "بهل اورگون" مرا مردی ساده تصور کرده بود و گفت عده ای از سربازان خود را با من طوس هم در کتاب خود وصف نکرده است. من تصور نمی کنم در آن موقع خورشید که تازه سر از افق بیرون آورده بود بنظاره ما اشتغال داشت. ما جلو میرفتیم و بیست هزار سوار دشمن از عقب ما می آمدند و بین ما و آنها باندازه پنج فرسخ فاصله وجود داشت. صف سواران دشمن هم مانند صف ما از مشرق بمغرب گسترده بود.

مغولها وقتی نزدیک شدن ما را دیدند در صدد برآمدند که صفوفی بوجود آورند ولی قبل از این که صفوف آنها آراسته شود من خود را بآنها رسانیدم و بدو فرمانده جناحین دستور دادم که مغولها را محاصره نمایند. اگر بتوبگویم که وقتی ما وارد اردوگاه مغولها شدیم گوئی که بهشت گله بزرگ از گوسفند حمله ور شده، ایم شاید باور نکنی. چون تومان (چنگیز) راشنیده ای و تصور می نمائی که مرکز مغول باشد (چنگیز) است.

بعضی از مغولها طوری ناتوان بودند که حتی شمشیر خود را از نیام بیرون نیاوردند باین جهت فقط در بعضی از نقاط اردوگاه مقابل ما مقاومت شد و عده ای از سربازان مرا کشتند و در جاهای دیگر ما مغولها را به مغولستان بفرست تا اسبها و گوسفندها را فراهم نمایم و برای تو بفرستم ولی من در خواستی را که میدانستم حیله است نپذیرفتم و گفتم تو و افسرانت ه اسیرمن خواهید بود تا وقتی که اسبها و گوسفندها از مغولستان بیایند. "بهل اورگون" گفت آیا میدانی از اینجا تا مغولستان چقدر راه است و سفر فرستادگان من به آنجا و مراجعت از مغولستان با اسبها و گوسفندان چقدر طول می کشد. گفتم این فکر را می باید موقعی که هنوز عزم حمله بکشور ما نکرده بودی بکنی. آنگاه باوی اتمام حجت کردم و گفتم از حالا تا فصل پائیز فرصت داری که اسبها و گوسفندان را از مغولستان باین جا برسانی و اگر تا روز پانزدهم برج عقرب که دو ماه پائیز است اسبها و گوسفندان بمن نرسیده تورا خواهم کشت ه و با افسرانت نیز همین گونه رفتار خواهم کرد.

من می دانستم که سلطان شکست خورده مغول نمی تواند شصت هزار اسب و دویست و پنجاه هزار گوسفند را باین کله به ماوراء النهر برساند و با وگفتم که اسبها و گوسفندان را با کله های کوچک براه بیندازد بطوری که مجموع آنها تا نیمه برج عقرب بما وراء النهر برسد. (بطوری که دیدیم تیمور لنگ تا اینجا حساب ایام را از روی ماههای قمری تعیین میکرد و در این جا از روی ماه شمسی تعیین می نماید و در ماوراء النهر هم ماه قمری مورد احتیاج بوده و هم ماه شمسی مارسل بریون).

فصل بهار و آنگاه فصل تابستان سپری شد و اثری از اسبها و گوسفندهای "بهل اورگون" بچشم نرسید. در آن سال من در ماوراء النهر بودم ه قسمتی از اوقات خود را صرف تعمیم قشون کردم و قسمتی دیگر را صرف آبادانی مملکت نمودم و در ضمن به تربیت فرزندان خود پرداختم پسر چهارم من (شاهرخ) در آن موقع طفلی هشت ساله بود و میتوانست براسب سوار شود و با کمان های کوچک تیراندازی کند.

وقتی شاهرخ بدنیا آمد من نام او را انتخاب کردم و آن نام را بروی گذاشتند و در گوش طفل اذان گفتند یک شب خوابی دیدم.

در خواب روی یا مشاهده کردم که هفت کودک شوخ را که همه پسر هستند مقابل من قرار گرفته و من اسم چهار تای آنها را میدانم و آن ها موسوم می باشند به جهانگیر ـ شیخ عمر ـ میران شاه و شاهرخ. ولی از اسم سه کودک دیگر بی اطلاع میباشم و شکفت آنکه از بالای سر کودک چهارم که شاهرخ باشد دم گاو کوهی آویخته بود.

(ادامه دارد)

ketabton.com - The Digital Library

پیشتاز

چند ی پیش اتحادیه ژورنالیستان افغانستان ابتکاری رابه خرج داده وکانکوری را به منظور ارزیابی مجلات خانگی راه اندازی نمودند . که درنتیجه مجله "بهاران" حایز مقام اول ومجله "شمس دوم "گلستان هنر" جایزه سوم را کمایی نمود .

مافرصت آن را یافتیم تا با دوشن از مسؤولین این مجلات صحبتی انجام دهیم . که نخست سر صحبت را بانهلاب موج مدیرمسوول مجله "بهاران" میآغازیم .

اومیگوید :

ازسالهاقبل این آرزوراد رسر میپروراندم که خودصاحب نشریه یی باشم تادرآن مطالب بدون سانسور به نشرمیرسد .تا این که به سال ۱۳۶۵ به تشویق ورهنمایی ،دوست نزدیکم نهلاب پژواک مجله یی راتحت نام "بهاران" بمسوولیت گرفتم ودران انتشار مطالب اموزشی ،ادبی ،هنری وفرهنگی راآغاز نمود م . این که چرا مجله ام عاری ازمطالب سیاسی است باید گفت که درنشریه یی به حد کافی به نشر میرسد . وچون خوانندگان مجله بهاران پیشنهاد نشر مطالب سیاسی رانکرده اند بناء من هم ذوق آنان رامد نظرگرفته ام .

اود رمورد این که ایاتصویر مینمود کهمجله اش مقام اول را بگیرد چنین گفت :

ابتدا فکرمیکردم که شاید مجله ام درجه اول رانگیرد وهیراس داشتم ازان که شاید دران جاهم واسطه وشناخت هانقش مهم داشته باشد که خوشبختانه آن طورنبود .

وقتی ازاوپرسیدم که چی کمبودیهایی درمجله تان وجود دارد گفت :

- تازه متوجه شده ام که مجله "بهاران" فاقد مضامین پشتو است که ازین پس درین قسمت توجه به خرج خواهم داد .

همچنان آرزود ارم تامجله ام را به کمک دوستان نزدیکم خطاطی وگرافیک نمایم وصفحه نوی راتحت کلیشه "درجهان ما" دران بگشایم تاارضای خاطردوستانی راکه علاقمندبه مسایل جهانی اند نیز فراهم سازم .

نهلاب پژواک یکی دیگر ازمدیرمسوولان لایق وباذوق میباشد که مجله اش رابه نام گلستان هنرد رصنف ششم مکتب صفحه گشود .

وقتی صفحات مجله های گلستان هنر ورق زده شوند مطلبی وجود ندارد که بدون تصویر باشد همه مطالب را با علاقه خاص همچو مجله "بهاران" جمع آوری وبه جای معین آن جاداده است .

اود رمورد این که مقام سوم را گرفته است چنین میگوید :

خوشوقتم ازاین کهمجله دوستم نهلاب جان موج جایزه اول را حایز شدچه مجله های مان باهم نزدیکیهای خاص خود رادارند .

امایک حرف برایم ازاردهنده است کهمجلهام چرا جای سوم رااخذ نمود آنانی که مجلات رابررسی نموده اند اصلاً متوجه نشده اند که کدام مجله قدامت داشته وکی این ابتکار را به راه انداخته است. شمافکرکنید مجله یی راکه دوسال ازنشران میگذرد ترجیح داده اند نسبت به مجله یی که شش سال قبل شروع به کار نموده است .

نهلاب درمورد دیزاین مجله اش چنین اضافه نمود :

"ازین که درسن وسال کم شروع به کارهای ژورنالیستیک ومجله نگاری نموده ام فقط کفایت میکند تامطالب ارزنده وخوب وخواندنی رادران جا دهم . ازین پس تاحدود یکه تجربه حاصل نموده ام میکوشم تاباخطاطی وگرافیک بهتر مجله ام را رونق بهشتر بدهم "

مجله سباوون به خاطر تشویق وقدردانی ازاین مدیرمسوولان تازه کار مطالبی راازمجلات شان برگزیده وبه پاپ میدهد .درین شماره ازمجله های شان انتخاب نموده که میخوانید .

باارزوی سعادت وبهروزی این دوستان ونیز به آرزوی این که درآینده هاکارگزارپهای پرارج تراز ین به دست دهند .

نوشته : ن . موج





از مجله خانگی بهاران



نهلاب موج

آن چیزکه جوان شرق را به جنبش خودکشاینده است

پیروی از مد به نظر من از سلیقه وعلاقه هر جوان چه غربی وچه شرقی نماینده گی میکند واما مدوم مدرن بودن داخل چوکات " ودرعین حال متناسب وخوشایند .انچه اکثر جوانان غرب بنام مداز آن استفاده میبرند درحقیقت یک نوع " افراط " میباشد که صرف مقبول خاطرخود همان جوانان وبعضی از جوانان ممالک شرق قرار میگیرد والدین به طورکلی خلاف اینگونه فیشن ها میباشند . متاسفانه اکنون ازینگونه مدهادرهمه کشورها ومنجمله کشورخودمان نیز توسط جوانان استفاده می شود واگر راز خودجوانان کشورمان از آنانیکه پیرو اینگونه مدها اند درین مورد پرسیده شود بیشترینه این جواب رادارند " مردم کشور ماتاهنوز باایسن گونه مدهای پیشرفته آشنا نیستند واز سویه انها بالا میباشد ،این فیشن هاومدها را اشخاص روشنفکر دوست دارند . " جواب جوانان واضح است برعلاوه که قناعت دهنده نمیباشد ، غلط هم میباشد چه سویه بلندوطرز تفکر روشن به لباس وخصوصیات ظاهری وابسته نه بلکه بسطح بلند دانش ، معلومات اخلاق وزیبایی شناسی رابطه دارد . درخور توجه است که اگر جوانان غربی دست به اینگونه کارها میزنند درکشورهای پیشرفته شان چندان مهم هم تلقی نمیگردد واما در کشور ما کشوریکه درین اواخر بسوی پیشرفت نه بلکه ابتذال روانه است ، یکنوع "تق تق کوبنده " بر مغزها وروحیات مردم که در اطراف اینگونه جوانان زیست مینمایند . میباشد چقدر خوب خواهد بود که همه جوانان بمسر ووضع خود به گونه متناسب رسیده ، از اینکه اوقات گرانبهایی خود را صرف درفیشن های بیمورد نمایند مغزهای فعال خود راچیزی سرگرم مطالعه قلم وکتاب سازند اگر یکبار د ست یک جوان قلم را استوارانه گرفت وچیزی موضوعی ، بارنه یی از خود نوشت دیگر به آسانی ممکن نیست که قلم ازدستش بیافتد ویادستش بلرزد .

نوشته : ن . موج

ketabton.com - The Digital Library

برگزیده از مجله گلستان هند



امید

زنده گیست

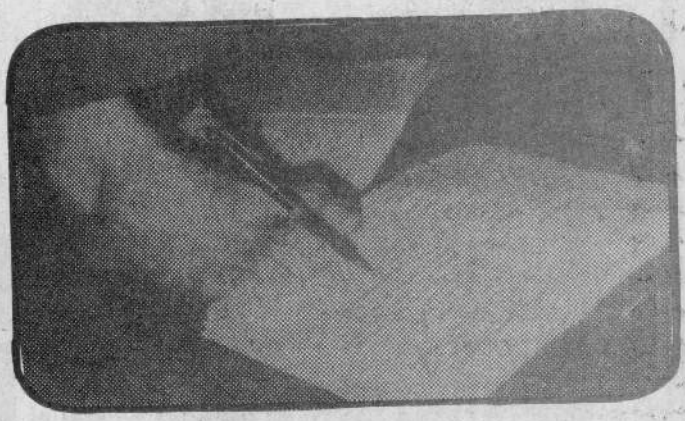
نیلاب پژواک

وقتی به دنیا امد ه دوزاده کوچك بجای دو دست داشت از همان کودکی فراگرفت تا چگونه از پاهایش استفاده کند در هفده ساله گی دیپلوم خود را گرفت و به حیث استاد مصروف کار شد ه مطبوعات انگلیس به این استاد زبان فرانسه لقب قهرمان اراده و امید داده اند ه

فرنگ میگوید :

وقتی امید و شوق زنده گی در قلب هر کسی وجود داشته باشد ه هر مشکلی انسان حل می شود حتی نداشتن دست و پا













ketabton.com - The Digital Library

مشکلات و نظریات

حکمت اللهم حکمتجو از جمال مینه:

نمیدانم از کجا شروع کنم و از کی بنالم. بسیاری از همشهریان ما استند که با آراستن ظاهر خود از نهایت توجه کار گرفته اما در فکر تنظیف کوچه و پیشروی خانه های شان نیستند.

خاک رو به ها و کثافات را از منزل کشیده و در راهرو میاندازند. و به این فکر نیستند که کسانی از آن محل میگذرند. آن ها فقط میخواهد خود و خانه شان پاک باشد و بس.

میشود مثالی از بعضی کوچه های جمال مینه داد که بسیاری از همشهریان ما بدون در نظر داشت نزاکت های اجتماعی به همچو اعمال دست میزنند و یا هم نمیدانیم که زود تر نزدکی شکایت کنیم. این معضله راهر چه زود تر خود آن ها و یا ریاست تنظیفات باید حل کنند تا با عث اذیت همشهریان ما که از آن محلات میگذرند نشود.

به اداره محترم مجله سباوون

پروژه تهیه مسکن اکنون محله یی پرنفوس شهر است. ولی متاسفانه شاروالی کابل در مورد سرسبزی آن تاکنون هیچ اقدامی نکرده است. خواهشمندم تا موضوع را مقامات شاروالی کابل در میان گذارید که از آغاز سال ۱۳۷۱ سرسبزی پروژه را در نظر بگیرند.

با احترام

کشکا - از تهیه مسکن

محمد افضل باشنده ده افغانان کابل

شهر کابل از چند سال اخیر که جنگ لعنتی در کشور ما سایه افگنده بیشتر از پیش مرکز رفت و آمد ژورنالیستان و خبرنگاران داخلی و خارجی شده است و ما بسیار دیده و شنیده ایم که حتی گاه گاهی این ژورنالیستان به گوشه و کنار شهر رفت و آمد میکنند و از حال و احوال مردم شهر و سیمای شهر کابل برای کشورهای خود مینویسند. مردم ما تا الحال همه مشکلات اقتصادی را تحمل کرده اند و میکنند اما حد اقل مسوولین شاروالی نیز کمی هم توجه به نظافت شهر نمایند جوی های نزدیک ایستگاه های پل باغ عمومی، تیمور شاهی و فروشگاه که مردم در پین تابستان گرم انتظار سروپس را میبرند از گندیدگی و کثافت سرازیر شده. آیا نظافت و پاکی شهر هم به جنگ و راه گیری مرتبط است؟ یا این که اشخاص بلند رتبه شهر داری به موتر های لوکس با شیشه های سیاه رنگ از راه های مخصوص و پاکیزه تر به دفاتر خود میروند و هرگز متوجه این بی نظمی و کثافات داخل شهر خود نمیشوند؟

حامد از مکرویان سوم

در ساحه تاحیه نهم به ویژه مکرویان ها کورس های آموزشی برای بلند بردن سویه دانش شاگردان نیست و شاگردان مجبورند به خاطر فراگیری این آموزش ها در کورس های شخصی دورتر از محل بود و باش خود مراجعه کنند. شاگردان این محل با عطش زده گی چشم به راه ایجاد چنین کورس ها استند

بقیه از صفحه (۶۲)

فتبال فریاد...

مطابق مقررات بین المللی، باید در نظر داشت شرایط محیطی برگزار گردیده است.

چراتیم های فتبال افغانستان نتوانسته اند طی چند سال اخیر در مسابقات بین المللی اشتراک نمایند.

- علت عدم اشتراک تیم فتبال افغانی را در مسابقات بین المللی میتوان تا حدی از شرایط و اوضاع طی سالهای اخیر در کشور دانست با وجود آنهم فدراسیون فتبال کشور توانست بعد از وقفه تقریباً پانزده ساله افتخار اشتراک را در مسابقات آسیایی که عنقریب در کشور بحرین تدویر میابد کمائی نماید. که تیم افغانستان اولین مسابقه خویشرا به تاریخ ۲۸ سنبله با کشور عربستان سعودی انجام خواهد داد متاسفانه باید بگویم که تا هنوز تیم فتبال فاقد لباس سپورتی میباشد.

- شما که یکی از دست اندرکاران فدراسیون فتبال کشور استید آیا رفسمت حضور پلیران فتبال ما در مسابقات خارجی از فدراسیون فتبال کشور تقاضا کمک گردیده اید؟

- فدراسیون فتبال جمهوری افغانستان همیشه تماس های نزدیک با فدراسیون جهانی فتبال "فیفا" و کنفدراسیون فتبال آسیا داشته و در اثر همین تماس ها بود که تیم فتبال جمهوری افغانستان در مسابقات آسیایی شرکت میورزند. قابل یاد آوریست که بنابر دعوت کنفدراسیون آسیا قرار است تیم فتبال کشور در همین کپ آسیا یی نیز اشتراک نمایند.

- تیم فتبال کشور ما در کدام گروپ قرار دارد و با کدام کشورها در بحرین مسابقه خواهند داد؟

- تیم فتبال کشور در گروپ (C) با کشورهای عربستان سعودی، اردن، سریلانکا و بحرین مسابقه خواهند نمود.

- در اخیر نظر شما را در مورد بهبود ورزش فتبال در کشور خواهانم؟

- به نظر من بهبود وضع ورزش به ویژه فتبال مستلزم بذل توجه جدی به مسایل ذیل میباشد.

- ایجاد زمینه های خوب ویر و گرامهای دقیق سپورتی در مکاتب به مثابه هسته اساسی رشد سپورت در کشور.

اعمار میدان های سپورتی به همکاری نزدیک وزارت تعلیم و تربیه و کمیته ملی المپیک در جهت ایجاد زمینه های رشد ورزش.

- تشویق کلب های آزاد سپورتی از طریق بذل کمک های مالی و تخنیکی بمانها ایجاد سهولت ها در استفاده از میدان های سپورتی برای آنها جهت تمرینات به ویژه احیاء مجدد چمن حضوری به حیث میدان های سپورتی.

در آخر میخواهم بگویم که فدراسیون فتبال کشور با وجود مشکلات جدی مالی از هیچگونه کمک به کلب های ورزشی دریغ ننموده و توجه مقامات مسوول را در بهبود وضع سپورت در کشور طلب مینماید، چه تربیه سالم جوانان و نوجوانان ایجاب تفریحات و مصروفیت های سالم را مینماید.

ketabton.com - The Digital Library

یوگا





فوتوی شماره (٤٦)

هدف عمده:

شکم را تقویت نموده واعضای داخلی راتحریک مینماید .

تبصره:

با انتخاب یک نقطه مخالف مستقیماً درقسمت جلوشما راه رفته توازن کمک خواهد کرد .

تمرین کشش روی فرش

هدایات:

۱ــ روی فرش بنشینید طوریکه پاهای تان راست ودست های تان به رانهای تان قرار داشته باشد .

۲ــ دستهارا روی فرش فشار دهید وتنه تان رابلند کنید .

۳ــ سر را به عقب بیندازید وشکم را پیش بکشید وکمر تان باید خم باشد . این حالت را برای مدت (۱۰) ثانیه نگهدارید .

٤ــ آهسته آهسته به حالت اول برگردید . تا شمار نُه را تمرین نمایید وبعد مجدداً تمرین را آغاز کنید .





فوتو شماره (٤٧)

هدف عمده:

این تمرین قوت بازوها ، سینه ، شانه ها وعضلات مربوطه را تقویت مینماید .

تبصره:

طوریکه (فوتو بالا) دیده میشود تان بسته شده . ــ موقعیکه میخواهید راست شوید نفس خارج دادن بالون شما را بلند نماید .



یوگا

فوتوی شماره (٤٤)

هدف عمده:

ران ها و لگن خاصره را سفت و متناسب میسازد .

تبصره:

سعی کنید موقع اجرای تمرین توازن رانگهدارید .

تمرین متناسب ساختن بازوها





هدایات:

۱ــ باراحتی ایستاده شوید طوریکه پاهاازهم فاصله داشته باشد .

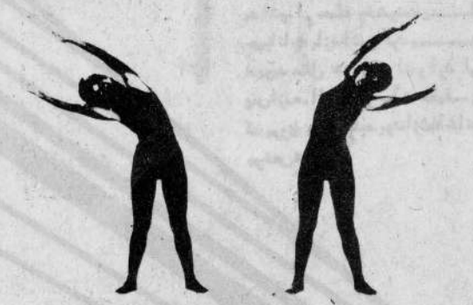
۲ــ هر دو بازو رابلندکنید طوریکه کف دستتان به طرف داخل باشد .

۳ــ به طرف راست خم شوید . قسمت های مفاصل ران را کشیده نگهدارید . این حالت رابرای (۱۰) ثانیه حفظ کنید .

٤ــ به حالت اول برگردید ویا جناح دیگر تمرین را ــ دوام بدهید .

فوتو شماره (٤٥)

هدف عمده:





بدن را تقویت و متوازن میسازد .

تبصره:

موقعیکه دستهارا بلندکرده اید سعی کنید که توپ بزرگ را درمیان دستهای تان محکم نگهدارید .

تمرین کشتی

(پاری پورنا ــ نا واسانا)

هدایات:

۱ــ روی فرش بنشینید طوریکه پاهای تان درازیــا ــ شد . دستها را در کنار لگن خاصره قرار دهید . کمرراراست نگهدارید .

۲ــ به عقب خم شوید و پا هارا از فرش بلندکنیــد و زانوهاباید راست باشد . توازن خود را روی لگن خاصره حفظ کنید .

۳ــ دستهارا تازانو بلندکرده درحالیکه کف دستهای تان به طرف داخل باشد و زانوهارابرای (۱۰) ثانیه محکم بگیرید . عمیقاً تنفس کنید .

٤ــ پاهاو دستهارا پایین نموده وروی فرش قرار ــ دهید . روی پشت دراز بکشید و استراحت نمایید .

ketabton.com - The Digital Library

از زمین و از زمان

استفاده از بمب سوپرم در عملیات طوفان صحرا

ایالات متحده امریکا در آخرین ساعات عملیات "طوفان صحرا" سلاح جدیدی را برای تخریب محکمترین مخفیگاه‌های عراق بکار برد. "سوپرم" که دارای بیش از ده تن وزن بوده ومجهز با شعاع لایزر میباشد تا اعماق زمین نفوذ نموده وپنج مرتبه قویتر از سلاحهای غیرهسته‌وی میباشد که تاکنون استعمال شده است. بمب جدید در کمپنی "لوکهید" ساخته شده و در محل قوماندانی قوای هوایی التاجی در نزدیکی بغداد پرتاب گردید.

مخفیگاه های مستحکم ساحه التاجی در برابر بمبهای عادی از جمله بم بیش از ده تن مقاومت نموده اما بعد از کار برد بم جدید "سوپرم" بساحه مخفف "جی بی مو" به کلی منهدم گردید.

مردی به خاطر پرتاب پشک بروی دوستش بازداشت شد

مقامات ایالت اریزونای امریکا گفته اند که مشاجره بین دو هم اتاقی با بازداشت یکی از آنها که در اثنای مشاجره بروی هم اتاقی اش پشکی را پرتاب کرد منجر شد. در آیین حادثه پشک کشته شد. ادوارد دلی بروز یکشنبه (۱۰ اگست) به اتهام حمله وخشونت با حیوانات بازداشت گردید. دیوید ستل هم اتاقی ادوارد لی پس از معالجه جراحات خفیفی که بروی وارد شده بود از شفاخانه مرخص شد.

وزیر فرهنگ شوروی:

خوابید ناشی از تجارت فحشا از مجموع بودجه وزارت فرهنگ بیشتر است!

واشنگتن - خبرگزاری جمهوری اسلامی: یک روزنامه چاپ امریکا نوشت که فحشا در شوروی به صورت یک تجارت عظیم چند ملیارد دالری درآمده است.

روزنامه وال استریت ژورنال در شماره روز پنجشنبه خود نوشت نیکلای گوبنکوزیر فرهنگ شوروی که مسئول مبارزه با فحشا در آن کشور است بالاعلام عجز وناتوانی اعلام کرده است که تجارت فحشا در شوروی از رونق قابل ملاحظه‌ای برخوردار است وسالانه درآمدی بین ۱۳ تا ۱۵ ملیارد روبل (۲۳ تا ۲۷ ملیارد دالر نصیب دست اندرکاران آن می کند.

گوبنکوس گوید:

- این مبلغ از مجموع بودجه وزارت فرهنگ شوروی بیشتر است.

در آمار طلاق فرانسه بعد از تونس مقام دوم را کسب کرد

در گزارش روزنامه فرانسوی سوار در فرانسه از هر سه ازدواج یک ازدواج منجر به طلاق می‌شود.

در بارسلونا این رقم به نصف افزایش پیدا می‌کند، بنابراین گزارش در سال جاری میلادی بیش از ۱۰۰ هزار طلاق در فرانسه صورت گرفته است.

فرانس سوار در این گزارش می افزاید:

- تعداد کودکانی که در سال ۱۹۸۶ در فرانسه قربانی جدایی پدر و مادر خود شده اند از مرز یک ملیون نفر گذشته است و پیش بینی می شود تعداد اینگونه کودکان در سال ۱۹۹۳ به یک ملیون و ۲۳۰ هزار نفر برسد.

این در حالی است که در سال ۱۹۷۸ تعداد اینگونه کودکان در فرانسه تنها ۱۲۰ هزار نفر بوده است.

کاهش بودجه باغ وحش گشتن به خاطر جلوگیری از متعدد شدن

دیوید جونز امر باغ وحش لندن میگوید: باغ وحش لندن یک سوم کارمندان خود را تا ختم ماه اکتبر در یک اقدام برای کاستن مصارف باغ وحش مذکور کاهش خواهد داد.

هدف از این اقدام جلوگیری از مسدود شدن این قدیمی‌ترین باغ وحش جهان است.

آمر باغ وحش لندن در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت: بسیاری از لست معاش خوران باغ وحش سرفه جوبی یک و نیم ملیون پوند سترلنگ در سال خواهد شد.

جونز خلاصه کرد باغ وحش لندن تصمیم دارد تا بیست و چهار سال ۱۳۰۰ رأس حیوانات خود را که عمر آنها

یک پرو فیسور سینگالی در ماه اگست روزنامه "دلی سولیل" چاپ داکر گفت قبل از آنکه کرستوفر کولمبوس امریکا را کشف کند یک کاشف افریقایی شمال امریکا را کشف کرده بود.

روزنامه مذکور به قول محمد مجیج پروفیسور مذکور گفته است: "ما یقین داریم که در قرن چهارده یکری دوم امپراتور مالی دسته کشتیها را آماده ساخت و سرنشینان کشتیهای مذکور به قاره امریکا پا گزاردند."

مجیج ادعا کرده کولمبوس که امریکا را برای اروپایی ها در سال ۱۴۹۲ کشف کرد در همین سال از افریقا دیدن کرده بود.

وی گفته کولمبوس در جریان این سفر به ویژه در بنادر اسپانیا با ملاحان افریقایی در تماس شده و آنها به کولمبوس چیزهای زیادی را در باره امریکا گفته اند.

روزنامه مذکور میگوید اظهارات مجیج در کنفرانس که تحت عنوان "افریقا در جهان جدید" دایر شده بود باعث ورود لغلغه بدرقه گردید. "اگر باور کردن این تئوری موافقه کرده است باور کنیم که امپراطور مالی تا ساحل - پنگال امتداد می یافته که از این ساحل امپراطور بکری دوم دسته از کشتی‌ها را بخاطر عبور اتلانتیک آماده ساخته.

دهها دولفین در ساحل ایتالیا بطور مرموزی هلاک گردیدند

کارشناسان محیط زیست به تاریخ پانزده اگست سال جاری گفتند که در حدود شصت دولفین در جریان ماه جولای در ساحل ایتالیا هلاک گردیده اند. آنها می گویند که علت اساسی مرگ آنها موجود پیچ یکنوع ویروس است.

داکتر میشل پودستا از مرکز مطالعات حیوانات بحری عقیده دارد که موجودیت عناصر دارای کلورایدر مدیترانه شاید باعث ضعیف شدن سیستم معافیت دولفین ها شده و آنها را در برابر ویروس ها اسیب پذیر ساخته باشد. این دولفین ها توسط آب به سواحل سیسلی و سارونیا و کالابریا آورده شده اند.

کارشناسان گمان دارند که این حوادث تکرار امراض ساری است که تا بستان سال گذشته سواحل اسپانیه را متاثر ساخته.

خط هوایی ملی ایتالیا تقاضا کرده است که هر یک از دولفین های راکه در سواحل کاتانیای سیسلی موجود و هنوز زنده باشد به نزد متخصصین در استردام انتقال دهند. لابراتوار استردام سال گذشته واکسینی را برای یکنوع حیوان بحری که از اثر موجودیت پترو س‌ها در بحر شمالی متاثر گردیده بود تدانکشاف داده است.

افریقایی ها قبل از اروپایی ها کار امریکا را کشف کرده بودند

یک پرو فیسور سینگالی در ماه اگست روزنامه "دلی سولیل" چاپ داکر گفت قبل از آنکه کرستوفر کولمبوس امریکا را کشف کند یک کاشف افریقایی شمال امریکا را کشف کرده بود.

روزنامه مذکور به قول محمد مجیج پروفیسور مذکور گفته است: "ما یقین داریم که در قرن چهارده یکری دوم امپراتور مالی دسته کشتیها را آماده ساخت و سرنشینان کشتیهای مذکور به قاره امریکا پا گزاردند."

مجیج ادعا کرده کولمبوس که امریکا را برای اروپایی ها در سال ۱۴۹۲ کشف کرد در همین سال از افریقا دیدن کرده بود.

وی گفته کولمبوس در جریان این سفر به ویژه در بنادر اسپانیا با ملاحان افریقایی در تماس شده و آنها به کولمبوس چیزهای زیادی را در باره امریکا گفته اند.

روزنامه مذکور میگوید اظهارات مجیج در کنفرانس که تحت عنوان "افریقا در جهان جدید" دایر شده بود باعث ورود لغلغه بدرقه گردید. "اگر باور کردن این تئوری موافقه کرده است باور کنیم که امپراطور مالی تا ساحل - پنگال امتداد می یافته که از این ساحل امپراطور بکری دوم دسته از کشتی‌ها را بخاطر عبور اتلانتیک آماده ساخته.

اجساد ده ها تن از نوجوانان در قبرستان های مخفی دریدو کشف شده است

مقامات پیرو میگویند که آنها هفتاد و یک قبر مخفی را که در آن اجساد ده‌ها تن از اطفال برده که در اثنای کارگران در جنگل معادن طلا به قتل رسیده اند کشف نموده اند.

مامورین وزارت کار پیرو میگویند این قبرها از هفدهم الی بیستم و نهم جولای در رجریان مشاهدات و هنگام عملیات تصفیه طلا در رایپوترو چوقو در ایالت مادری وی دیوس در منطقه امازون پیرو کشف گردیده است.

وکتور سولورزوتا رامدیر منطقوی وزارت کار در مادری دیوس روز پنجشنبه گفته که وی ده‌ها جسد نوجوانان بین سنین دوازده الی هجده ساله را یافته است. وی گفته است که قادر نیست تا به صورت مشخص بگوید که به چه تعداد از اجساد در این منطقه موجود بوده است.

وی افزود: در بعضی از اجساد نشانه هایی از زخم‌های که در اثر فیر مرمی بوجود آمده به مشاهده میرسد در حالیکه یک تعداد دیگر قرار معلوم در اثر امراض موسمی به هلاکت رسیده اند.

وی میگوید که نوجوانان بصورت عمده در ولایه کاسکا استخدام میگردند و بایکبار کارد ربعادی دیگر به آنها اجازه داده نمیشود آنجا را ترک گویند. بدین ترتیب آنها به صورت بردگان کار فرمایان شان در می آیند.

وی افزود که تقریباً تمام این پسران هیچگاه به خانه های شان برنمی گردند زیرا بصورت غیر انسانی آنها استثمار می شوند. آنها یا به قبرها انداخته می شوند و یا در دریا غرق می گردند.

وی گفت که موجودیت قبرهای مخفی و کشف اجساد پوشیده در کناره های دریا مادریدوس تقریباً برای مردم که در این محل زنده گی می نمایند طبیعی است و انها را متعجب نمیسازد.

سولورزو گفت وضع بدین منوال نمیتواند دوام نماید. بدین سبب من یک سفر مشاهداتی را در آن جا ها انجام دادم و قادر شدم که موجودیت هفتاد و یک قبر مخفی را به اثبات برسانم.

وی گفت من متیقین هستم که تعدادی از قبرهای دیگر نیز در این منطقه موجود است که نمایند گان مخصوص استخدام که در پیرو تمایل بفعالیت داشته در اولین اقدام به خاطر منع کردن استفاده از اطفال کارگر مسدود گردیده است.

وی می افزاید که محکوم کردن این اعمال قبلاً توسط مقامات شاروالی در نقطه ارتفاع بقایات بالایی نادیده گرفته شده است و هیچ گونه اقدامی از جانب آنها صورت نگرفته است.

سولورزو میگوید که در حدود هفت هزار نفر که اکثریت آنها را جوانان دارای سنین هجده تشکیل میدهند در معادن طلا کار مینمایند.

مالکین این مراکز طلا مردانی را که دارای سن اضافه تر از بیست و پنج ساله باشند استخدام نمینمایند.

ketabton.com - The Digital Library

زمونږ د کوركيسه

د ژوند وقربانۍ يوه بيلګه

هركله چې دغصونويښتې راباندې دروند شي نوهغه وخت دوارې لاسونه آسمان ته جګوم اود خپل خداي څخه دادغواړم. دا هغه چې زماسره لويه بې عدالتي شوې ده .

هره ورځ په سروستركګو ژړېدم . د كراونواوناخوالو اورمې د زړه په كوركې څپې وهي داسې څپې چې د نړۍ ستر رود ونو به يې هم ونشي وهلې. زماسره د پرلوي ظلم شوې دي زماسره ژوند د پره غمجنه لوبه كړې ده . ژوند لكه د ناوه كې په شان په خپلو منګولوكې لوبولې يم . دا هغه چې د بدوقربانۍ شوې يم .

زما د ژوند كيسه د پره ترخه ده ؛ خونن مې زړه غواړي چې تاسې ګرانولوستونكو سره د زړه خواله وكړم .

پلار مې د پره قتل په تور ونيول شو . خو د مشرانو د خو هلې جرګو اود هغوي د پريكړې و په اساس فيصله وشوه چې ما په بدوكې د مقتول زوي ته وركړي . دا پريكړه زمونږ په كوركې ومنله شوه . هغه وخت ما پنځلس كاله درلودل اويه اتم تولګي كې مې لوستكاوه ، خو دوي چې د ښوونځي د تلونه منع كړم . هره ګړۍ به مې ژړا ته مجبوره به مې وېل زما ګناه څه ده چې په خپلې لاس مې په دغه اورګې اچوي، څه د پاره زما سره د مره لوي ظلم كېږي ؟ دا هغه چې دوي خواكوچنۍ وم اوبله خبره داوه چې چا سره چې زما كوزده كېدله د هغه په هكله مې د پري پوره اونيكه خبرې اوريدلې وې . هغه هـ ـلك د ښه اخلاق اوښه سلوك خاونـد نه وو كوم دولتي وظيفه چې هم نه درلوده ، خوسره ويل يې چې آزاد كاركوي ، خود دې آزاد كار تېردي لاندې يې ځينې نورې لاسروهنې هم كولې. د هغو كسانو څخه مې اوريدلې وو چې په هغو ټيمونو هم معتاد دي .

خو زما ژړا ګانو هيڅ ځاى ونه نيو . مور به هم راته ژړل اوويل به يې : لوړې د اد جرګې اود لوياڼو پريكړه ده .

كله چې زما د خسر د مړ ګ خلورمياشت وړځې تېرې شوې نو زه يې واده كړم . زما واده لكه د يوې كونډې ښځې دواده په شان وه ، نه سازاوسرود وه اونه وراراپسې راغله . يواځې د ري خلور تنه ناڅه چې په كوكه يې هرشي ته كاڼه كاڼه كتل كړې يې د خسر كورته بوتلم . هغه وړځ مې د ومره ژړلې وچې تـول مخ اوسترګې مې سرې وې . د ا هغه چې هغه وړځ زما د ارزوګانو د مرګ وړځ وه . هغه وړځ مـې تولې هيلې ترخا ورلاندې شوې . دا چې څه كړاونه اوناخوالي مې د ډيره په كوركې د هما غې لومړۍ وړځې نه ولږدل څه به نه وايم . دا هغه چې لمشا رمنبهر دې ، خوهغه څمڼ ما د يره خوږوې هغه زما د كوچنۍ لور را تلونكې د ه ، د هغې كوچنۍ نجلۍ مخ هره ګړۍ د دغه او هغه په څپيړ و سوروي اوړ د اتول وينم خو-څه نه شم ويلاى .

همدا اوس په هغه بلـه كوټه كې د نذر د سترخـوان غوړېدلې دي . ټول د د ستـر خوان خوا ته وړتـول دي . كله چې د هفت مېوې طشت پـه د سترخوان كېښودل شـو هرچا يوبو موتې ځينې راواخيست خوكله چې زما لاس د طشت خوا-ته اوزد شو نوخواپښې مې نـا پېژه راباندې ناري كړې چـې : اوبد مرغې ! لاس طشت ته مـه راوړه ، د سترخوان ته مه نزد ي كېږه ، دا د سخې نذر دي . نـو ما لاس د نيمايې لاري څخه راپېر-ته كړاوپه د ردد يدلې زړه وډكو ستړګو د هغه كوتې نه راووتم . دا د بد مرغې كلمې هره ورځ خوخو ځلې زما په غـوږونوتـې انګـازې اچوې او خوروې مې . مېړه مې تـر نورو ښه دي لږڅه مينه را سـره لري ، خو هغه مينه هم كله كلـه د هېروئينو په نشه كې ورکـه شې او هرومرو د خوښندواو مور پـه لمسونه ما اوزما كوچنۍ لور تروهـلـو اوټكولو لاندې اچوي او تـول

. ن مې تك شمن اروي . هـر وخت له ځانه سره سوچ كـو چې ولې خداي ږ د بدوقربانۍ كـړم . موراويلار مې هم نشې كـو-لاي چې زما كورته راشي او مـا وومنې ، دا هغه چې د دي كـور د اوسيدونكي د ژړ ونو څخـه هغه پخوانۍ داغ نه پاكېـږي كه څه هم ما د پري هلې ځلـې وكړي چې د دوي په زړونوكـو ځاى پيدا كړم ، خو د دوي پـه زړونوكې زما د پاره هيڅ ځاى نشته. د دوي په زړونوكې ما ته يوانجـې كركه اود شمنۍ ده . دا دي هم دا اوس د مېړه كشر وروړ راته نـاري وهي : (اوبد مرغې چـا ي راوړه ؟)

تاسې يې وښې چې خپل اصلي نوم مې هيركړي دي. هـا ر څوك د خپل قهر او غضب او كړكې تر يمانې پورې راباندې نـو م زدي ، خونه پوهيږم چې زمـا صبر او تحمل پيمانه به څـه وخت تشه شي ؟

ketabton.com - The Digital Library

برای خود غذای خوشمزه تهیه کنید

سلاد مکرونی

نیم قطی مکرونی خام .
یا ونیم قاشق آب لیمو یا دو قاشق سرکه یك قاشق روغن
دو قاشق پیاز توته شده
دو دانه بادنجان رومی خرد شده یك قاشق مرباخوری
نمك ومرچ خشك مقداری مرچ توته شده شیرین یك دانه
کاهو

۱ــ مکرونی راد رآب جوشی که به آن نمك ریخته اید جوش دهید و بعد از نرم شدن صاف نمایید ودریك کاسه بیندازید .
۲ــ سرکه وروغن را مخلوط کرده بالای مکرونی بیندازید تا سرد شود .
بعد از آن پیاز و رومی و نمك بالای آن بریزید کاهورا شسته و برگهای کاهورا درغوری چیده ومخلوط مکرونی را رویش بیندازید و روی دسترخوان ببرید .

سوپ پیاز

پیاز های ریزه شده به اندازه یك گیلاس یك قاشق سوپ خوری روغن دوقاشق سوپ خوری آرد پنج گیلاس آب جوش ،نمك ومرچ به قدر ضرورت .

۱ــ روغن راداغ کرده پیازرا در آن بریزید و شور دهید تاگلابی شود .
۲ــ آرد بالای آنها ریخته آنقدر به هم بزنید که خوب مخلوط شوند .
۳ــ آب جوش به آن اضافه کنید و پانزده دقیقه آن هاراشور دهید .
٤ــ نمك ومرچ بالای آن بپاشید و سوپ را در سوپ خوری ها انداخته وداغ روی دسترخوان ببرید .



بادنجان بادمجان یا کوفته

۱ــ بادنجان شش عدد .
۲ــ پیازززنده شد دو دانه .
۳ــ پیاز سرخ شده برابرباسه قاشق .
٤ــ نعناع خشك به قدر ضرورت
٥ــ ماست یاچکه به قدر ضرورت .
٦ــ بادنجان رومی ٤ دانه .
۷ــ روغن به قدر ضرورت .
۸ــ نمك ومرچ به قدر ضرورت .
۹ــ گوشت ماشین شده ۳٥ گرام .

ابتدا بادنجان راد ر روغن سرخ نموده مرچ ونمك به آن مخلوط کنید وبا گوشت مرچ ونمك و پیاز مخلوط کرده ازآن کوفته درست شود . وبعد کمی آب و پیاز سرخ شده راد رکوفته بریزید وحرارت دهید .
تا سر روغن اید بعد بادنجان های سرخ شده را روی کوفته ها بچینید وبگذارید تا خوب پخته شده وآب آن کم شود . بعد نمك ومرچ باماست یکی نموده بادنجان را گرداگرد ظرف وکوفته ها را وسط ظرف بچینید وماست ونعناع را روی آن بپاشید . ونوش جان نمایید .

ketabton.com - The Digital Library

در دهلیزهای محاکم چی خبر است





سهوا کشته شد

به تاریخ ۱۱ اسد صفیر مهیب فضای لیسه حبیبیه را پر کرد. فضیه سوری بود که از دهانه‌ء صلاح حاجی اکبر محصل پوهنتون ارونا البلم سپاه سپی خارج و در قسمت گردن شوهرین هسپه صنفی حاجی اکبر که هر دو وظیفه سپاهی وطن را به دوش دارند اصابت کرد. که در نتیجه رشته‌ء زنده گی فردین را از هم گسست. حاجی اکبر اکنون با سرنوشت نامعلوم در پنجه‌ء قانون بسر میبرد.



دزدی با پشتاره

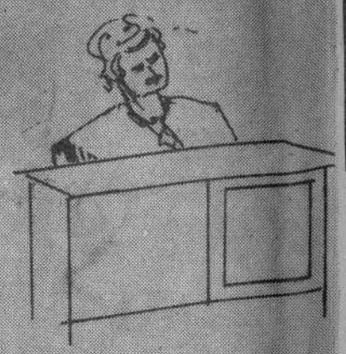
اهالی قلعه وکیل بی بی مهرو از چندی به اینسو نزد مامور برج برق مربوط فروش پرچاوی های بی وقت برق شکایت میبردند ولی مامور برق برایشان اطمینان میداد که برق های شما نزد ما روشن است. تا آن که در حوالی صبح یکی از روز ها یك تن از اهالی آن گذر که بعد از ادای نماز سوی خانه بر میگشت بمشخص که بوجی کلانی را بپشتش حمل مینمود مظنون گردید بعد از اصرار زیاد ان شخص را مجبور ساخت تا محتویات بوجی را نشانش دهد. وقتی دهن بوجی باز گردیده شد که سهم های برق قلعه‌ء وکیل بی بی مهرو با حال نزار در داخل بوجی جا داده شده است و پلاس کلانی هم بالای آن قرار داشت سارق همراه با پشتاره اش به حوزه تسلیم داده شد.

به تاریخ ۲۵ اسد شخصی یك جنس راکه فروش آن غیر قانونی است خریداری کرد تا آنرا بالای دوکانداری بفروشد و چند افغانی از بین مدرك کمایی نماید.

اما هنگام فروش آن توسط شخص ثالثی که خود را کارمند حوزه چهارم امنیتی معرفی مینمود دستگیر گردید و بمتقلب در نزد یکی های سینما آروپ در کلب پلخاردی دستگیر و به پنجه قانون سپرده شد.

دستگیر شده را رها کرد. شخص رها شده به حوزه مربوط مراجعه نموده و از واقعه که برایش اتفاق افتاده بود نزد آمر حوزه شکایت کرد ولی معلوم گردید که شخصی به آن نام و آن مشخصات کارمند حوزه مذکور نمیباشد بعد جستجو آغاز گردیده و بمتقلب در نزد یکی های سینما آروپ در کلب پلخاردی دستگیر و به پنجه قانون سپرده شد.

دزدی کرد تا هیروئین بخرد



پسرك ۱۶ ساله بی زاد و یکی از شعبات جنایی ولایت کابل غرض تحقیق می آورند این بار دوم است که به جرم سرقت دستگیر میگردد. هنگام تحقیق حال پسرك بهم میخورد. پسرك هرگاهی از خود نشان میدهد که صرف یك معتاد میباشد یا آن سرد چارگرد. آن وقت پسرك زاری میکند تا از آن حالت نجاتش دهند و معلوم میگردد که پسرك معتاد به هیروئین است:

خود ش میگوید من بخاطر بدست آوردن پول هیروئین دست به دزدی میزدم. پسرك اکنون در دارالتادیب بسر میبرد. امید که مسوولین آن مرجع به خاطر نجات او از چنگال هیروئین دست به کار شوند. اگرچه سال گذشته هم پسرك به جرم سرقت مدت ۱۰ ماه را در دارالتادیب گذرانده بود.

ketabton.com - The Digital Library

پی ګړ پی ګړ ؟

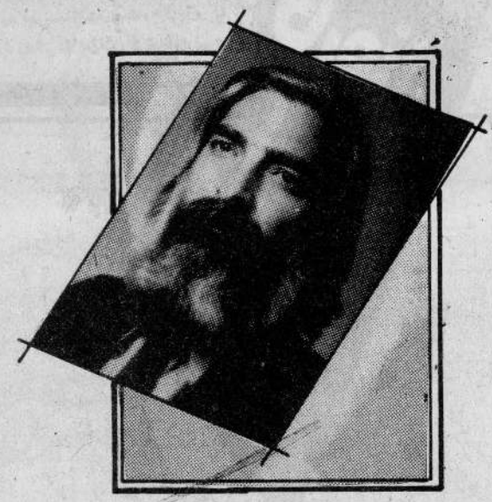






افغانی فلمونو په سینماګانو

په دې برخه کې راتلونکی کښ به افغانفلم دري نړۍ فلمونه دښار د سینماګانو له لارې د افغانی فلمونو خوښونکو تـه وړاندې کړي، دغه فلمونـه (خاکستر) چې سعیدورکې دایرکت کړي دجوانشیرحمید ـ ړي (کجراه) او دانجنیـر لطیف (ګماشته) فلمونه دي چې له همدا اوس نه یـې د سینما دنوښتندانو تنده راپاـ ـرولی ده .



حشمت فنایی از «گناه» آغاز کرد

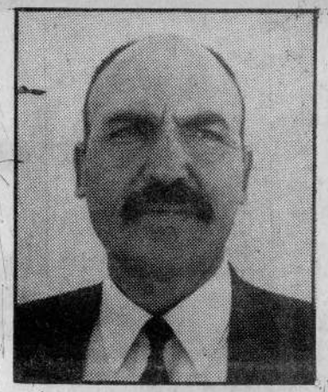
اولین فلمی که در آن نقش نسبتاً برجسته داشتم فلم سینما ـ یی گناه بود افزون برآن در دوازده فلم سینمایی وتلویزیو نی دیگرنیز نقش هـای راایفا نموده ام . فعلاً مصروف بازی نقشـی درفلم اراد میباشم که کارگردا ن آن موسی راد منش و سناریوی آن را معروف قیام نوشته است . دراین فلم کرکترمعاون قاچاقبررا بازی خواهم کرد . که امید وارم با همکاری کارگردان ازعهده این نقش برآمد ، بتوانم .

پنج آهنګ جدید د رسا ل ۱۳۷۰ داشتم که دوآهنګ آن را به مناسبت عید سعید اضحی

سیماتراته به آهنګی شعر به تښی جان

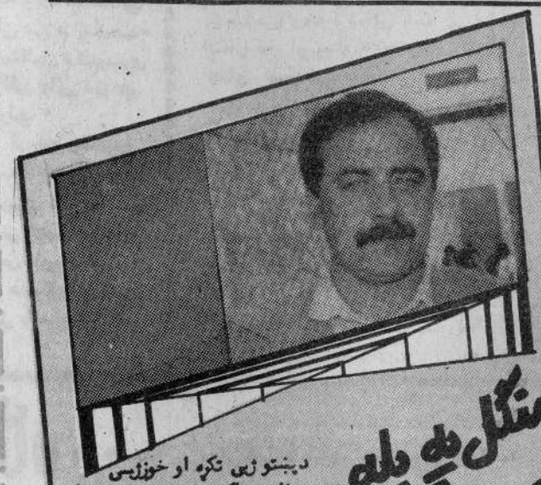
ثبت تلویزیون نمودم ،فعـلاً میخواهم با فراهم آوری امکانات یک سفر، سه آهنګ دیگرم را در شهر مزار شریف ثبت نمایم .

کادر فرخ قاتل مشروط



در فلم سینمایی " مشروط" نقش مرتضی را به دوش دارم که از کارگردان جوان موسی رادمنش است ، در پهلوی آقای پرتیاتـر تلویزیونی به نام" گفت وگوی شبانه" نوشته استاد بیسد وعیفه اسیتا نت کارگردان را به عهده دارم که برای من کرکتری را به نام "قاتل" نوز سپرده است سعی دارم بهتوـ انم این همه وظایف را درست و بدون خسته گی به نشر برسانم .

منګل په بله بنه خپلی ستندری وړاندې کوی



دپښتو ژبی تکړه او خوږژبی سندرغاړي منګل داځل په بله بنه خپلی سندري دخپـل هنرخوښونکو ته وړاندې کوي محترم منګل دپښتو ژبی دودونو ، هري په ژړه پورې خوږې ـ محلـی سندري دمحلی سازو نو پهملتیا وپلی او دتلو ـ یزیون له لارې ، هنردوستا ـ نو ته وړاندې کړي .

ددغو سندرو په وړاندې کو ـ لو سره په منګل پوځل بیـا دخپل هنرو خوښونکو هنري ـ تنده ورماته کړي .

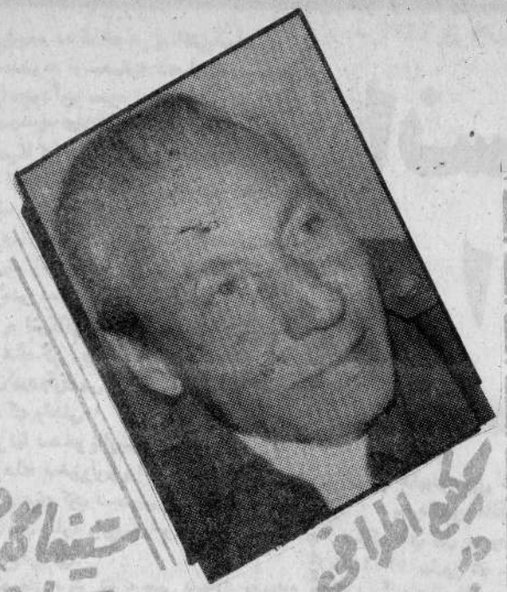
د شعر ماه اول سال کار ـ کردهای هنری بیشتر داشته ام

حال مشغول مشق و تمرین نما ـ یشنامه ، زیرنام (نامرد) استم که تقریباً آماده نشر است که امید وارم امکانات نشر آن هر ـ چه زودتر فراهم گردد .



نصیرالقاش در «گدداب»

مصروف تهیه وکارکردانـی فلم هنری سینمایی به نام گر ـ داب است ، سناریوی فلم ازنو ـ شته های صادق هدایت نـو ـ یسنده خوب وفقیدایران میباشد که به زودی انتخاب هنرپیشـه ـ گان وکار فلمبرداری آن شروع خواهد شد .



در آیینه شباب

«در آیینه شباب» نام فلـم هنری ایست که توسط اعضـای انجمن سینماگران جوان افغا ـ نستان به شکل تلویزیونـی تهیه گردیده است . این فلم هنری، زنده گی محصلین واحسا ـ سات جوانان را در یک گره تضاد مادیات و فهم و دانش، به طور هنرمندانه انعکاس میدهد .

این فلم که از سوی اداره ـ فلمهای داستانی و مستنـد تلویزیون به روی پرده خواهـد آمد سه کرکتر عمده همایـون سدوزی ، نفیسه حورو صفـور آیین خیل درآن به گونـه خوبی نقش بازی کردند .

سناریوی فلم توسط م . مو ـ ند پور نگاشته شده است .

ketabton.com - The Digital Library

انسان او ...

ته مراجعه ده که څه هم په اکثرو حیواناتو کې سند ونه او جمجمانونه شته اودهغه حیواناتو نود اوبو مصرف دپاره کافي دي، خو دا دومصرف دوخ په وخ زیاتیږي، مثلا، په امریکا کې دوښي زیاته لري سره پدې کلن اوبه دځمکې زراعت اوخلکو رڼا مصرف دپاره مصرفیږي.

خوزې او بهرسند رد تروا وبو دتقطیرنه لاس ته راتلای شي چې دا کار خصوصا دورځنۍ مصرف دپاره اقتصادي نه دي.

په امریکا کې اوس نباتات پلوندونکي په دې هڅه کې دي ترڅو داسې نباتات فصل کړي چې وکولای شي له تروا وبو څخه ګټه واخلي.

کلفورنیا دهغو ښارونو څخه شمیرل کیږي چې هلته دخوږو اوبو پرابلم شته. هلته پوهان هڅه کوي دجنوبي قطب نه ویښو توتې دي ښارته راوړي ترڅو داوبو مشکل یې رفع کړي وي.

یوه کوچنۍ ډیخ توته چې دیوکال په موده کې دجنوبي قطب نه راانتقال شوی لس میله اوږد والی نهمیل سوراو (۶۰) فیته ټې پنډ والی درلودی توتې نه دري سوه میلون ګلن اوبه لاس ته راغلې اودیوې میاشتې دپاره دکلفورنیا دښارتول زراعت یې اوبه کړې. ددې توتې ددرو بحرونو ذخیره د و مصرف یوه میلیون دالره تخمین شوي دي. داتوتې ساحل کې اینبودل کیږي اودهغه وېلې شوي اوبه بحرته توئیږي اوداچې دخوږو اوبو کثافت لږدي دتروو اوبو په سرواسې اودپیژنو په واسطه

(۳۸) پوند طلا وبو د لري چې دا تقدار (۰،۰۰۰٤) اونس پهرسلیږي ګیلنه اوبو کښې دي.

همدا اوس سند رونه دبشر دغذا نیه منبع جوړوي چې تقریبا ۲ دبشر (۲) په سلوکې خواړه دبحرونو نه لاس ته راځي چې عموما ماهیان، بحري نورحیوانات اونباتات دي.

داچې د سند رونو سلیونو ملیونه اوبه دبشر په خدمت کې دي بیاهم په ابتدائي توګه دهغه نه استفاده کیږي، خوبه راتلونکې کې به بشر له چې هڅه ګړي دبحرکرلو په هم پام وارږي.

د سند رونو دحاصل د ډیروالي دپاره باارزښته ځمکې شوي اوکیږي، له چې دوانګلیس بیولوجیست والټر کارستنګ دماهیانو دوه ډوله د سواحلو د سطحې اوبو نه د شمالي سند رو سط ته انتقال کړل اوورسته له څه مودې نه ئې دا ماهیان ولیدل چې دخپل نورو ورونو په پرتله دري - خلور چنده څټ شوي وو. اوله دې ځایه ئې کړي وو. همدا اسې د سند بحري ځمکنیو حیواناتو محدودول دماهیانو د شمیر د نهاتوالي سبب ګرځي.

همدا اوس د بحر دکرلو په خاطر بحرونه سرولي کیږي ترڅو مضر اوګټه حیوانات اونباتات پوبل نه تویږي. مګر دې د ډیر شي د مورکرل شي او مضره ئې سند رد ټراکټورونو په واسطه محدود یا محوشي.

ضروري ځایونه ورل کیږي.

د بحر داوبو دمالګې اوسط (۳٫۵) په سلوکې دي چې په موسل مکعب اوبو کې (۱٦٦) ملیون ټنه مالګه وجود لري که د بحرونو تولې مالګې ټولې شي د پنځه سوو فیټو په پند والي به د مځکې دکرې سطح ډیوشي؛ خو دا مالګې والي دتو ږي ټګي نه بلې سیمې نه تویږي.

سند رونو په تل کې دیتیاتو په اندازه چې زرګونه د الره قیمت لري او (ناجول) نومیږي شته چې دمنګنیز، کوبالټ، اوسپنې اونیکل د ذراتو نه زهره ده چې په رسې خاورو، د شارک په غاښونو، د نهنګ د خوږو په هډوکو راتول شوي دي. همدا سې په موسل مکعب اوبو کې

بقیه ازصفحه (۴۸)

نظری به رساله یی ایاز از دیدگاه ...

سعدی شیرازی در گلستان فصل عشق و جوانی را با قصه مختصری از ایاز و محمود به این شرح آغاز مینماید

" حسن میمندی راگفتند سلطان محمود چندین بنده صاحب جمال دارد که هریک بدیع جهان اند چگونه افتاده است که به هیچ یک از ایشان میلی و محبتی ندارد چنانکه به ایاز که حسن زیادتی ندارد؟

گفت بر هرچه به دل فرو آید زاید نکو آید

هرکه سلطان مرید او باشد
گر همه بد کند نکو باشد

شیخ بزرگوار در بوستان میگوید

یکی خرده برشاه غزنین گرفت
که حسنی ندارد ایاز ای شگفت

و در ضمن آن حکایت نحوه عشق محمود را به ایاز که در واقعیت نه گرویده گی به قد و بالا و حسن ولقاء او بلکه به اخلاق حمیده و سلوک پسندیده اوست تشریح میکند.

استاد خلیلی در این اثرش با پرداخت عالی که خاصه اوست دوران صبا و تش را ترسیم کرده روزگاری را به یاد می آورد که با چند همدرس دیگرش پنج کتاب فارسی را میخواند واز " ای داغ " به سان خاطرات سکرآوریک خواب شیرین یاد میکند که چطور خوانش " ای داغ " در او اثر میگذاشت و روانش را نوازش میکرد.

استاد شرح میکند که پنجمین دفتر پنج گنج فارسی ۳۲ غزل به شمار الفبای عربی و فارسی در اوزان مختلف بیان شده وشاعر خود را ملزم گردانیده که در هر حرفی غزلی سراید و حرف آخر هر بیت راد رصدر مصرع اول بیت بیاورد و در مقطع غزل ها نام محمود و ایاز هردو وگاهی تنها نام محمود را به جای تخلص ذکر نماید.

استاد راعقیده براین است که به استناد تحقیق دکتر یمین در " کتاب شعرفارسی " این اشعار از محمود نام شاعر لاهوریست که در قرن ۱۱ ق میزیست

آخر الامر استاد خلیلی " سپهسالار غزنه سردار ایماق ابوالنجم ایاز نایب السلطنه هندوستان " را متوفی سال ٤٤۹ هـ ق در لاهور میداند.

خلاصه رساله مذکور اثریست خواندنی که امیدواریم موسسات نشراتی به تکثیر آن مبادرت ورزند.

ketabton.com - The Digital Library

بقیه از صفحه (۴۷)

شکوفه های خونین ...

رحم کنه • حالی دگه کمتر کسی به فکر ای وطن اس هرکس به خود میدرنگانه آدم نمی فامه گله و شکایت خود ره پیش کی ببره خیر باشه خدا اوند خودش یار حق اس."

نان صرف شد • من وبرادرم پس از ادای نماز دوباره به باغچه برآمدیم تا به کار و بار برسیم • برادرم سوی کرُدها رفت و من رفتم سوی کنج باغچه تا از زنبیل و چم ها خبر بگیرم • زنبیل پُر از چم همان گونه در جایش قرار داشت و روی چم های سبز را یك لایه خاك پوشانده بود • برگشتم که برادرم صدا بزنم • تا زنبیل را انتقال دهیم • درهمین اثنا مادرم به کنارم رسیده پرسید :

"چی میکنی بچیم ؟"

گفتم :

"هیچ مادر صبور ره بگویم که زنبیل ره ببریم."

مادرم تکانی خورده دستم رابه دست خود محکم گرفت و ایستاد • یك جفت اشك از چشمانش به روی رخسارش فرو غلتید • بعد در حالی که با گوشهٔ چادرش اشکهایش را خشك میکرد شکسته شکسته گفت :

"بچیم صبرکو - مه رفته کدام کسی ره- پیدا میکنم که کتبت زنبیل ره وردا ره."

بعد دستم را رهاکرده چابُك چابُك سوی دروازه باغچه به راه افتاد •

دیگر برای من، این پرسش جواب بود که چرا برادرم پیاله چای را در حضور من بالا نمیکرد و چرا حین غذا خوردن نگران من بود •

من همانجا به درخت توت تکیه دادم • اندوه بزرگی مرا در خود میفشرد • برادرم همچنان در کُرُدك نزدیك درخت سیب سرگرم کار بود • دیدن این صحنه بازیاد گذشته ها را در من تازه کرد :

چارده پانزده سال پیش از امروز برادرم نهال سیب را از دهکدهٔ دوری آورده بود • خوب دریادم است وقتی که نهال را مینشا- ندیم یك شاخه گك خیلی خورد آن به دست من شکست و برادرم بانارضایتی به من گفت :

"احمد انسان استی یا حیوان ؟"

فرق همین یادها بودند که صدای هولناك انفجار مرا از جا پراند • و همینگونه چندین تای دیگر، بهم باغچه رادرکام- دود وخاك فرو کرد • من خشك و بی نفس در کنار درختی دراز افتادم • وقتی فضا آرام شد من از جابر خاسته فریاد کشیدم :

"صبور ! مادر !" هیچ جوابی نشنیدم • از میان دود وخاك دیوانه وار به دویدن آغاز کردم وهی فغان برآوردم : "صبور ! صبور !" مگر باز هم هیچ صدایی پاسخم را نگفت • سرم گیج رفت و پاهایم سستی کرد • توازن خود را گم کردم وبه روی زمین افتادم •

وقتی به خود آمدم همه چیز تمام بود • همسایه ها، من و به کنان دُور وبرم جمع بودند • دیگر ضرور نبود که از حال مادر و برادرم چیزی بپرسم • زیرا دو چار پایی انتظار برآمدن از حویلی را داشت •

کفن مادرم سپید بود • زیرا تنها قلبش زخم خورده بود و آن زخمی که حتی یك قطره خون هم بیرون نیاورده بود • اما وقتی برادرم رابه گور میگذاشتند • پیکر تکه تکه اش غرق خون بود • دستهایی که اورا به لحد میگذاشت سرخ میزدند و از پنجه هایشان خون میچکید • وشکوفه های سیب که بر سروصورتش چسپید • بود نیز خونین بود نمد •

شناخت گلی در گردباد ...

بقیه از صفحه (۲۳)

ـ طبله نوازاست •

میپرسم اززندگی خانواده گی تان راضی استید ؟

چنان مینماید که با پیدا این سوال از ش پرسیده نمیشد • با چهره مغموم به سویم خیره شده میگوید :

ـ خوب است امانه چندان • به خاطر این که شوهرم خانم وفرزندان دیگر هم دارد • گاهی نزد ما میباشد وزمانی هم با آن ها •

* آیا ازدواج به خواست خودتان بود ؟

ـ با تاءسف بلی •

خوبست دوباره درمورد هنرتان بپرسم • آهی کشیده میگوید : بفرمایید •

* آیا میخواهید هنر رقص شما حاصل پیام ویژه یی باشد ؟

لبخند معنی داری نموده ادامه میدهد :

ـ در پارچه های که میرقصم اکثریت آن ها حامل پیامی استند که من هم طرفدار همین گونه رقص میباشم •

* به چند کشور سفرهای هنری داشته اید؟

ـ تاکنون به افغانستان • هند وتونس •

* درکدام یك ازین کشورها بیشتر تشویق شده اید ؟

بازهم لبخندی نموده میگوید :

ـ درافغانستان •

میپرسم زمانی که ازین جابروید چه چیزهای تازه روی دست خواهید داشت ؟

نگاهش را از نقطه یی برکنده میگوید :

ـ شاید به هالند • هامبورگ وفرانسه سفرهای داشته باشم •

* اگر بار دیگر به کابل بیایید چه توشهٔ نوی باخود خواهید آورد ؟

بازهم میخندد وادامه میدهد :

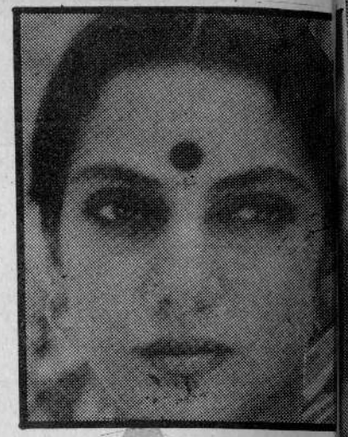
ـ میخواهم تا سفر دیگرم به کشورتان • صلح وآرامش نصیب افغانها گردد • آن وقت رقص لوگری را آموخته وبرایتان اجرا خواهم- کرد •

خانم گلناره ! سپاسگذار ازشماکه صحبت ما را پذیرفتید • تشکر



ketabton.com - The Digital Library

هدیه‌های سینمائی...





بهمباز (۱۰۵)

در اوایل سالهای شصت، نمایش فلم در عصر روز بهترین وسیله‌یی بود تا جوانان از مکتب فرار کنند و به تماشای آن بنشینند. گذشته از آن در آرایش صالون‌های سینما و با طرحهای باور نکردنی در فلمهای آن تا وقتیکه "پایان" به روی پرده ظاهر میگردید، آدم گیج میشد. ما بادیدن آن احساس تهدید و یا حقارت نمیکردیم؛ زیرا آنها حقیقت نداشت. فقط مینما — کاری بود که یک احساس مبهم ونگران کننده یی را بعد از هر فلم به جا گذاشت. چنانچه او فراتر از رولش پا میگذاشت و به بدبختی زن را در جامعه‌ٔ هند آشکار میساخت.

برخلاف مینا کاری، هنر پیشه های دیگر، چون، نرگس نوتن وسایره با نبوغ بیشتر در کنترول وسایل قرار داشتند و از عشوه و ناز سود میبردند. لحظه‌ها می‌رقصیدند آنها قهرمانهای لحظه‌های عاشقانه است که به باریدن برف در تابستان شباهت دارد.

البته مینا کاری بود که برای همیشه در پرده‌ٔ تابوت، زیبائی معلوم میشد. همیشه تاهی چشمان او روشن نشد. صدایش همیشه شکسته بود. او خواهشات هرزن با استعداد هند وستانی را بر روی پرده منعکس میداد. بسیاری از ما به همین گونه احساس میکردیم؛ ولی جرئت نمیکردیم تا خود ما بهذ پیریم.

به همین دلیل بی تجربه گی او در تصویر گری هوا وهوس، ترد د وانتقاد پذیری او همه وهمه آدم را دست و پاچه میسازد.

از دواج او با آدم که حیثیت پدر را برایش داشت در اول چنان مبهوت کرد که گویا منطقیت و بعضاً رشد او را اطمینان میبخشید ما امید وار بودیم که از دواج با دایرکتری، چون، کمال امروهی، او با فلم وداع کرد، و به تربیت کودکانش بپردازد و به آنها، چون، نرگس، نوتن و سایره با نوعی محبت مادری کند و پرده‌ٔ سینما را به گذیهای تازه واگذارد؛ مگر او چنین نکرد. در چوش راه میگساری و عشقبازی را در پیش گرفت. با پریشانی در چوکهای خود پیچ وتاب خوردنم او را متواتر در فلمها پیش به تماشا نشستیم.

البته که بعد ها همه یی ما دست باهم دادیم و در مورد جنونش با هم نگاهی گفتیم. او رفت و من درست به خاطر دارم که چگونه مرد.

بعد ها گلزاره که یک انسان حساسیت، داستان زنده گی‌اش را نوشت و در یک مجله به گونه یی سریال به چاپ رسید؛ مگر این مینا کاری هرگونه یی که بود، مانند آن نیست که ما از آن شناسایی داریم. یک هنر پیشه‌یی که کار نیروی ایجاد گری و صداقت تعجب آورش در رو — برو شدن با زندگی، زنانه، از پرده بیرون شد و در میان آنهایی که شرمناک بودند و روح شان از دست رفته، جاگرفت. به هر حال مینا کاری یک زن غیر عادی بود. او از زمانش خیلی پیشی میکرد؛ در حالیکه دیگر — ان هنوز در تشناب سکرت می — کشیدند، در عقب در های — بسته مشروب مینوشیدند و روابط پنهانی با دیگران برقرار میکر — دند. آیا در نیای امروزی فلمها موجودیت فرحها، دیمپلها، کمیها، سونیها و شهیها مطمین است که به مثابه‌ٔ زنان مادران و کارگران روز مزد، چون مینا کاری به زنان مهربان باشند؟ از آنجائیکه مادر بودن اورا نپذیرفت، آیا زنان او را متقاعد خواهد ساخت که زن بو — دن و مادر بودن مترادف نیستند شاید نتوانند او را قناعت دهند.

پدر، شوهر، برادران و عاشقان مینا کاری هیچ گدامیه او توجهی نکردند. همچنان مینا در د رد و تنهایی خود به در دهای اجتماعی خیلی نزدیک شده بود. البته هر بیننده، فلم میداند که از دو دهه به این سو هم در فلم وزنده گی روز مره در مورد زن، به مثابه محور اصلی هستی انسان حاشیه روی فزا — یندیی شده است. فلمهایی، چون، شان، دوستانه، — مستونتوارلال، امر اکبر — انتونی، زنجیر وشعلی همه از جمله فلمهای اند که برازنده گی مرد در آن واضحاء آشکار بوده و در مورد زنان فقط یک انحراف تند است.

اکنون برای آنکه زنی را دو — ست بداریم و ارزشهای انسانی؛ چون، کرمی، اعتماد و وفاداری را به او بپذیرکنیم به دوستی مرد ها و یا گروپی از مرد ها سر کرم میشویم. آنچه را به روی پرده میبینا — بم این است که عروسکها طوفانی را بپا میکنند. منداکهنی، فرح وتابو همه وهمه پاسخ تمام به — ژانر است. وسایل اطلاعات جمعی آنها را وسیعاً پاداش میدهند. اینها هیروئینهای اند که زیبا رویان عشوه گر را تعویض کرد ند.

دیگری را نجات دهد چنین وضع خیلی درد آور است. قر — بانیان حوادث ویا بیرحمی پولیس میتوانند به گروپهای حقوق مدنی مراجعه کنند.

مگر در دنیای فلمهای رکیک زنان نیز به اندازه‌ٔ کافی توا — نمند نیستند تا به داد ضرور — تمندان بشتابند. در اینجا به ریکا پینگریم. اوستاره در — خشانیست که از سن پانزده ساله گی در دنیای سینما گام گذاشته است. او میگوید:

"من در سن پانزده ساله — گی به سینما رو آوردم. لسان انگلیسی و هندی را بیشتر یلد — یت نداشتم. ساختمان وجود من چنان بود که پرودیوسران علاقه مندیه نمایش دادن آن داشتند. به صورت عموم میتوانم بگویم که مردها شکارچیان اند. برای یک مرد عشق هیچ ارزش ندارد؛ مگر برای یک زن عشق سفرزنده گیست. به نام عشق تازمانی چیزی وجود نخواهد داشت که زنان از سارت نبر آینده"

البته ما فلمهایی داشتیم که به طم فداری اززن به روی پر — ده آمده اند. فلمهای ماندی، چارکا و نشانت را نام میبریم. به آنها توجه کنید. بالاخره در بعضی حالتهای آن کم توجهی نشده است؟

دلچسپ است که ظلم وبیداد برزنان مانند فلمهای بالا تقریباً کدام مبنا و اساس منطقی ندارد. این فلمها به راحتی در میان مر — دم جاگرفته که زمینه تحلیل سطحی از اهانت زنان را مساعد میسازد. از همین سبب است که از فلم انکور گرفته تا اکروش واگنیدا راه حل را از بیدادی که جامعه و یا هم خانواده بر زن روا میدارد؛ یافته نمیتوانند. تصامیم شخصی اتخاذ میگردد و عمل تهاجمی و انتقام جویانه را فرد مرتکب میشود.

نمونه‌ٔ تاسف انگیز دختر جوان که خشم و غضب از چهره‌ٔ اش میبارد همچنان به بربادی استعداد های خداداد هنر پیشه های چون، شبانه اعظمی سیتا پستیل، دیمپتی ناول و دیپا ساهی می انجامد. همه یی این هنر پیشه ها محصول طبقات مهاته شهری اند که با ذوق تمام تلاش دارند تا بدون فریبنده گی زنده گی کنند؛ مگر با آنکه آگاه اند باز هم هدف را از دست میدهند. به عوض آنکه آرام بگیرند، تلاش میکنند تا در برابر خود ایستاده گی کنند. آنها گاپ میزنند؛ مگر گوش نمی — کنند؛ زیرا بعد از تکمیل یک دیالوگ در جهت تکمیل دیگرش میپرایند. یک هنر پیشه با — استعداد؛ چون، شبانه چنان معلوم میشود که موضوع را بایه درک کند؛ مگر رعوض او خشمگین میشود. دقعتاً ما چیزی را میبینیم که بر چهره زن ساده دهاتی مینشیند و آن عبارت از سیمای یک خانم شهوت برانگیز است. لبهای نرم که باوعده بازشده به یک با — ره گی بسته میشود. و سا — دیزم جای به خنده در آوردن را میگیرد.

هنر پیشه هایی چون، امینی و فرح که به مردم تعلق دارند در مقابل هنر پیشه هایی که در بالا از آن متذکر شدیم، دست و پاچه میشوند که آنها را زشت و هیجانی نشان دهند. اما بعد از لحظه تمام میشود و احساس راحت می — کنند.

سمتهایی را که با بیست به آن نگاه کنیم یکی هم همان است که فلمهای بهومیکا وچار ولاتا از آن سرچشمه گرفته است. فلمهای مذکور اصولی را تشریح نمیکند و یا تعلیم اخلاقی نمی — دهد؛ بلکه تمام حدود زن اعم از شرم، معصومیت، سنگینی، خوشی، مهربانی و سرکشی اورا چوکات بندی میکند. زنان همیشه از مردان فرق دارند. لذت جسمانی حقیقی، رابطه‌ٔ او با مرد، با اطفالش و با وجودش همه وهمه دنیای او را میسازد که با یه د تصویر گیری شود؛ مگر در عوض ما فلمهایی میسازیم که یکنواختی مهلک داشته مخسته — گی را ایجاد میکند. پرسش چنین به وجود می آید که چرا دایرکتر — ان ونویسنده های سکریپت تلاش نمیکنند تا چیزهای دیگری را در مورد زنان جستجو کنند که بی — همتا باشد؟ البته با بید کدر زمینه از رپاکاری دوری جو یم.

بقیه از صفحه (۴۹)

استاردرازی...

زنده گی اجتماعی نشان میدهد که اگر چنان حوادثی جهات انتباه دهنده و نیکی نمیداشت پس پژوهشگران روی زمین اینهمه سرو صداها را بیخود به راه نمیانداختند.

شگفت تر از همه اینکه تمام تلاش های نفس دهنده گان نه با چشم بیرونی، بلکه به منبع نیرو، چشم نیروی حیاتی، مغز ول کرده شده است.

این ادعا با پژوهش های یک توسط داکتر زیست شناسی بو — لانی تهدید مینماید؛ زیرا تد ریجاً کیفیت عقب نشینی در مقابل تمامی تمایلات به وجود آمده وترس از فعالیت موجبات و قفه در کوشش وسعی در برآورد — خواسته را فراهم میسازد.

میگویند که در جوامع فاقد دمو — کراسی و حکومتهای که به جای رهنمود دادنها، ارشاد، هدا — یت وتربیت مردم به زور و اعمال قدرت تشدیدی متوسل میشوند، تد ریجاً چنین حالت لاقیدی در افراد ایجاد میشود.

بالای رگه های بدن تاثیر خاص دارد و حتی موجب تصلب شر — یین نیز گردیده، دیری زود رس از نشانه های آن است.

تاآنجا که ثابت شده است عوامل فشار به طور کلی عوامل را به بیشتر تحت تاثیر قرار میدهد و نیروی شعوری در مراحل اولیه کنترل دارد. میدان مقابله و مبارزه میگردد. از همینجاست که در — حقیقت عکس العمل های دفاعی ما در برابر پیش آمد های ناگها — نی گذشته از تحولات فزیولوژیکی که ذکر شدند، تابع استعدادهای روانی شخص و کیفیات دفاعهای اجتماعی و معتقدات عمومی (خانواده، اجتماع و مذهب) میباشد.

اعمال روانی که در برابر فشار از خود بروز میدهم بیشتر حاوی دو جنبه میباشند: یا حملوی (تعرضی) و یا عقب نشینی (تدافعی). البته واضح است که اگر موجبات موفقیت برموانع فراهم شد، شخص با قدرت روانی و حمله‌ٔ خویش برعوامل مخالف غلبه خواهد یافت.

اگر توان انسان قادر به پا — یداری در برابر ما نباشد تمایل به فرار و عقب نشینی آشکار میشود

۱ — مرحله مقدم (یا صفحه اول اعلام خطر) همزمان با — آغاز فشار.

۲ — مرحله مقاومت یا صفحه تجهیز و آماده گی در برابر فشار.

۳ — مرحله درگانه است که در آن یا فرد برواقعه پیروز میشود و منجر به تعادل عا — طفی وروانی میگردد یا شخص مقهور و مغلوب واقعه شده و در حقیقت بدون نظم به سامان خویش را میسازد و آرام آرام خسته گی میزاید و عوارضی با عوارض عضوی آن بروز میکند.

همه تحولاتی که از آن یاد —

فشارهای عصبی

بقیه از صفحه (۲۱)

به همین ترتیب ساختمانهای مختلف اجتماعی انسان، هر پیش آمدی که بتواند فشار باشد دارای سه مرحله میباشد:

ketabton.com - The Digital Library

د (۵۷) نخ پاتې

دادې مخور وژنه ...

خبري خبري شو. زمري هغه کوله چې دې تر ستونې ونسې ؛ خو په مانه شوې زامه باندې يې هيڅ ونه شوکړاي . کاناکاراجو خپل ټول توت سره را ټول کړ ، پر لمسکه يې زورکړ او زمري يې په لغته وواهه او په لمسکه يې ټوغورماوه. کاناکاراجو هم پر لمسکه ودرېد او د زمري دغسې پښې يې چې پرده يې حمله کوله کلکې ونيولې اويه نس کې يې وواهه ؛ خوزمري بيادې ټيل واهه او شاپه ډغه په لمسکه ولوېد . کاناکاراجو په خپل کمين لاس د زمري مانه خوله ونيوله او هغه يې تاو کړه اويه خپل ښي لاس يې زمري په ستر ګو واهه تر څو ړوند شي . دوه يادري واړه يې د زمري ژبه لاس ته ورغله. ده وغوښتل چې ژبه يې تري راکش کړي؛ خو د زمري ژبه نبو په وه او له لاسه يې ونښو ټيده. دوي دواړه داسې سره رغېدل لکه چې دوه پهلوانان سره خپل زورونه ازمايي . کاناکاراجو د زمري له رمبارو او دخولې له بوي څخه په تنګ شو . په دې وخت کې يې ناببره يوه تمزه لاس ته ورغله هغه يې راوا خيسته او په خپل ټول زور سره زمري څو واړه په سر پرې وواهه . زمري ډېوي شېبې لپاره ګنګس شو او ده ددې وخت څو موندله تر څو د بوي وني خواته منډه واخلي او پرونه وخېژي ؛ خو دا کار ونشو . زمري په يوه خمز سره راو نيو اوکښته يې راکش کړ. د کاناکاراجو دوراته غوښه راجلا شوه اوپوتړي داري وهلې ؛ خو زوره ور کاناکاراجو لاهم زمري سره جنګ کاوه. دواړه يوله بل سره ښېتي وو او ډېوي ګډې پرې لوړ غبښتل . کاناکاراجو بيا پوتې کلک ونيو او ځان يې ټينګ کړ؛ خو زمري کښته ګډې نه ولېده .

کاناکاراجو په کراري سره خپله لاره ونيوله ، ځان يې تول زخمي وو او د مري وني تري بېمعدلي . خپري شوې خو ښې يې محوېدې وي او کښه سترګه يې زوبله شوې وه . کاناکاراجو په همدې حال په لاره روان وو، ډېره ډېده او نزدې ووچې پر لمسکه ولو ټوپ .

ځان يې ټينګ کړ؛ خو سره له دې يې هم هر شي خپره لېدل . دمري خواته راغې نژدې ووچې ورخه تېر شي ؛ خو ودرېد. ځان يې پرې کوپ کړ او په خمر خمر سره يې مخ نه وګنل . ده ښه نشو لېدلاې نو له دې کبله يې ځان وژنډې کړ.

په دې وخت کې ځان په ډېزډېد و شو اويه ټول زور سره يې چيغه کړه :

((زما زوبه ، اې زما چمتې بابو زوبه !! او خپل سر يې په دواړو لاسو کلک و نيو په چيغو چيغو يې ژړل او پر لمسکه ولوېد .

روسته په ټيارو مانبام کې پلټو نکې د ټولې مرشوې پلار او زوي دواړه و موندل. راو لو چې کاناکاراجو ولېد ، ده هم په چيغو او ژړا پيل وکړ.

((صاحبه ، خنګ درته ووايم چې چتې بابو ګ ودرولم اودې پخپله در روان شو .))

ژوند بيا ...

د (۲۹) نخ پاتې

دکوچيو مونږ قيمتي اثار درلودل . په هغه مونږکې د قرن کريم اونورو مړيو اثارو خطي نسخې ، جواهرات اوداسې نورې ارزښته شيان موجود وو . دملګرملت د نماينده واپس چې په دغه برخه کې لسګونه مقاماتو سره زېدلې دي ترڅو تاريخي اثار بېرته کوچيو ته ورکړي ، خو کېدې مقاماتو عراقيانو له خولې داسې خبرونه تر لاسه کړي دي چې ګواکې تاريخي اثار تر ټول پېښګې کې لمنځه تللې دي . په هرحال په معنوي برخه کې دکوچيو ښو و نې اوروزنې نه هم سخته تاوان ورسېدلې دي . اوس اوس کوچيان خپله پښه ګټې چې د بهرنيو اوروزنې سيستم لسګونه فعال کړي اوحکومت دغې پېښې ته د لومړيتوب حق ورکړي دي . زده کوونکو د زده کړې پروګرامونه له لاسه ورکړي اود دې کورنۍ دغې خبرې نه د پرې په تشويش کې دي ترڅو نورو خلکو له لاسه ونه وځي. دغه راز دکوچيو پوهنتون اودعلمي څېړنې انستيتوت هم په خپل وار سره تاوانونه زغملي دي . د دغو علمي مرکزونو لابراتوارونه لوټ شوي او څه ناڅه د شلو کلونو علمي نتايج له منځه تللي دي .

يوه خبره داده چې دکوچيو ملي اسامبلي وروسته له جګړې څخه د لومړي ځل لپاره د جولاي په لسمه نېټه غونډه وکړه ، په غونډه کې شيخ جابرالاحمد الصباح دکويت امير خپله د جګړې پر وخت کې وسايلو او حکومت نه دنېټه د روسيا رئيس شوميترخودا ۱۹۹۲ کال د اکتوبر په مياشت کې پارلماني انتخابات ترسره کړي .

په روستي تحليل کې بايد وويل شي چې دکوچيو د بيا جوړونې پروګرام په هغه پوري اړه لري چې په منطقه او جهان کې خپله هموادونه مرسته ورسره کوي ، پرسره پردې داخپره د عراق سره د سولې په مساله باندې هم اړه لري ترڅو سرحدېږي له هغه سره ګرانتي شي ، تهديدونه پاي ته ورسېږي اوکويت هغه څه چې کويتيانو په جنګ کې له لاسه ورکړي دي ، بېرته لاس ته راوړي .

بقيه ازصفحه (۳۷)

صنايع دستي ما ...

ماهرونيز به دست نداشتن تکنالوژی مدرن نيز در اين مورد قابل دقت استند . و در مورد قالين بايد يادآور شوم که اتحاديه صادرکنندګان قالين زير نظر اتحاديه پيشه وران خود مواد مورد ضرورت خود را از داخل و بيشتر از خارج که جنسيت قالين تاحد زياد بسته گی به همان مواد دارد وارد ميکنند

در گذشته ها تورېزم نقش برجسته در عرصه توليدات صنايع دستی داشت زيرا از يک سو مقدار قابل ملاحظه يی از اين توليدات را خريداری مينمودند و از جانبی نيز در ترويج صنايع دستی به سطح جهانی سهم عمده يی داشتند . اما با درېغ که امروز با برهم خوردن وضع تورېزم در کشور صدمه بزرگی بر توليدات صنايع دستی ما وارد آمده است .

يکی از راه های انکشاف و حفظ واحيا صنايع دستی ، حمايه دولت از دستگاه ها است . با آن که تاحدودی اين امر در نظر گرفته شده است و تسهيلاتی در مورد برای صنايع دستی وجود دارد اما بايست اين نکته بيشتر مورد توجه مقامات قرار گرفته امکانات بيشتری پيشبينی گردد ، تا توليدات صنايع دستی از انکشاف اقتصاد ملی سهم قابل توجه يی ايفا نمايد

ketabton.com - The Digital Library



شاد کام در...

بقیه از صفحه (۱۷)

نیز سیمای آهنگا پیشرا دارد. ملایم، معتدل و نافذ. از گفته ها و نوشته های او برمی آید که او را امتداد عشق و آرزو به رشته های دیگر هنری سرانجام به موسیقی کشانیده است. شاید موسیقی در محراق آرزوهای او نقش بسته بود که تمام رامها به همان، منتهی میشد. است. به عقیده شادکام موسیقی نباید که صرف وسیله سرگرمی و تفنن باشد و در حاشیه زندگی قرار گیرد. برخلاف موسیقی ما باید پیام اور بوده جنبه صوفیانه و عارفانه داشته باشد و اصالت آن حفظ گردد. او در هنگام ترسیم مرزهای موسیقی دارای طبیعت و کیفیت خانقاهی و موسیقی حاضر را به اصطلاح دم دستی که به گفته وی جوانان ما خود را در آن گم کرده اند در متن موسیقی نوع اول برای خود شان جایگاه و موضع برگزیده است.

یکی از کارکردهای قابل قدر شادکام تهیه و تنظیم و اجرای اهنگهای فلمی است که از ویژگی های اوازوی منشاء میگیرد. سرانجام او این کارها را در فلم تلویزیونی "اشک ولبخند" که موزیک متن آن توسط این هنرمند تهیه و تنظیم شده بود اجرای آهنگها برای فلمهای "قرار"، "مرد ها و قول"، "پرنده های مهاجر" و "نقطه" نیز نگی از خدمات ارزنده وی به شمار رفته میتواند.

شادکام یکی از معدود هنرمندان کشور است که افزون بر مشغولیت های هنری، منظم و سیستماتیک امور مختلفه ورزشی را نیز به پیش میبرد. وی که هم اکنون در مدیریت عمومی ورزشی یونتون ایفای وظیفه مینماید، بنا بر علاقمندی به ورزش والیبال او رهنمائی تیمهای مختلفه بشتر یونتون وقتش را در جمنازیوم یونتون کابل سپری مینماید.

او با وجود اینهمه مصروفیت ها (به اضافه ترتیب و گوینده گی پروگرام رادیویی از هرچه من سنی) تقریباً هر ماه یک اهنگ به ستدیوهای رادیو افغانستان ثبت مینماید و یا برای دیگران اهنگ میسازد.

به گفته خود شان زندگی من همواره معنا و مشخصی در بر دارد و زیبایی و پذیرش اهنگ او جود دارد: داشتن شعر یا تصنیف ارزنده و متعالی، احساس و ابتکار، موجودیت ارتباط و مناسبات منطقی میان شعر و اهنگ، وجود یک پیام نهفته دقت در تلفظ و ادای کلمات و سرانجام مشق و تمرین به قدر کافی.

سیاوون با ارجگزاری بی پایان به هنرمندی این هنرمند والا ارزومند است که عبدالله نوابی، همیشه شادکام باشند.

پښتنه

پاتی له (۵۹) مخ نه

شاگرد د سرویس په کنه کونکی زما ترخنګه په ډیر زحمت سره تیر شو. زما کالی ئی تورا وغوړ کړل. ستړګی می د غوسې ورته چوغې کړې اوورته وس ویل:

ـ دخدای په غضب شی، زما کالی د یغور کړل، د صابون د یوې خښې خبرئی که نه!

د مستری شاګرد بیله دی چې مخ را وګرځوی وویل:

ـ بهر ویاړدی و بچه.

... د سرویس نه کوزشوم د کور خواته تلم، یوتن د یاسکل په کنجوغه یوخت لرګی تړلی او خپله په چرت کی یا ډیر دلواهمه زه ئی په لرګی د شاوخوا نه د سړک نه ویالی ته ګډا رکړم، یوتونکی او پایخی می په ختو لیټ شوی. د غوسې نه می ستونی ویسړیږاوه، بخوهغه بیله دی چې د یاسکل نه راکوزشی په لاس ئی کوز شوی لرګی سم کړا و وې ویل:

ـ پیکر می نه و. و بچه! د ویالی نه را ووتم او د کور په تړه روان شوم چې په دی وخت کی د یوکاغذ باد (کهڼ) مې ترغوږ شو. غوږمی سوزونکی درد وکړ او تودی وینی می په مخ راتلوی شوی. ویوهیدم چې د کاغذ باد شیشتی تار خپل کار وکړ. نو سودا می پرمخکی کیسودله قلعه پهلوان په شان می لستونی یلو وهل او د کاغذ والا د خواته ورغلم. کاغذ باد والا د ژړا په برګ او زاری د رحمه په ویلو پیل وکړ.

ما په زیږه لهجه ورته وویل:

ـ داد کاغذ باد خای دی؟

هغه وویل:

ـ یاد نشته، و بچه!

په دی وخت کی یو شپږ لسک پوشه لاروی د هلکی په ژړا را وګرځید چې زما د غوږ وینی کی ولیدی نو په چوک چوک سرې سرې د واړه د جیب نه د تشناب کاغذ را وویسته، زما د غوږ وینی یې پاکی کړی او یوه توټه ئی په پورې د ی خای کیښود له اوماته ئی وویل:

ـ خیر دی کوچنی دی، و بچه! زه همداسی ورته ګوا نیدم او خو رمینیدم؟ خود ی سړی هم دا یو خبره کوله.

ـ و بچه و بچه!

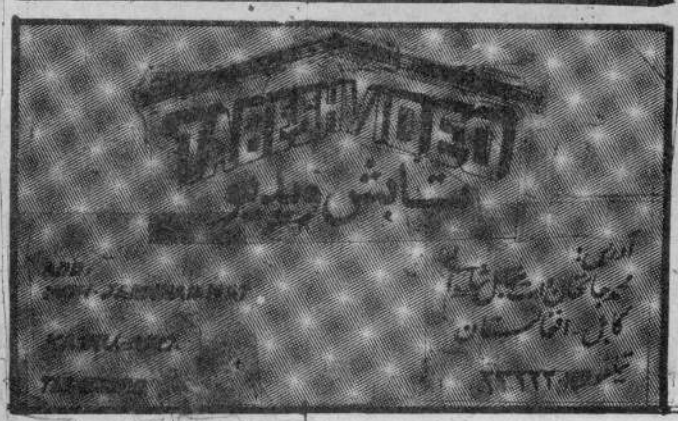
د غوږ په سوزونکی درد سره می بیا لاسونه پورته شول خو یوا شمیک پوشی سړی مانع شو او وویل وویل:

ـ و بچه... که یو پیر په غوسه یې ما ووهه:

زما چې یو پیر اعصاب خراب او نولا سونه می سره ومنبل وی و جانانه ځایپره می په مخ وواهه شمیک پوش سړی گنګس اولړه تولی وو ت.

ما سودا له مخکی را پورته کړه او بیله دی چې ورته وګورم وس ویل:

ـ و بچه! او خپله خوښ او خوشاله په خندا خندا کورته ولاړم.



ketabton.com - The Digital Library

بقیه ازصفحه (۴۹)

زنان مشهور جهان



میشوید کوشش کنید زود تر آنرا رفع نمائید . خود را نبازید به زودترین وقت باز هم دست به کار شوید . کوشش کنید دزنده گی خورده گیر نباشید این کار اکثراً به ضرر شما تمام میشود . اگر بتوجه گردیدید که کارهای شما به مراد دل تان پیش نمیرود لباس کلابی بپوشید ، این بشما کمک خواهد کرد .

۶ــ ایزابل روسیلینی (ستاره سینما ومدل عکاسی) . طبعیست به ما صرف جسم را بخشیده ما ست . هر قدر بیشتر از آن مواظبت کنیم بهتر است . به خوراک خود توجه بیشتر نموده وورزش را فراموش نکنید ، زیبائی جلد تان را موا ظبت کنید در این صورت بیشتر مورد توجه قرار میگیرید وهمیشه خود را خوشبخت احساس کنید .

۷ــ انیتا رویدیک (مالک کمپنی باری شول) هرچیزیراکه قلب تان ممنوع قرار داد انجام ندهید . وهر چیزی راکه قلب تان بشما هدایت میدهد آنرا حتماً بجا بیاورید .

۸ــ جیکی کولینز (نویسنده) خوشگوئی وبذله گوئی همراه با خنده را فراموش نکنید . خنده بالای خود را فراموش نکنید . به خود اجازه دهید ، تا اشتباه کنید . هیچکس از آن عاری نیست . اما تلاش کنید تا زود تر آنرا رفع نمایند .

۹ــ ژولیت برچمل (نویسنده وژورنالیست) . تمام تلاش وقدرت تانرا وقف کار دوست داشتنی تان نمایید . از پیروزی های موقتی وجزئی مغرور نشوید تلاش خود را تا زمانیکه به پای خود نایستاده اید ادامه دهید . بیاد داشته باشید که جوانی را دیگر بدست آورده نمیتوانیم . عجله نکنید تا زود تر ازدواج کنید . تا سن (۲۵) حتماً منتظر بمانید .

ایف پولارد (مدیر مسوول روزنامه سندی میدور) .

۱۰ــ تحصیل یک امر ضروری درزنده گی میباشد . تحصیل نه تنها جلو فقر غربت شما را می گیرد ، بلکه به شما استقلال وا قعی میبخشد تحصیل شما را آمرپسر نوشت تان میسازد .



بقیه ازصفحه (۶۳)

حرکت

را قابل ذکر میدانم که در تکواندوی پومسه لگد های قوی چون : لگد های چکشی ، نفوذی شلاقی و ضد حمله وجود دارد که در تکواندوی هیانگ وجود ندارد و خودم ورزش تکواندوی پومسه را تمرین گرفته ام که معنی آن حرکت سریع میباشد .

ــ چگونه میتوان این ورزش را فرا گرفت ؟

فرا گرفتن هر ورزش خواهان ریاضت متداوم ، پشتکار ، صبر و حوصله میباشد و به کمال رسیدن در تکواندو کار بسیط نبوده بل از ورزشکار خواهان تمرین هرچه بیشتر و بهتر میباشد .

ــ از ابتدا این رشته را تعقیب نموده اید یا بعداً به آن رو آورده اید ؟ .

ــ قبلاً در تکواندوی هیانگ تا کمربند نصواری تحت نظر استاد مرحوم عبدالغفار "قاری" کار نموده ام متعاقباً به تکواندوی پومسه علاقمند شدم و اکنون در این رشته کمربند سیاه دان یک دارم که این کمربند را نظر به صوابدید فدراسیون تکواندوی کشور هندوستان به دست آوردم زیرا در آنجا نماینده فدراسیون تکواندوی کشور کوریا چینگ هانگ حضور داشت واین کمربند را از طرف کشور هند به دست آوردم .

ــ آیا در کشور خودمان مسوولیت توزیع کمربند را مقام المپیک به عهده ندارد ؟

احمد جاهد ورزشکار خوب و با استعداد نظر به عشقی که به این ورزش دارد کلبی را در ولایت هرات ایجاد نموده و همه روزه جوانان هراتی را در این ورزش تعلیم و تمرین میدهد . و جاهد پیشنهاد مینماید تا به خاطر جمع و پیشبرد ورزش کاران تکواندو فدراسیونی ایجاد شود تا از این طریق جلو یک سلسله بی نظمی ها در شهر گرفته شود .

بقیه ازصفحه (۵۷)

رویای رسیدم

لیزم وامپریالیزم که میگم ، همین "ایزم" چی معنا میده ؟ مه گفتم : یک چیزی در نهایت اوج خود برسد ، اورا با "ایزم" ترکیب میکنند . گفت : "خی ده ای وختها ای گد ویزم ره میمنی "... فامیدی ، اتین نوشته کنیشه و ها راستی راجع به ای هم نوشته کو که یک مدیر که سبک دوش میشه چطو واسطه میکنه وخود ، د و باره مقرر میکند . خوب ، ناچار برایش قول دادم که حتماً مینویسم .

ولی روز دیگر که در یک فاتحه شرکت کرد ، بودم ، ناگهان یکی از کسانی که من نمیشناختم ولی باری مراد تلویزیون دیده بود ، گفت : با وهو طنز نویس تو ؟ سلام . شناختی ؟ و یکی از علاقه مندای همو ایچی گک های خنده دار ت هستم . ولا چقسه مقبول نوشته میکنی .

من درحالی که به فاتحه کتی مه شروع کده ای ومیخایی مره چای بخ داده ، نفسه بکشی .

وبعد پیالمره از چای پرکد وبا لفعل ده دانش برد ، همو بود که دان وزبانش ۱۰ وله بارا شد و چیخ زد : وای ده قسم خدا شوی زنکه ، تو میخاستی مره ده چای جوش پخته کنی ونفسه بکشی .

... ای سوژه نوشته کنی ، اگه تانستی مه میگم آفرینت . راستی کدام چیزتو نوشته نکده ای ؟ ــ درحالی که آه ازجگر بر میآوردم گفتم : نی (گفت : خی چی در نظر داری که ده ای نزدیکی ها نوشته کنی ؟

گفتم : درنظر دارم ، یک طنز نوشته کنم به نام "ده بینی رسیدیم"

ketabton.com - The Digital Library

بقیه ازصفحه (۲۵)

تخم و مرغ

به سیستم بین المللی در این پروژه رعایت شده حتی کسانیکه میخواهند داخل بلاکها را مشاهده کنند باید ابتدا عینک بگذارند و بعداً چپلک به پا کرده و چپن بپوشند. در غیر صورت اجازه دخول به بلاکها را ندارند زیرا امکان دارد توسط پا و یا لباس میکروب به داخل بلاکها انتقال داده شود. لهذا مقررات ویژه نسب های پرورش دهی مرغها مطابق به نورم ستندرد بین المللی در این پروژه رعایت شده است.

قطعه مرغ را دارد مجموعاً سی و سه هزار و ششصد قطعه مرغ میشود که تا اکنون حدود پانزده الی شانزده هزار قطعه مرغ به دسترس مردم گذاشته شده است و پروسه آن ادامه دارد.

اولین پارتی یا نخستین دوره تولید پروژه باداماغ یک است که فی قطعه مرغ مبلغ ۱۵۰۰ افغانی به فروش میرسد. البته مرغها بعد از چهار ماهه گی از پروژه بگرامی به باداماغ انتقال میشود. با جراءت میتوان پیشگویی نمود که در قسمت تنزیل قیمت مرغ کاهش قابل ملاحظه به عمل خواهد آمد. بناء میتوان امیدوار بود که با بهره برداری سالم از پروژه های متذکره فی بیضه تخم به قیمت خیلی ها نازل کاهش یابد. با مشاهده از فارمهای دولتی میتوان اطمینان داشت اگر به همین شیوه فارمها فعال نگهداشته شود و کمک شوند به صراحت میتوان گفت که بزودترین فرصت نیازمندی مان رفع خواهد شد چراکه نگهداری مرغها مطابق به شرایط مناسب حفظ الصحوی نگهداری میشوند از یکطرف مرغ سالم و از طرفی هم تخم را تازه به دست می آوریم. باید علاوه نمود که این پروژه از یکسال به اینطرف شروع به فعالیت نموده که مؤثریت آنها کمتر محسوس میباشد اما آینده خوبی را باید به انتظار نشست.

ضمن مشاهده از این دو فارم دولتی راهی بعضی از فارمهای بزرگ و کوچک شخصی شدم که بعده از اشخاص با ایجاد فارمهای پرورش مرغ و تهیه تخم در نقاط مختلف شهر کابل فعالیت دارند. شیوه کار در این فارمها با فارمهای شخصی نظر به فارمهای دولتی متفاوت است به این معنی که شکل پرورش مرغ در این فارم ها نسبتاً ابتدایی است و نیز بعضی مقررات اساسی پرورش دهی مرغ در این فارمها کمتر رعایت شده است. ابتدا به فارم مرغداری اعظمی واقع دار الامان رفتم و از نزدیک با مسؤول آن فارم صحبت نمودم. از سخنان مسؤول فارم دریافتم که آنها یک پایه ماشین چوچه کشی و یک پایه ماشین تخم شکن در فارم دارند. همچنان این فارم قبلاً مربوط به فارمهای دولتی بود که از عدم فعالیت لزوماً آنرا بالای اعظمی به فروش رسانیدند.

این فارم دارای دو بلاک پرورش مرغ بوده که روزانه به تولید و تکثیر تخم و مرغ میپردازد این فارم که از سال ۱۳۶۸ مجدداً به فعالیت آغاز نموده است، تخم مرغ و چوچه مرغ را به گفته خودشان همه روزه به دسترس مردم قرار میدهند. مسؤول فارم میگوید که مردم به خاطر به دست آوردن مرغ و تخم وقت را ریزرف می کنند و ما مطابق به لست مرغ، تخم و چوچه ها را به دسترس شان قرار میدهیم.

در فارم اعظمی قیمت مرغ و تخم یک اندازه بلند است قیمت فی قطعه چوچه مرغ یکنیم ماهه مبلغ ۳۳۰۰ افغانی و فی بیضه تخم مبلغ ۶۲ افغانی میباشد در حالیکه در فارمهای دولتی فی قطعه چوچه مرغ یکنیم ماهه ۱۵۰۰ افغانی است. مرغها را از نزدیک دیدم وزن آنها خیلی کم است اما قیمت شان به تناسب فارمهای دولتی بلند است و جالب تر از همه اینکه مسؤول فارم میگوید که مردم به خاطر به دست آوردن مرغ و تخم وقت را ریزرف میکنند در حالیکه نظر به شرایط اقتصادی ۳۳۰۰ افغانی فی قطعه چوچه یکنیم ماهه معاش یک مامور دولت است. و یا هم قیمت تخم که در بازارها و یا بازارهای سیاه به عین قیمت به فروش میرسد پس مؤثریت فارم چیست؟ فارمها باید قیمت بازار را بشکنند نمایندگان فروشنده ها را به گرانفروشی تشویق و ترغیب نمایند. و نیز پروژه باداماغ در نظر دارد تا ۴۰۰۰ بیضه تخم را از کشت فارم کشور هندوستان جهت تسلکیری جدید به دست آورد که در ماه های عقرب و قوس فعالیت ماشین های چوچه کشی آغاز میشود. در برابر تصمیم این فارمها، فارم اعظمی نیز در آینده تصمیم دارد تا تعداد مرغ ها به حد اعظمی ۲۰۰۰۰ قطعه مرغ افزود گردد. البته امید به حال کمتر به آینده بهتر است در صورت آغاز فروش تخم از جانب فارمهای دولتی به اطمینان میتوان گفت که طلسم چند سال ناپدید شدن و یا قیمتی تخم و مرغ در بازارهای شهر به شکست مواجه خواهد شد.



۴- مرغها در دو فارم مشترک به سیستم قیود شده بین المللی تغذیه میشوند.

ketabton.com - The Digital Library

بقیه از صفحه (۳۳)

خدایا! دعایم...

در حالی که علم نجوم از جمله علوم مثبته بوده و از جمع علوم ریاضی است. نجوم علم است اما تنجم علم نیست. پایه های علم نجوم کاملا ودقیقا برمبانی علوم ریاضی نهاده شده است دربنان اروپایی ازنجوم به اسم استرونو می واز تنجم به اسم استرولوژی یاد مینمایند. مساله تاثیر ستارگان وارباب انواع آنها مربوط به تنجم است نه به علم نجوم.

گذشته از موضوع ستاره شناسی و رب النوع عطارد، در روز چهارشنبه کارهای حزن انگیزی هم واقع شده است ازجمله شهادت امام حسین که برابر است با دهم محرم الحرام سال (۶۱) هجری قمری. علاوه برآن در روایت کتب اد عیه آمده است که خلقت دنیا نیز در روز چهارشنبه آغاز یافته است."

در شهر کابل نیز روز چهارشنبه را روز زیارت دانسته اند. در این روز در زیارتگاه های شهر و قبور متبرک موج موج از زنان ودختران برای قبول حاجت خود به درگاه حق دست به دعا بلند مینمایند، نذر میگیرند، صدقه و خیرات میدهند.

امروز هم روز چهارشنبه است، میروم بمزیارت متبرک شاه دو شمشیره تا ببینم زایرین ما چگونه وبا چی عزم وطلبی به زیارت آمده اند.

حضرت لیث بن قیص بن حضرت عباس یعنی نواسه کاکای حضرت رسول خدا در حدود سال (۸۲۰) درجنگی شهید شده ودراین محل مدفون گردیده است.

درکنار در بیرونی زیارت گدایان بیشماری جمع شده اند که عده آن ها حتی به اصرار و پر رویی از زایرین پول تقاضا میکنند، صحن زیارت پرازکودکان وزنان است، بعضی از دختران جوان وزنان پیروجوان برای کبوتران زیارت دانه میاندازند. هرزنی در روازه و دیوار و سنگ قبر رامیبوسد و حتی بعضی از آن ها خود را روی قبرمی اندازند، به توغ آن دستمال مراد میبندند.

اززن جوانی میپرسم که:

ـ به چی نیت تی به زیارت آمده است؟

میگوید:

شش سال از عروسیم میگذره ولی تاهنوز صاحب بچه نشده یم آمدیم تاخدا به رویدا رای دوست عزیز خودبچه یی نصیبم کند.

میپرسم چند چهارشنبه است که میایین؟

به خدا چهار، چهارشنبه اس، اگه خدا امرادمه داد ـ خیرات کلان میکنم.

دراین جریان پیرزن سرسفیدی فریاد میزند: "یا زیارت شاه دو شمشیره به دادم برس، بچه مه نجات بده!" سروزیشرا به پنجره قبر میمالد و توغ رامیبوسد. "مگه مه بندیت نیستم خدایا مه بندیت نیستم بچه گک جوانم را از بلانجات بده."

ازفریاد وگریه زن پیرمعلوم میشود که پسرش زخم برداشته و وضع صحی اش نهایت بحرانی و خطرناک است. دختر جوانی به آواز بلند قرآن مجید تلاوت میکند، زنی در گوشه زیارت نماز میگذارد.

رفتن به زیارت و دعا بالای مقبره شهداو اولیاء انسان را به عالم روحانیت نزدیک تر ساخته و انسان نیازمند فریادی راکه فکر میکند باید به پیشگاه خدا انجام دهد دراین جا بهتر و باخاطرآرام تراز سینه بیرون میکند.

مؤمنان باآداب وگاهی هم با عنعنات مختلف درکشور های اسلامی به زیارت ها میروند، عده یی با خود نذر میبرند، عده یی دستمال مراد میبندند، بعضی ها قفل میزنند بعضی ها "بند" میگیرند وبعضی از خواهران گاهی به پیشگاه مقبره خم میشوند وگاهی هم از صاحب مقبره ـ طلب حاجات میکند امادر ـ دین مقدس اسلام احکام روشن وجود دارد و مسلمین بایست هنگام رفتن به زیارت آن را از نظر دور ندارند.

حال میرویم به زیارتعاشقان وعارفان، این زیارت ها که میگویند ضامن کابل اند نزد مؤمنان خیلی متبرک میباشد، ازدحام همیشه وجود دارد و زایرین زیادی رفت و آمد میکند در زیارت تمیم انصار نیز چنین است، جوانان و زایرین بیشتر روزهای جمعه به دعا می آیند.

جوانان دخترها و بچه ها دست به دعا اند، کی میدانند، آنها چه میخواهند؟

عده یی خود را، عده یی خواهر و برادر را، و مادران فرزندان شان را دعا میکنند و شاید هم هر سینه داغی دارد و هر دل دردی، چرا که جنگ در هر خانه آتشی افروخته و از هرکس عزیزی را گرفته است. یا این که عزیزی در سفر دارد و یا بیماری در بستر و از خداوند میخواهد که به روحانیت عاشقان وعارفان وشهدا صالحین دعایش مستجاب گردد. برای یک مستمند ی که دست به دعا بلند میکند و فریادی در سینه دارد، گاهی این دنیا برایش چقدر کوچک میشود وتنها باید به درگاه خداوند دعا ببرد. و بگوید:

خدایا: دعایم رامستجاب کن.

ژورنالیست...

ماه میلغ هشتاد افغانی بابت برایم پرداخته میشود...

چهارشنبه:

چون به یکی از زبانها یی عنده، خارجی بلدیت دارم و میتوانم باکمک کتاب لغت نامه آن زبان بمزبان دری، محتوای مطلب و موضوعی راکه در آن زبان نوشته شده است درک نمایم، فلهذا در این روز یک موضوع داغ سیاسی راکه به آن زبان در یکی از مجله ها نشر شده بود ترجمه نمودم وبعد از اندکی انکشاف دادن و آنرا به یکی از جراید هفته وار نشرو ارسال داشتم البته از ذکر ترجمه بودن، مطلب متذکره خود داری نمودم وآنرا به نام خود جهت نشر ارسال داشتم، آخر شما خود میدانید که حق الزحمه ترجمه بسیار کم است...

پنجشنبه:

همچنان ناگفته نباید پیدا گذاشت که در شعر وشاعری نیز استعداد ودسترسی دارم. البته بهترین اشعارمن به گونه "استقبال" از شعرشاعران متقدم است، یعنی نظر به احترام وعلاقمندی که به اشعار شاعران پیشین دارم، اشعار آنانرا استقبال مینمایم و بموزن وقافیه اشعار آنان، شعرمیسرایم. ولی بناء سف که اشعار استقبالیه من کمتر اجازه چاپ پیدامیکنند، نمیدانم، نمی دانم چرا...؟

به هرصورت ذوق شعری من که عموما روزهای پنجشنبه گل می نماید، در این پنجشنبه نیز استعداد واحساسات شعری من به غلیان آمد واز وراى صفحات دو مجموعه شعری شاعران بنام، دو پارچه شعرناب به طرز دیگری ساختم وبه مجله یی برای نشر ارسال داشتم. خوب، خوانندگرامی!

اینبود مختصری از زیاد داشت های من. حال بدون شک، آنانیکه به استعداد، پشتکار وابتکار من در عرصه کارخلاقانه ژورنالیستیک باورنداشت یقین کامل حاصل نمود ودانست که من واقعا ژورنالیست پرکار، مبتکر و مستعدی میباشم.

ketabton.com - The Digital Library

بقیه ازصفحه (۴۸)

تو بگو ...

بقیه از صفحه (۴۸)

راه خدمت به هنر تیاتر وتشئیل مصمانه گام نهاده است.

او را از زمانه های بخاطر دارم که تازه پابه عرصه تیاتر نهاده بودم از نخستین گام ها به پهناو زیبایی دنیای تیاتر وسعت، شفافیت و بزرگی قلب های دست اندرکاران آن پی بردم. حمیده عسکرجزازاین دنیا بودکه با قلب باز ولبسان پرتبسم به پیشوازم شتافت واز او ان فعالیت تیاتری ام الی اکنون چون خواهر و دوست مهربان مرا یار و همراه بوده است.

حمیده عسکر با اولین نما — یشنامه که در آن نقش داشت راهش را به قلب های عـلاقـمندان هنر تیاتر و تشئیل باز کرد از اغاز فعالیت های هنری اش الی اکنون او با — همان پشتکار، علاقمندی و جدیت خاص خود ش به تمرین بالای نقش هایش می پردازد.

او هنرمندیست باخسته گی و عصبانیت بیگانه. او همه استعداد و توانمندی اش را بخاطر اجرا و ارایه بهتر وعالی نقش ها بکار می برد.

به نظر من او در همه نقش- هایش هنرمندانه درخشیده است. با وصف اینکه سالیانی زیادی می گذرد ولی من نقش های حمیده عسکر را در نما- یشنامه های خشو، زنان عصبی هشتش، ازدواج، طلبکار، — یاد و استثنایی، حماسه ما در .... بخاطر دارم و او را بیش از هر زمان دیگر زیبا تر و موفق تر در نمایشنامه حماسه مادر یافته ام. چه حمیده عسکر با وصف فعالیت های — هنری و خلاقه خویش همیشه وجاودانه برای اطفالش زیبا- ترین و مهربان ترین مادر بوده است.

او را در فامیل کوچك تیاتری ما بمثابه هنرمند مستعد خوش ذوق خوش سلیقه، خوش صحبت و شیکپوش می شناسند واورا همیشه با ان لبخند زیبا و همیشه گی اش بخاطر دارم.

بقیه ازصفحه (۶۳)

ستدویس، پاس ...

تیم ملی دور از جمله تیم های بسیار برجسته و نامدار بود.

قابل یادآوری میدانم اینکه من هفتمرتبه به کشور اتحاد شوروی جهت اجرای یك سلسله مسابقات دوستانه ورزشی دا — شته ام که نتایج مسابقاتم فوق — العاده ارزیابی گردیده است. همچنان در جریان مسابقات تو- رنمنت هابه حیث قویترین ترینر انتخاب شدم که یك کپ افتخاری را به حیث بهترین پلیر از جانب مقامات ورزشی پو هنتون کابل به دست آوردم.

عبدالحلیم "صافی" ورزشکار مستعد ومنازه تیم ملی والیبال در آخرین لحظات صحبت خویش به این نکات با ارزش که ساحه ورزشی طرف علاقه اجرا بتاء ثیر ساخته است چنین گفت:

به وضاحت بسرایتان بجا ن میگنم که والیبال در افغانستان فعلا رو به رکود ونیستی گراییده است، بخاطرآنکه محل مناسب بخاطر تمرین نداریم، ترینرکار- فهم اصلا وجود ندارد، مخصوصا درست نداریم، لباس ورزشی — وجود ندارد، ومهمتر از همه عدم اشتراك تیم والیبال در مسابقات خارج از کشور، اگرچه دعوتنامه های عنوانی ورزشکاران به کشور واصل می شود اما نظر بمصلحتوظا ت مختلف، نداشتن بودجه کافی سفرهای مان لغو میشود، این همه بی تو جهی رافشخصا متوجه ریاست المپیك کشور میدانم زیرا از چندین سال به اینطرف اصلا این ورزش رابه فراموشی سپرده اند

من به بن ...

من باشنیدن همین زمزمه های شهرمن ترس از رسوایی را فرا- موش کردم خودم را در اختیار او گذاشتم و او مرا چون عرو- سکی در دستهایش چرخاند چون بازیچه بی به بازی ام گر- فت. حساب روزها از دستم رفته بود. فقط بخاطر دارم که گپ نامزدی مابود. عنقریب نامزد میشدیم اگر چه مساله عسکری او مطرح بود. همین که میشنیدم میخواهد به خدمت سربازی برود با آن که از من دور میشد احساس غرور میکردم

ولی یك روز خبر شدم که او رفته است آن وقت تصور کرد م که سقف آسمان با همه بزرگی و سنگینی اش روی قلبم نشست آرزو هایم برباد شدند. سرم دور خورد، آسمان دور خورد مردم دور سرم چرخیدند و — دنیا باهمه بزرگی اش چرخید زیرا من از او حمل گرفته بودم و او پاکستان رفته بود.

خاله ام که از دوستی و نزد- یکی ما آگاهی داشت برایم نداری میداد میگفت: اوهر کجا یی که باشد پس می آید من او را می آورم. او جز تو باکسی دیگری ازدواج نمی کند. بعد زونگی کرد و مرا نزد زنی برد که طفلم را سقط کند. من مدت چهار روز در خانه خاله ام بسر بردم وقتی توانستم راه بروم به خانه خود آمدم.

هرشب او را در خواب میدیدم که با دریشی دامادی بدلو- یم می ایستد بازو دور بازوا م انداخته حلقه نامزدی به انگشتم میکند. یك روز خواب خود رابرای خاله ام قصه کرد م با بی تفاوتی تمام گفت:

دخترجان به فکر او نباش- کسی چه میداند که او برمیگردد یانه. باگریه و زاری گفتم آخر تو از همه قضا یا خبرداری او باید با من عروسی کند هر جای که باشد من حاضر استم که از همه خانواده ام چشم بپوشم و نزدش بروم. طوری سویم دید که ترسیدم. با لحن که از او انتظار نداشتم برایم گفت: دختری که نه خنده دارد و نه ابرو هرگز به درد زنده گی کسی نمیخورد. تو نمیتوانی عروس من باشی، کسی چه میداند که تو به چه کسی خودت را فروختی. فریاد زدم آخر شما از موضوع خبر دارید شما کمکم کردید که طفلم را سقط کنم. برای خدا این قدر تهمت بزرگ بمن نزنید اما خاله ام باتمسخر گفت:

من آن کار را به خاطر حفظ آبروی خواهرم انجام دادم ورنه از اول هم میدا- نستم که پسر من آن عمل را مرتکب نشده است. من پسرم را خیلی خوب میشناسم او نمی تواند آن قدر پست باشد تو هیچ ثبوتی علیه پسر من نداری.

خاله ام راست میگفت من هیچ ثبوتی علیه پسر او نداشتم، ثبوت را خاله ام با زونگی از بین برده بود. حالا کمر زیر- پی با این سنگینی شکسته است. از زنده گی بیزار و دلسرد گردیده ام هیچ چیزو هیچ کس نمیتواند ازغم هایم بکاهد. میگویند خاطره یك عشق را میتوان با عشق دیگر از یاد برد ولی من نمیدانم این بدبختی را باکدام بدبختی دیگر از یاد ببرم.

روزی نیست که خواستگاری برا- یم نیاید ولی جواب من همیشه منفی است. با آن که یك دختر تحصیل کرده و مقبول واز خانواده سر شناس استم، اما زنده گی مرا آن گونه نابود ساخته که نمیتوانم خود را احساس کنم. شب ها میگریم، روز هامیگریم و چون آفتاب غروب رنگ میبازم. هیچ کس نمیتوا- ند که دردل من چه آتشی است. براستی وقتی عشق مرد، پس از مرگش رنگ میگیرد و احساس میشود و من هم مانند شمعی بر مزار آرزوهایم میسوزم و قطره قطره آب میشوم.

ketabton.com - The Digital Library

شدن به رهبر سمبولیکی مانند ملکهٔ برپتانیا !

یك ژورنالیست روزنامهٔ پراودا بمن خاطر نشان کرد که : "گرباچف گروگانی است در دست دموکرات ها ، آنها هستند که اکنون تصمیم می‌گیرند ."

کمونیست ها همزمان تلاش های آقای یلتسن وطرفدارانش رابرای انحلال حزب ونشرات آن مخالف قانون اساسی تلقی می‌نمودند واگر نه هم صریح ، سعی داشتند تا " طبیعت غیر دموکرات یلتسن " رابرجسته نمایند.

امید بعضی ها به پارلمان شوروی که اجلاس آن به تاریخ ٤ سنبله (٢٦) اگست در ماسکو گشایش یافت ، بسیار هم به جایی نرسید .

اجلاس پارلمان شوروی که شورای عالی نامیده میشود از تشتت فکری و وجوه اختلافات عمیق میان نمایندگان حکایه می نمود .

در پس اجلاس گرباچف نتوانست ترکیب پیشنهادی شورای امنیت شوروی را مورد تصویب قرار دهد وبرعلاوه پارلمان فعالیت های حزب کمونیست را در سراسر شوروی به تعلیق درآورد وبه شکستاندن ومسالهٔ سازماندهی مجدد "ك.ج.ب" به مثابه خواست های عمده دموکراتها رای مثبت داد . اما همزمان در اجلاس پارلمان موضعگیری تند سایرجمهوری هاعلیه شووونیزم روسی بازتاب یافت ونمایندگان سایرجمهوری ها به تشدید جریان تجزیه طلبی مساعدت نمودند . تنها رهگشا گذشته بود که سه جمهوری بالتیك استقلال کامل شان رابا حمایت غرب به دست آوردند وبه دنبال اوکراین ، جمهوری های آذربایجان و ازبکستان نیزبه جمع استقلال طلبان پیوستند . در هفتهٔ گذشته عملاً عمر اتحاد شوروی خاتمه یافت .

درجریان جلسات پارلمان شوروی این سوال پدید آمد : آیا شوروی وجود دارد ، یا نه ؟ آیا در شوروی کدام مرکز قدرت عمل میکند یا نه ؟

موجی ازاعلام استقلال ها و تصمیم گیری های مستقلانهٔ جمهوری ها سر نوشت کشور شوروی را زیرسوال برد . درست به همین علت ها بود که رئیس جمهور یلتسن درجریان هفتهٔ گذشته تلاش نمود تا با تماس های مستقیم با اوکراین قزاقستان وکرانه بالتیك ازتمیزه جویی ضد روسی بکاهد وبه جای ضعیف ساختن گرباچف درعقب اوقرارگیرد .

جریان کودتا وپیروزی برآن در ذهن هرشهروند شوروی سوال مقایسه دو شخصیت عمدهٔ شوروی یعنی میخائیل گرباچف وبا ریس یلتسن رامطرح نمود .

بسیاری ها در گفتگو هایشان این امررابرجسته میساختند که قاطعیت ، اراده ، ووفاداری یلتسن به دموکراسی مهمترین عامل نجات شوروی از خونتای نظامی بود ، جوانان درچهرهٔ یلتسن رهبر بلامنازع روسیه را می بینند که به نظر آنها به ایدیال های آزادیخواهانه وفادار است .

اما مشکل عمدهٔ یلتسن اینست که اوترجیح داده رهبر روس باقی بماند وا زهمین رودر سایرجمهوری ها ازحمایت بیشتر برخوردار نبوده و حتی بعضاً تزار جدید خوانده می شود . طبیعت خشن " موژیك وار " یلتسن مصالحه میان اوومخالفینش رادشوار و حتی ناممکن میسازد . کمونیست ها یلتسن را ذاتاً "ضد دموکرات" میخوانند وگاه گاه اورابه ستالین تشبیه می کنند اما طرفدارانش این نظریات رابیهوده تلقی مینمایند . یکی از جوانان ماسکو ضمن گفتگویی یاد آورشد : روسیه بعد از پتر کبیر فرزندی مانند یلتسن را ، ندیده است ."

اما در برابر ، به نظر بسیاری ها یگانه شخصیت تعادل دهندهٔ که نه تنها روسها بلکه دیگران نیز میتوانند به او اعتماد کنند گرباچف است . در روزهای دشوار بعد از پیروزی برکودتا ، گرباچف که استاد بزرگ تاکتیك تامیده می شود ، سعی نمود تا احساسات پیروزمندانهٔ دموکراتها را با برخورد عاقلانهٔ سیاسی پالایش دهد .

گرباچف هنوز قدرت بیان فوق العاده خود را در مجاب کردن مردم به کار می‌گیرد وبی خواهد جامعه با ورنماید که پایدارتر وسلیم النفس تر از او رهبر دیگری در شور وی وجود ندارد . یك ژورنالیست انگلیسی در پایان مصاحبهٔ مطبوعاتی میخائیل گرباچف پس از بازگشت به قدرت گفت : " بدبختی گرباچف درحال حاضر اینست که مردم ارزش اورانمی دانند ! " اما برخلاف یك نماینده کنگره نماینده گان شوروی عقیده مدارد که :

رئیس جمهور مارکسیست ؟ یك دموکرات یا یك برو کراتی که ماسك دموکراسی رابروی خود کشیده است . حال منافع شوروی به نحوی هر دو حریف وحتی دشمن دیروزی یعنی میخائیل گرباچف و با ریس یلتسن را در وضعی قرارداده که با هم همکاری کنند . منافع سیاسی اغلباً مهمتر از علایق شخصی است اکنون در برابر رهبران شوروی به شمول هردو رهبر عمده سوالات زیادی وجود دارد که هم آیندهٔ آنها وهم آیندهٔ کشور شان به آن بسته است .

اولین سوال اینست که اتحاد جمهوری ها چه شکلی خواهد داشت ؟ به نظرمی رسد که یگانه راه در قدم اول اتحاد تعدادی ازجمهوری هاست که دارای استقلال کامل بود وازیك مرکز کوچك و هماهنگ کننده که موجودیت شوروی راتمثیل خوانمایند ، اطاعت خواهند کرد . سرنوشت آیندهٔ شوروی چه در شکل یك کنفدراسیون یا در شکل یك جامعه اقتصادی که هنوز مورد اختلاف است باید در کنگرهٔ نماینده گان مردم که هم اکنون جریان دارد حل و فصل شود . اما باحل این مساله دومین سوال قدراست میکند :

حل بحران اقتصادی ! جامعه درگیر بحران اقتصادی عمیق به سرمی برد ، تولیدات شدیداً کاهش یافته ، بازار داخلی مختل شده ، قیمت ها بشکل سرسام اور افزایش میابد د سپلین تولیدی ومالی ضربه دیده وجریان کالا در بازار آزاد که

بقیه ازصفحه (٩)

٧٢ ساعت

کلید حل پرو بلم تلقی میشود ، با موانع روبروست . مخالفین دموکرات ها فکرمیکنند که علی الرغم پیروزی برکودتا ، آنانی که امروز قدرت را در دست دارند ، با ناتوانی درحل مسایل اقتصادی درین بسته قرارخواهند گرفت وحمایه افکارعامه را از دست خواهند داد .

البته سرنوشت اقتصاد شوروی سرنوشت قدرت راتعیین می کند . یك نمایندهٔ کنگره نماینده گان مردم درهمین هفته ازتریبون پارلمان شوروی صریحاً گفت که :

" اولین وعمده ترین مساله برای ما باید اقتصاد باشد . " به راستی هم گرباچف رهبرمحبوب مردم ، رهبرپذیرفته نامش احترام هر فرد شوروی را پنج سال پیش برمی انگیخت پایش درجبهه اقتصاد درگل ماند وهمهٔ آن شهرت عظیم را ازدست داد .

بحران قدرت همزمان سوال حیثیت شوروی ، تعهدات بین المللی نقش آن راد رمناسبات جهانی پیش می کشد . آیا شوروی ها قادرخواهند شد در این راه هرچه زودتر گام بردارند ؟

ازپایان حیات اتحاد شوروی تاایجاد دولت متحد جدید به هرشکلی که باشد هنوز فاصله زیادی وجوددارد . تا آنزمان بحران و تناقضات سیاسی اقتصادی واجتماعی جمهوری های شوروی را بیشتر ازپیش خواهد فشرد و دیپلماسی جهان را درخلاء قرار خواهد داد .

ketabton.com - The Digital Library

بت هایی را که ابراهیم شکست

بقیه از صفحه (۳۱)

درامد همسر او را تنها یافت ابراهیم پرسید : اسماعیل کجاست ؟

زن گفت : او در پی تحصیل روزی بیرون رفته است . آنگاه از سختی معیشت و تلخی زندگی پیر ابراهیم گله کرد ، این گله مندی و نارضایتی از زندگی ابراهیم را خوش نیامد و آن زن را شایسته همسری فرزند خود نیافت ، و بدون از آنجا بازگشت . و هنگام بازگشتن بوسیله آن زن سلام و تحیت خود را بفرزند ابلاغ کرد و باو پیغام داد که آستانه خانه اش را تغییر دهد و مقصود ابراهیم از این کنایه آن بود که اسماعیل همسرش را تبدیل کند و بازنی متناسب با مقامش همسری گزیند .

طولی نکشید که اسماعیل باز آمد و از مشاهده اوضاع و احوال دریافت که کسی در غیاب او بمنزلش درآمده . پس از همسر خود پرسید : آیا امروز کسی از اینجا گذشته است ؟ گفت آری ، پیر مردی با این علائم و صفات باینجا آمد و سراغ ترا گرفت و از حال و گزارش زندگانی تو جستجو کرد . پس من وضع زندگی و شدت دست تنگی خود را با او باز گفتم .

اسماعیل گفت : آیا پیغامی برای من نفرستاد ؟ گفت : چرا ، او بتو سلام فرستاد و پیغام داد که آستانه خانه ات را عوض کنی .

اسماعیل گفت :

او پدرمنست ، و مرا فرمان داده است تا ترا طلاق گویم ، آنگاه بفرمان پدر ترا طلاق گفت .

پس از چندی بار دیگر ابراهیم بسراغ فرزند خویش آمد ، تا از دیدار او آثار شوق را فرونشاند .

ولی این بار نیز اسماعیل را نیافت و همسر تازه اش را دیدن کرد و پرسید اسماعیل کجاست ؟ زن گفت برای کسب روزی از خانه بیرون رفته است . پس چون آهنگ بازگشتن نمود از وضع زندگی و گزارش احوال ایشان سؤال کرد . زن بشکر و حمد خدایتعالی زبان گشود و گفت : ما در آغوش خیر و برکت و آسایش و سعادت بسر میبریم . ابراهیم از شنیدن این سخن بسیار خوشحال شد و از قناعت و خشنودی و سپاسگزاری و ایمان آنزن آسوده خاطر گشت و گفت : از من بشوهرت سلام برسان و بگو : آستانه خانه ات را محفوظ بدار : شامگاهان اسماعیل بعادت خویش بخانه باز آمد و با همسر خود بسخن پرداخت ، زن اورا خبر داد که امروز پیرمردی خوش سیما و با هیبت زیارتخانه ما را مدواز او سراغ زندگیمان را گیرد و من از نیکبختی و خوشی زندگیمان برایش توصیف کردم . پس چون مرا بازگردد سلام و تحیت بتو فرستاد و پیغام داد تا آستانه خانه ات را محفوظ داری .

اسماعیل گفت : او پدرمنست ، و در این پیغام مرا توصیه کرده که از تو جدا شوم و دیگر با تو نباشم . پس اسماعیل فرمان پدر را پاس داشت و با همسر خود بزیست و از او فرزندان بیاورد .

بنای کعبه

ابراهیم همچنان دور از فرزند خود بسر میبرد و گاهگاه بسراغ او میآمد تا دیدی از سفرها ، نه تنها بقصد دیدار فرزند بلکه برای انجام کاری خطیر بآنسرزمین وارد شد . زیرا او در این نوبت از طرف خداء مأمور شده بود که خانه کعبه را بنا کند و اساس خداپرستی را بنیاد نهد . از اینرو راه حجاز پیش گرفت و شتابان بسراغ فرزند خویش آمد و اطراف چشمه ها و سرمنزل قبائل را با دقت کامل جستجو کرد و فرزند خود را بیافت که در کنار آب زمزم زیر درختی پر شاخ و برت بتراشیدن تیری مشغول است .

اسماعیل چون پدر را از دور دید از جای برخاست و دست و دامن بیفشاند و با چهره خندان و تیافه درخشان با استقبال او شتافت و او را در آغوش گرم و پرمهر خود فشرد .

پدر و پسر بسخنان دست بگردن هم آوردند و بوسه های شوق و بدل کردند و از سر استیاق و رنج فراق با هم سخن گفتند ، آنگاه در زیر سایه آن درخت درخانه ای از محبت و خیمه ای از مهربانی و صفا روبروی یکدیگر بنشستند و در چنین حال شادی و نشاطی که وصف آن از عهده خامه و بیان بیرونست ، ابراهیم داستان مأموریت عظیم خود را بفرزند در میان نهاد و در حالیکه با انگشت خویش تپه ای مجاور را نشان میداد گفت : ای فرزند ، خدا مرا فرمان داده است تا در اینجا خانه ای بنیاد نهم و اسماعیل بیدرنگ اطاعت و آماده گی خود را عرضه داشت .

ابراهیم و اسماعیل با نیروی امیدواری و اتکاء بتوفیق الهی ، بیل و تبر برداشتند و بجانب آن تل بلند رهسپار شدند ، و با عزمی متزلزل ناپذیر آن تل عظیم را از جای برکندند ، تا خانه خدا را بجای آن بنیان نهند و در آنجا با پروردگار خانه از سر راز و نیاز عرضه میداشتند : " پروردگارا ، این عمل را از ما بپذیر . زیرا که تو شنوا و دانائی . پروردگارا ما را توفیق ده که در پیشگاه تو مسلم باشیم و از ذریه ما امتی مسلم بوجود آور و مناسک عبادت را بما بنما و توبه ما را بپذیر ، زیرا که تو توبه پذیر مهربان " .

طولی نکشید که آثار پی پدید شد و موضع بنا نمودار گشت . اسماعیل سنگ میآورد و آلات و ابزار کار را ابراهیم میساخت و با ابراهیم بکار ساختن خانه مشغول میبود و جای تردید نیست که در قیام باین امر خطیر و وسیعه دشوار نیروی باطنی ایشان را مدد میداد .

دیوارها بالا آمد و از اندازه قامت ابراهیم در گذشت و دیگر دست او ببالای دیوار نمیرسید و در اثر ضعف پیری طاقت بالا بردن سنگهای گران را نداشت . از اینرو اسماعیل را بانجا داد تا سنگی بزرگ پیدا کند و زیر پاهایش نهد تا در بر کار خود مسلط شود و بر اتمام بنا توفیق یابد .

اسماعیل در پی سنگ بجستجو افتاد تا " حجرالاسود " را پیدا کرد و آن را نزد پدر آورد ، پس ابراهیم روی آن سنگ ایستاد و بکار بنائی ادامه داد و اسماعیل همچنان او را کمک میداد و هر قسمت از بناء که پایان می یافت بقسمت دیگر میپرداختند تا بسعی آن پدر و فرزند ، بنای آن خانه که مطاف قلوب و مهبط فرشتگان و شمع جمع موحدانست پایان یافت .

ketabton.com - The Digital Library

خوراکه فروشی برادران

انواع خوراکه باب تازه را تهیه و به قیمت های مناسب برای مشتریان عرضه میدارد

همچنان خوراکه فروشی برادران اقسام عطریات ولوازم آرایش خانم ها را به فروش می رساند.



آدرس:

سمنت خانه جوار مکروریان سابقه

رستورانت محبت



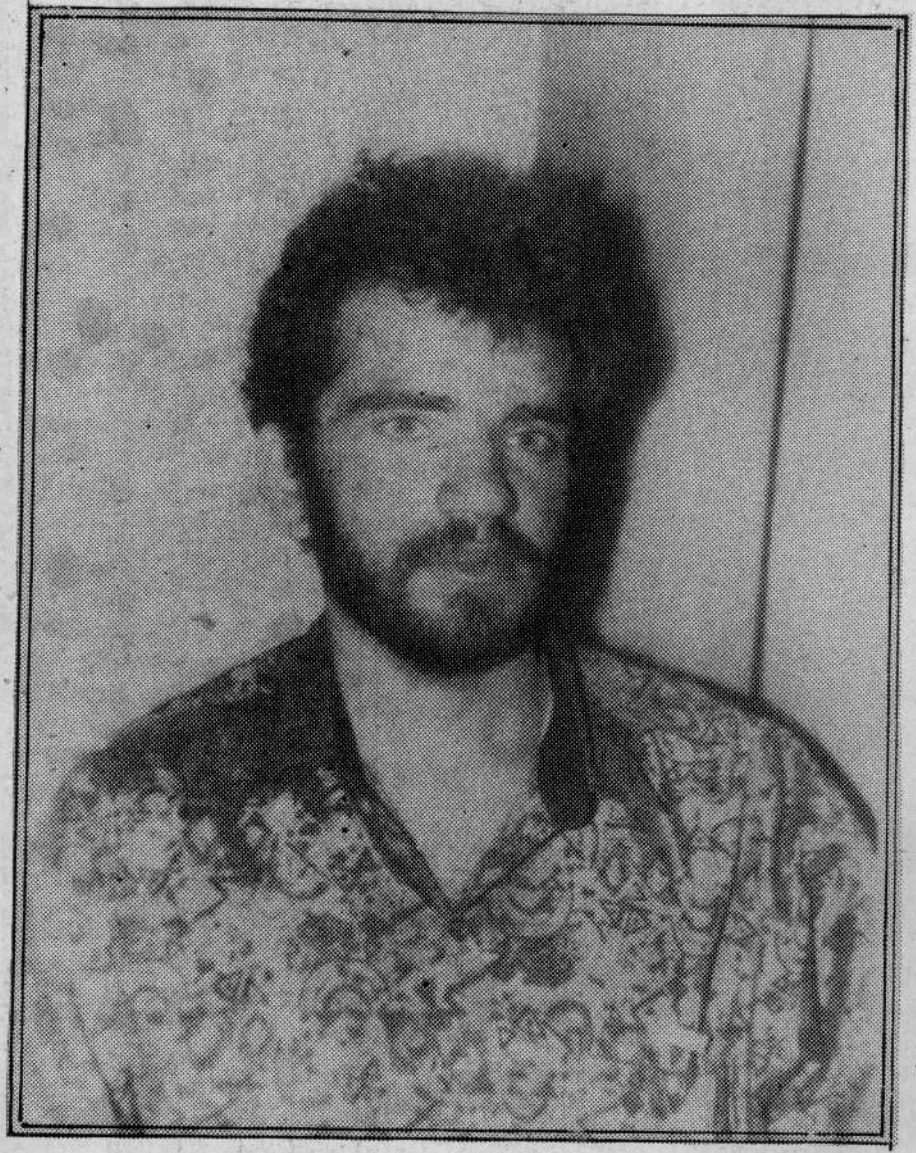
غذاهای عالی و شیرینی خوری و غیره مزه های خوشی را در رستورانت محبت برگذار نمائید. رستورانت محبت با محبت خاص و شرایط بسیار مهمی غذای خوب و قیمت ارزان از مهمانان خویش پذیرائی مینماید.

همچنان رستورانت محبت همه روزه از ساعت ۱۱:۳۰ الی ۲ ظهر بخاطر رفاه مسافرین به خدمت هموطنان است.

آدرس: جاده اول جاده میوند مقابل دیوار تصدی پرچیس فروشی تلفون ۲۵۷۶۶

ketabton.com - The Digital Library

افغانها در فستیوال صدای آسیا



یما سلیمان گیتاریست جوان و پرکار که با سرانگشتان نش تارهای باریک و هزار نغمهٔ گیتار را به صدا می اورد و شنوندهٔ کنجکاو و خوشذوق را با نواختن موسیقی دلنشین گیتار به شنیدن فرامیخواند "

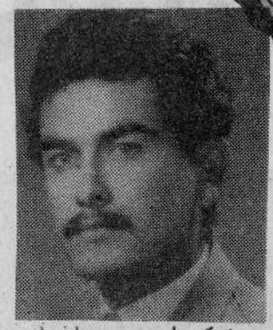
چندی پیش با گروپی ازهنرمندان جوان کشور جهت اشتراک در فیستیوال " صدای آسیا " عازم الماتا مرکز جمهوری قزاقستان اتحاد شوروی گردیده بودند و اخیراً با موفقیت های چشمگیری به کشور باز گشتند .

خودش در اینمورد معلومات میدهد که در این فیستیوال ازسی و دو کشورآسیایی و اروپایی هنرمندان و موزیسین های مجرب اشتراک ورزیده بودند . که مدت پانزده روز هنرمندان کشور و سایر کشورها موسیقی کشور شان را در معرض دیدتماشاچیان قرار دادند .

یما سلیمان میگوید : چیزیکه در فیستیوال برای من و سایر اشتراک کننده های افغانی جالب افتاد سرودن پارچه های فلکلوریک کشور وآهنگهای هنرمند بی همتای مان مرحوم احمد ظاهر با موزیک جاز توسط هنرمندان جمهوری تاجکستان اتحاد شوروی بود که ازطرف تماشاچیان واشتراک کننده ها با استقبال گرمی مواجه شدند

ketabton.com - The Digital Library

نوشتهای ما



یوسف کوشیار دوست دار مجله

* همکار خوب مجله محمد جاوید میاخیل ، محصل پوهنتون فارمسی :

فکرمیکنم گله گذاری ، هم مثل کرتی های زوری دار ، سود شده که همه گان گله گذاری کرده میگویند ، نامه ما نشر نمیشود . دیگران به هرصورت اما ، همکاران دایمی ما که همواره نامه هایشان زینت بخش (ازدور وازنزدیک) بوده ، نباید گله نمایند . به هرصورت ما منتظر مطالب جالب شما همکار عزیز مجله هستیم .

* همکار زنو ویلا ستوت پیچ مجله نقیب الله وفا جوازیو هنتون کابل

ازنامه سرا پا لطف شما ، این طرح ادبی راجهت تشویق تان انتخاب کرد ، ایم :

اگر به چشمانم نگری ، تصویر خود را میبینی ، اگر لبانم را نگاه کنی ، نام خویش را میشنوی ، و اگر قلبم را بشگافی ، عشق خود را در آن خواهی یافت .

* * *

* همکار خوب مجله شمیر احمد امیری :

نظریات و پیشنهادات شما را دست اندرکاران مجله خواندند ، انتقاداتی که به جا بود ، پذیرفتند و در آینده در رفع آن خواهند کوشید ، واما ... بعضی ازتهمت های تان نزدیک بین را واخطا ساخت . دوست عزیز ! ما همیشه چشم به راه نامه ها و فوتوهای مبارک تان بودیم این که برای ما نمیرسد ، تقصیر ازما نیست . و همچنان نزدیک بین حاضر است قسم بخورد که ما واقعاً به اساس قرعه کشی به حل کننده گان جدول ویر ـ سنره جایزه میدهیم . طالبمند باشید !

* همکاران محترم و حمید ، راسخ و صدیقه نوری کارمندان وزارت کار و امور اجتماعی . به امید همکاری های بعدی تان این نکته ها را از نامه شما به گزینش گرفته ایم !

ـ درباره هرچه میگویی فکرکن ولی هرچه فکرمیکنی مگو .

ـ خوشبختی به کسانی رو می‌آورد که برای خوشبخت نمودن دیگران میکوشند .

* محترم حسینا غزان از پوهنتون کابل :

نامه باصفا و باخط زیبای تان برای ما رسید و نزدیک بود نتوانست بدون عینک آن را بخواند و داستان ترجمه شده تانرا به مسؤول بخش سپرده خود را از مسوولیت رها نید . به امید نشر آن ، موفق باشید !

از حضرت محمد (ص) :

ـ از تکبر اجتناب کنید ، زیرا تکبر گناهی است که نخست از همه شیطان را خوار کرد .

ازمکتب دشت برچی ، سلماظاهری متعلم لیسه سلطان رضیه کابل ، حوریه مصدق ازوزارت اطلاعات وکلتور ، فاروق صدیقیار ، عبدالنعیم کوهستانی ، مهرویس عفیفی ، فاطمه حنیفی و ملاله حنیفی از خیرخانه ، مرضیه مرادی رویا تنها از سرک اول خیرخانه مینه ناصرآرین ، ماریا رهین ، میرویس آرام مشعل زرین و نازیلا زرین ، نظیفه وفاکو هستانی عبادالله مایل ، وهمکار همیشه گی مجله مومن کتوازی .

همچنان نامه های این دوستان ما از گیرد ندانهای موشهای پوسته خانه ها در امان مانده اند :

فضلیه ظریف ، عبدالمجید مشفق محصل پوهنځی فارمسی فرید حسن زاده و نظمیه وفاکوهستانی متعلمان لیسه مریم ، شیما عزیز محصل انستیتوت پولیتخنیک کابل ، محمد صابر ثبات ازننگرهار ، محمد ولی احمدی

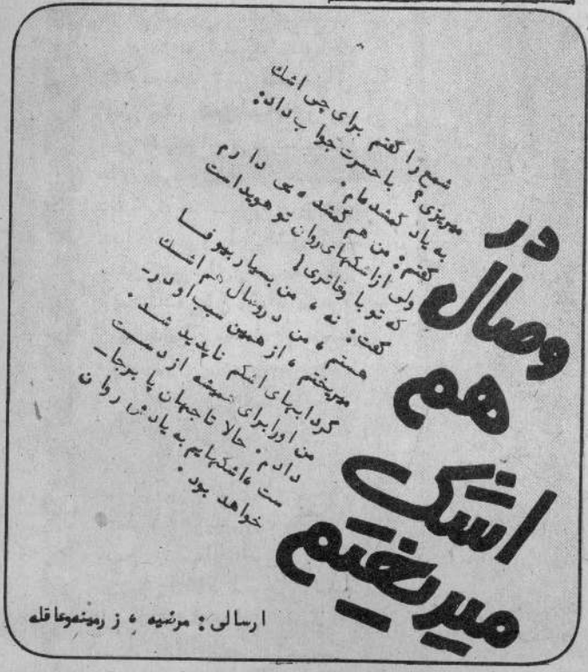
ـ ازحرص بپرهیزید ، زیرا حرص آدم (ع) را ازجنت بیرون کرد .

ـ از حسد دوری کنید ، زیرا حسد بلایی است که به دست قابیل ، هابیل رابه قتل رساند

ارسالی : عبدالبشیر نوازش

* همکار مهربان سپوژمی تنها ، بیکار دربخانه :

نامه تان بسیار جالب بود چون در پشت پاکت (بیکار در خانه) نوشته بودید و در داخل نامه (بیگار در خانه) به هرصورت ، امایک مثل پشتو است " تر بیکاری به بیگاری چنه ده "



ارسالی : مرضیه ، ز رمینه وعاقله

* محترم عبادالله عایل از ولسوالی اندخوی :

به امید سعادت همیشه ـ گی شما وتمام همسایه گان تان ، اینک نکته های تان را در مورد سعادت نشر میکنیم :

ـ ای مردم ! چرا سعادت را در خارج موجو بید ، سعادت در درون خود شماست .

" بهموتیوس "

ـ فرق بین سعادت و خردمندی این است که آن که خرد را خو شبخت میانگارد واقعاً خوشبخت است ، ولی آن که خود را از همه خردمند تر میانگارد ، از همه نادانتر است .

" کولتون "

* محترم نوریه ناصر محصل انستیتوت طب بلخ :

نامه تان رسید ، منتظر نامه ها ومطالب بعدی تان هستیم . از شمایک کیلومتر فی ـ ثانیه تشکر !

* محترم سلطانه جان سافی از شهر مزارشریف :

نتیجه لبخند تاج تکراریست مقصد ما فقاهی ارسالی تان است ، چون یکبار از طریق همین مجله به چاپ رسیده ، منتظر نتایج لبخندهای بعدی تان هستیم .

* محترم گنجورماهری :

ازین که دوربین نسبت خلل سواد ، نام وتخلص اول تانرا خوانده نتوانست وصرف دوی بر سه حصه تخلص تانرا ذکرکرد ، معذرتش رادو دسته بذیرید . و درمورد سوال تان بامید گفت که بلی " استحمام " همان است که نوشته اید ، منتظر سوالات مشکلتر تان هستم .

* محترم ورور محمد صابر ثبات له ننگرهار لخکه :

ستاسی ښکلی شعر مونږ ته راورسیدل ، په نژدې راتلونکی حتماً خپریږي ، متاسو نه یوه قصیده مننه .

* همکار عزیز محب الله " بایار " خیره خوبست که " بی یار " نوشتید ، به هرصورت ، همان گونه که به یک گل بهار نمیشود ، به یک طرح ، آدم طراح نمیشود . ما منتظر طرح های ادبی بعدی تان هستیم بایار باشید .

* همکاران خوب زهره سرور وزحل سرور :

پیشنهاد تان را با مصاحبه ـ چهان مجله در جریان گذاشتیم . الغیب عندالله .

* محترم لودمیلا شگوفه باختری از شهر شبرغان :

دوربین در حال خواندن نامه ها بود که با چشمان بی گناه دید ، دو نفر پسته رسان از دو طرف یک پاکت گرفته ودر حالی که عرق ریزان اند ، پاکت را با زحمت زیاد بالای میز گذاشتند که در نتیجه ، یک پای میز نزدیک بین از سنگینی آن " ترقص " کنان پدرود حیات گفت . وقتی دوربین ونزد یک بین ، دو سه نامه را بازکردند دیدند که نامه از باحوصله ترین همکار ما یعنی " شما " بود . دوست مهربان ! یک رومان وبک قصیده را در " یک ورق " جای دادن ، راستی که هنر وکمال ـ میخواهد . به هرصورت ، آنرا برای ژورنالیستی که فرستاده بودید ، تسلیم میکنیم . پناه به خدا هرچه بادا باد !

* همکار سابقه دار و وفادار ـ مجله نورالرحمن نوین کارمند تان مین احتیاجات پلخمری :

به امید تان مین احتیاجات تان ، اینک پرسش های شما و پاسخ های دوربین را نشر میکنیم . س : درزمستان نامه های ما اکثراً در گیران بخاری های پست مخابرات میشود ، ما در تابستان چی میشود ؟

ج : فعل زمستان ، در تابستان هم ازآن استفاده ها گاهی به مورد میشود ، مثلاً بتهیه " کاغذ پران " .

س : چرا سباوون از جوانان ولایات عکس های رنگه به چاپ نمیرساند ؟

ج : به خاطری که ازیکسو آسمان کند است وازیکسو هم کند تراست . راست است . ولی درمورد آواز خوان خوب اسد بدیع باید به عرض برسانیم ، که حدس شما تقریباً غلط است . ایشان درکشور تشریف دارند ، منتهی ازروزی که پادرخانه (متاهلی) گذاشته اند ، درخانه رادیو ـ تلویزیون ومطبوعات ، کمتر به چشم علاقه مندانش میخورد .

* همکار غیرحاضر مجله لیلا سعادت ازپوهنتون بلخ :

دوربین دست زیرالاشه ، منتظر نامه های ، طنزدار ، فکاهی دار ، طرح ادبی دار و نکته های جالب دار و غیره مطالب تان است . دارا باشید .

* * *

تصویر زنده ، گم راه رشیشه آب شفاف تماشا ومیخواستم در چشمانم عشقم را نسبت به تو ببینم .

زمانی که محبت بیقرار تو را در چشم و چشمم راه را آب دیدم آب گل آلود شد .

آه ، و مزاحمت روزگاره به عوض این که چشمانم راکور سازد آب راگل آلود ساخت .

نوشته : زخمی



انجینر نوراحمد علا قه‌مند سباوون

Tabarestan.com - The Digital Library

سیاوون کوچکان

هینو با تنبلی وداع گفت



هینو لور پسر هوش‌پرک و شاگرد تنبل صنفش بود وقتی معلمه اش با خشونت بروی فریاد میکشید «آواز خجالتی و شرمنده» گی سرش را زیر میا- فگند . د ریکی از چنین روز ها یکه اوسرش را پایین گرفته



معلمه پرسید : حشرهٔ تو چی نام داری؟

— رامسیس.

— ود ین ساعت جغرافیه ازکجا پیدا شدی؟

— همینجا د رهمین اتاق بودم بالای سقف نشسته وبتو جه د رس بودم .



۳— پس از ختم ساعت د رسی ، هینومگس را د ریک قطی گوگرد انداخت . د رخانه سگک هینو به خاطر موجودیت مگس بـه عوعو شروع کرد ، اما هینو سگ را راند ، وبرای مگس بوره انداـ خت .



هینو ازمگس پرسید : توچرا د ریک صنف کلان مرا انتخاب کرد ، وبر سرو گردنم نشستی و اذیتم کردی .

— از ینکه شش ماه بود د زیر یک سقف بودم و نمیتوانستم بیرون پرواز کنم ، خواستم بـه یک نفر بفهمانم که من هم می— توانم حد اقل به کسی اذیـت و آزار برسانم . همچنان من د ر- یافتم که تنبل ترین تما گرد صنف تو استی وباید به آد میهـا ی مساعی اذیت نرسانید، بدیـن لحاظ ترا انتخاب کردم .





۴— روز بعد هینو د رحالیکـه آله گوش را به گوش زد میبود ، به مکتب رفت . او د رمیان آلـه گوش ، مگس را جاداده بـود د رساعت اول د رسی باز هـم صدای بنگ بنگ مگس بلند شد . چون او تشریح د رس را خوب نمیتوانست بشنود د رآن ساعت نیز معلم عصبانی شد . پس از— آنکه هینو د رمضمون ریاضی ، توانست مشکلترین سوال را حل کند ، معلم مخصوصاً ازوی خوش شد .

— مگس که "راماز" نام دا— شت ، د رگوش هینو جواب حتی مشکل ترین سوالات رامیگفت . معلم که ازتعجب نزدیك بـود شاخ بکشد ، به همه شاگردانش گفت که هینو واقعاً دیگرلایق— ترین بچهٔ صنفش است .

د رخانه "راماز" با شادی تمام ازروی یك چمبز برمیخاسـت





و برد یگری مینشست و آوازمی— خواند ومیگفت من چی کار هایی نیست که نمیتوانم انجام بد هم . اما هینو برخلاف هرچی میکوشید نمیتوانست خودرا باشد . او— احساس بسیار مانده گی وذله— گی مینمود .

۶— هینو با خود ش میگفت : این بهتر است که دانش علمیت خود آدم مکمل تر باشد تا اینکه دیگران از زرنگی د ربرابر شخص کار بگیرند ، کار خوبی نیست .

د رخانه مگس اینسو و انسو پریده وبه نحوی به هینو فهماند که بد ون او نمیتواند به صنـف برود . اما هینو دیگر تصمیـمش راگرفته بود . مصمم شده بـود پسر لایقی باشد . او نمیخوا— ست باتنبلی با رفقـای دیگـران رابرخود بگذارد .

مگس را ازپنجره به بیرون رهـا— کـرد . . .







ketabton.com - The Digital Library

سرگرمی شما

پرسش ها



تنظیم و گردآوری از: لطیفه "سیدی"

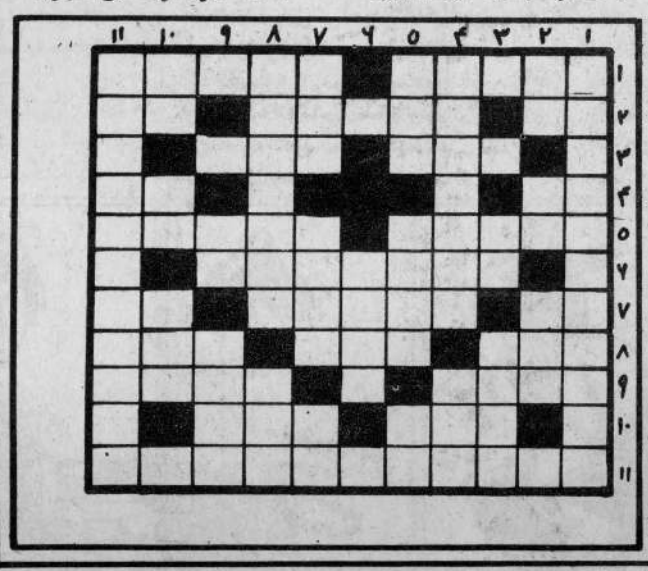
حل کنید و جایزه بگیرید

افقی :

۱ ــ سفرهای مشهور جوناتان سویفت [ازخشکبار.
۲ــ صاف و پوست کنده وسایل از مهره های شطرنج .
۳ــ شهری در المان .خلوت
٤ــ محصول بحاصل وراج ریشه
٥ــ خادم اتشکده قیمتی نا چیز دارد .
٦ــ کاشف قانونی بنام خودش.
۷ــ تصدیق بیگانه .ولایتموز نازئی پایان .
۸ــ ترس خوردنی الهزابت تیلور یمی از عوامل پیشرفت ستارگان سینما داشتن ان است.
۹ــ هم درکله پاچه فروشی یافت میشود وهم در قنادی ــ شادمانی .
۱۰ــ پرنده غذا ــ ردکن یکنوع پیراشکی .
۱۱ــ از گلهای معروف بهاری .

عمودی :

۱ــ از آثار مشهور چارلزدیکنز
۲ــ نیمی از یك پرنده ا زواحد های وزن از سین ها .
۳ــ از اجزاء اتو میبل ازساحل نشینان .
٤ــ از ورزشهای میدانی فقیر وغنی همه دارند .
٥ــ بند دوبرابر خرابه هایش نزدیك تهران بود .
٦ــ یارمونس.
۷ــ وحشی است از نظرسینما چی ها . یکنوع بیماری کومکوچك
۸ــ از شعرای قرن هفتم فلزی است.
۹ــ از میوه ها از لوازم ارایش [
۱۰ــ مخ ففه اگر. خوب .چنین گو .اگرد پرگوش چه غم.
۱۱ــ اثری از نظامی گنجوی.





این دو تصویر در چند مورد از هم اختلاف دارند ان ها را دریابید ؟



نقش هریك ازاین تذت های پوستی نام کشوری را بخاطر می آورند . نام این کشور ها چیست ؟



صاحب هر شن کیست ؟
اشیای که در جلو پای این افراد دیده میشود نظر به حرکات شان دریابید که چی متعلق به کدام آنهاست ؟

ketabton.com - The Digital Library

جدول اطلاعات عمومی

طرح جدول از: بهگانه

افقی:

۱ــ جمله "شاید که عشق من گهواره" تولد عیسای دیگرها ــ شد "ازدست ــ کاشغی که گفت اینجا هند نیست.

۲ــ در عرصه ورزش قایم میکنند عشاق معروف ادبیات فارسی مادر شکر.

۳ــ اعمال پنهانی که از روی ــ عناد انجام دهند ــ کاهش دادن ــ رضی الله عنه ــ خون های عرب ــ اشك چشم.

٤ــ اولی آرزوست ودومی را در سایبریا می توان دید "دو- کلمه" ــ همت گماشتن وکوشش کردن درامری ــ پاشید.

٥ــ از گازهای معادن نفت و ذغال سنگ ــ رازاست وامر نهفته ــ بداختری و شومی شاهی که زراعت و دگرفنون رابه مردم آموخته.

٦ــ روح بی آن نتوان بود ــ از میوه های مناطق خیلی گرم سرگردان و حیران شده ــ درخت ایست بی بر.

۷ــ از اجزای کمان ــ شکستن اش را مرد روانی دارد ــ در قدیم به پروس معروف بود.

۸ــ سپاهی قهرمان آن معروف است ــ درخورو شایسته امتناع وخودداری از کاری ــ کلمه خطاب به معشوق.

۹ــ اگر "ر" میداشت گزارش میشد ــ ونوش بود درهم پاشید پسر پدر ــ ناگزیر وبیچاره ازآنطرف.

۱۰ــ خدای زردشتیان با خذف "الف" وسط ــ عزرائیل آب دهن.

۱۱ــ ازشهرهای معروف امریکاکه بانام حیوانی شروع میشود شکم زمین ــ برنده امریکایی جایزه نوبل سال ۱۹٦۲

عمودی:

۱ــ به امید آن امروز رامی کشند نوشتن از دور.

۲ــ میگویند به... خداچنگ بزنید ــ استادابهازی.

۳ــ واگذاری به کسی و اعتماد کردن به او ــ لباس.

٤ــ حاضر نیستند باتغیر حرف "ب" موشنوی به پشتو.

٥ــ اولی واحد طول است ودوم واجب "دوکلمه" ازآنطرف ناپیداست.

٦ــ بازگرد انیدن ــ مسلط بودن ودست یافتن ــ مزدو پاداش.

۷ــ منسوب به معدن است نرم کردن چیزی.

۸ــ نیست شدن وزدوده شدن کلید گنج تفکر.

۹ــ کریم آن معروف است ــ از اصحاب حضرت محمد که فارسی تخلص میکرد.

۱۰ــ عمامه ولنگی ــ کجاست مظهر باریکی.

۱۱ــ درخت دریکی از السنه داخل شدن درامری و یاکار نسی.

۱۲ــ ازحروف انگلیسی ــ نام بعضی طوایف ساکن سایبریا و روسیه اروپا.

۱۳ــ با الف اضافه "ل" نام یکی از کوچه های مزار شریف است لحن بی سر ــ استخوان قیمتی.

۱٤ــ درماه رمضان برپامی کنند امیدها وآرزوها.

۱٥ــ تکراریك حرف همنشین منبر ــ اهریمن دروجودانسان

۱٦ــ تیز نیست ــ بقیه نامکمل.

۱۷ــ رسم و روش ــ یکی از عناصر چهارگانه.

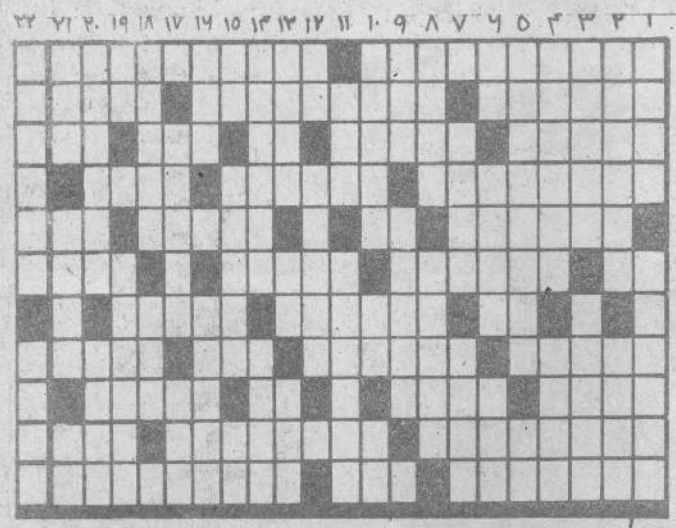
۱۸ــ مراحل قرب الهی راپیموده تابدین درجه رسیده ــ واحد

۱۹ــ لعن ونفرین ــ از غذاهائیکه بانان وروغن وشکر درست میکنند.

۲۰ــ طلای سپید ــ سبزی خوشبو ازآنطرف.

۲۱ــ پشم شتر و خرگوش ــ ام مایه حیات.

۲۲ــ عرب به آن حرباء میگوید تخت رستم درنزدیکی این شهر قرار دارد.



حل کننده گان

ــ شکریه آذرمحصل انستیتوت پیداگوژی

ــ محمد مصطفی "معروفی" متعلم مکتب نسوان گذرگاه

ــ غلام حیدر حسامی محصل انستیتوت طب کابل.

ــ عبدالبشیر ازحصه اول خمرخانه

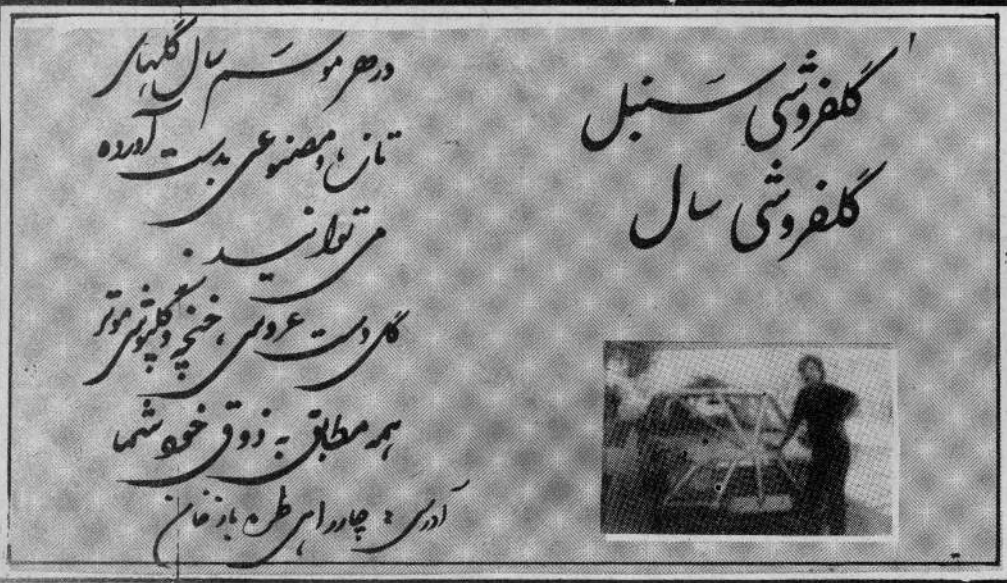
ــ سونمل محمد طاهر "عزیزی"

ــ انجینر محمد ظاهر معصومی "

ــ گلالی افریدی ازمکروریان اول

ــ ملالی افریدی ازمکروریان اول

ــ انجینر نوراحمد کارمند امریت عمومی مواد نفتی حیرتان.



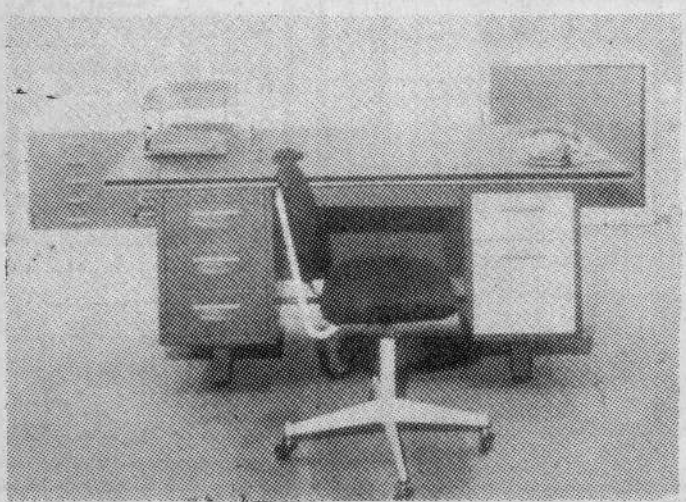
ketabton.com - The Digital Library

آریا پامیر لمتد
یک نام بزرگ تولیدی اجناس فلزی

باخریداری اجناس فلزی مستحکم و بادوام تولیدی موسسه تخنیکی آریا پامیر لمتد به زیبائی دفاتر و منازل شما بیشتر می افزاید.

اگر میخواهید اتاق های تان از زیبایی خاص بهره مند شود آدرس ذیل را یادداشت کنید.

فابریکه: عقب باغ بابر تیلفون ۴۲۷۳۲

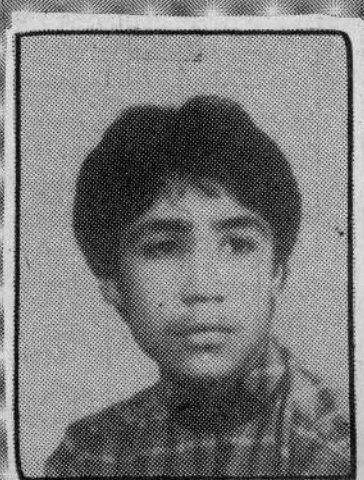


فروشگاه: حصه دوم جاده میوند

تیلفون ۲۴۸۳۷

فروشگاه: سالنگ وات

منزل اول آریانا مارکیت تیلفون ۲۳۷۲۷



فروشگاه جواد

اگر میخواهید لطف و مهربانی را از نزدیک احساس کنید به فروشگاه جواد مراجعه کنید.

این فروشگاه بهترین پلیوفت ها و بالاپوش مردانه، ویشی های طفلانه، جمپر کاوبای مردانه، جاکت و اسپرنگ زنانه، تهیه بوت زنانه و سلیپر مردانه و بلوز کاوبای زنانه را تازه وارد نموده و بقیمت نازل عرضه میدارد.

آدرس: قاریاب مارکیت زرغونه میدان

ketabton.com - The Digital Library

راهنمای معاملات

روح الله فقیری

راهنمایی در خرید
و فروش خانه
زمین آپارتمان و موتر



آدرس : شهر نو چار راهی حاجی یعقوب
متصل مسجد جامع شیرپور
تیلفون ۳۲۵۲۹

آریانا مارکیت
تازه به فعالیت آغاز نموده

آریانا مارکیت که تازه به فعالیت تجارتی آغاز نموده ، اجناس از قبیل لوازم منزل و لوازم آرایش ، لباس های مردانه ، زنانه ، طفلانه ، ظروف نکلی تلویزیون و غیره اجناس را طور عمده و پرچون برای مشتریان محترم عرضه میدارد .



آدرس : ایستگاه دافغانان تعمیر سابقه افغان اعلانات

ketabton.com - The Digital Library

PROPERTY OF ACKU S803

فال برای شما

حمل

همان واقع میشود که خدا میخواهد ، اگر همه چیز به کام انسانها می بود حالا ظلم خانه بشریت را ویران کرده بود . درعشق چانس خوب دارید ، گوش کنید برای آینده تان هم فکر کنید .

ثور

زندگی را امیدهای بزرگ زیبا میسازد ، انسان توانا میتواند خیال‌ها و رویاهای عالی برای زندگی کردن داشته باشد و آنرا تحقق نیز بدهد . به زودی عشقی سر راه تان قرار میگیرد .

جوزا

موقعی که دوست دارید خوش باشید و از من دور باشید کوشش کنید آنرا بدست بیاورید انسان عاقل باید شهامت داشته باشد . برای اطرافیان تان نا مهربان نشوید .

سرطان

نسبت به اطرافیان تان کم مهر و بی توجه نباشید به زودی خوشبختی به سوی شما روی می آورد . یک دوست واقعی یک ثروت بزرگ است آنرا داشته باشید ، اما آنرا رایگان مصرف نکنید .

قوس

اگر احساس هم کنید که نسبت به دوست تان بی اعتماد شده اید کینه او را در دل نگیرید بلکه با او سر دل تانرا بگشایید و گله هایتان را مطرح سازید . کریه دیدار شما خواهد آمد .

اسد

باد سبک فقط درختان ضعیف را تکان میدهد . موفقیت رسمی شما خیلی خوب خواهد شد دشمنان بد کار را خداوند توفیق نمیدهد که بتوانند ظلم روا دارند .

سنبله

موقعیت تانرا با یک توازن حفظ کنید در میان دو دو عواسعی کنید قاضی عادل باشید اگر نمیتوانید کسی را راحت نگهدارید حداقل از رنجاندن او پرهیز کنید .

میزان

اگر اراده داشته باشید و تصمیم بگیرید میتوانید بر بسیاری از مشکلات پیروز شوید . مشکلات اقتصادی تانرا با پشتکار و زحمت اندیشه میتوانید حل کنید . به نامه های دوستانی جواب بدهید .

عقرب

با قاطعیت وداع نکنید اما سخت گیری زیاد زندگی را سخت میسازد . سخاوت داشته باشید دنیا و نعمت های خداوند خیلی زیاد است به همه ببرسید .

حوت

زحمت زیاد ثروت است اما این همه تلاش و جمع کردن مال و زر نمیتواند اسباب راحتی شما را فراهم سازد همانقدر که رفع ضرورت شود بهتر است .

دلو

آنچه را عزم کرده اید بدست می آورید ، سرنوشت شما وابسته به آنست که تا کدام حد توانایی پیشبرد و تحلیل را دارید . اگر بتوانید زندگی را در دست خود بگیرید نه خود را بدست زندگی بسپارید .

جدی

مشروط بودن در زندگی دوستانه تحمل شما را بردوستان مشکل می سازد ، اگر قادر هستید و میتوانید به یک سفر کوتاه مدت بروید صحت تان خیلی خوب خواهد ماند .



ketabton.com - The Digital Library

پامیر رستورانت

با غذاهای لذیذ آماده پذیرائی از شما هستیم

آیا میدانید مرکز و بهترین موقعیت شهر ما در کجاست ؟ حتما با ما میگوئید پل باغ عمومی ، آیا میدانید رستورانت پامیر در کجا موقعیت دارد ؟ در بهترین موقعیت کابل در پل باغ عمومی .



همشهریان عزیز محافل عروسی و شیرینی خوری محافل خوشی و دعوتهای تانرا در پامیر رستورانت برگزار نمائید و به زینت محفل تان بیافزائید

وقت را قبلا ریزرف کنید

آریان ویدیو

آریان ویدیو از شماست و در خدمت شماست .

آریان ویدیو محافل خوشی شمارا با شرایط سهل فلمبرداری مینماید .

نمبر تیلفون (۲۳۵۰۷)

ketabton.com - The Digital Library

ACKU
مسلسل
DS
350
.22
v.4 no.6

رستورانت فروشگاه بزرگ افغان
هر چاشت از شما پذیرایی می کند
از ساعت ۱۱ تا ۲ ظهر





فروشگاه بزرگ افغان

در منازل مختلف فروشگاه بزرگ افغان از اشیاء دو سایل ساخت وطن
و اموال توریدی ضروریات تان را انتخاب کنید .

قیمت یکصد افغانی
چاپ مطبعه دولتی

Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English